

عشق حسینی



محمد تقی صرفی پور



این حسین کیست که عالم همه دیوانه اوست این چه شمعی است که جانها همه پروانه اوست

مقدمه

عشق به حسین یعنی عشق به خدا و محبت به حسین ع یعنی محبت به خدا. اگر کسی در راه حسین (ع) قدم بگذارد و علاقه به آن حضرت را در دلش قرار دهد در حقیقت به کشتی نجات سوار

شده است که: انّ الحسین مصباح الهدی وسفینه النجاه

گریه بر حسین (ع)، زیارت حرم حسین (ع)، زیارت عاشورای حسین (ع)، برگزاری و شرکت در

مجلس عزای حسین (ع)، سینه وزن جیز زدن برای حسین (ع)، برپایی سفره ابوالفضل حسین

(ع)، زیارت حرم زینب حسین (ع)، همه اینها الهی و خدایی است.

همه اینها مقدمه ای برای عشق پاک به خداوند است. برای رسیدن به وصل به خدا. و قطع از همه

چیز. الهی هب لی کمال الانقطاع الیک.

— امام رضا (ع): ای پسر شیب! اگر چنان برای حسین (ع) گریه کردی که اشکت بر گونه ات جاری

شد، خدا تمام گناهان کوچک و بزرگت را می آمرزد.

ای پسر شیب! اگر می خواهی در حالی با خدا ملاقات کنی که گناهی بر گردنت نباشد، حسین (ع) را

زیارت کن.

ای پسر شیب! اگر می خواهی در اطاقهای بهشت، با پیامبر (ص) باشی، قاتلین حسین را لعن نما.

ای پسر شیب! اگر می خواهی در ثواب شهیدان کربلا شریک باشی، هرگاه بیاد آنها افتادی

بگو: «یالیتنی کنت معکم فافوز معکم فوزاً عظیماً» ای کاش من هم با آنها بودم و به این رستگاری

عظیم میرسیدم.

ای پسر شیب! اگر می خواهی در درجات بالای بهشت با ما باشی، در اندوه ما، غمگین و در

خوشحالی ما، خوشحال باش و همیشه با ولایت ما همراه باش که اگر شخصی سنگی را هم دوست

بدارد، خدا او را با آن سنگ محشور می نماید.»

در این عصر که همه جارا تاریکی فرا گرفته و فساد در دنیا بیداد می کند و اگر در گوشه ای از

دنیا بنام ایران حکومت اسلامی برپا شده مستکبرین با آن سر جنگ دارند و آن را راحت نمی

گذارند نور حسین است که می تواند راهنمای گمشدگان حقیقت باشد. نوری که جاذبه اش بسیار قوی است و چشمها را خیره می کند و دلها را مضطرب می نماید.

وقتی جبرئیل نام حسین را برای آدم ذکر کرد. آدم دچار غم و اندوه شد. پرسید حییم جبرئیل! این شخص کیست که تا نام او را بردی دلم غمگین شد در اینجا بود که روضه او اولین بار توسط جبرئیل برای آدم (ع) خوانده شد.

همه پیامبران مأمور بودند که به سرزمین کربلا رفته و به حضرت سلام کنند

:السلام علیک ایها الاقمر الازهر

مقدس اردبیلی وقتی به کربلا می رفت در آنجا نجاست و مدفوع خود را در مشکی جمع کرده سپس به خارج چهارفرسخی رفته دفن می نمود. علت را پرسیدند گفت چهارفرسخ در چهارفرسخ حرم حسین است من حاضر نیستم که در این مکان مقدس نجاست وارد کنم. چهارفرشته شبانه روز در حرم حسین مشغول عزاداری و اظهار محبت به آن نورالهی هستند. ملا محسن فیض کاشانی

گویند: در زمان شاه عباس یکی از سران کشور خارجی، پیکری را به همراه شخصی نزد شاه ایران فرستاد و در خواست کرده بود که دستور بدهید علمای شما با فرستاده ما دین و مذهب مناظره کنند که اگر مغلوب شدند، به دین ما بگروید!!

فرستاده خارجی این قدرت را داشت که هر که چیزی در دست می گرفت، او از آن خبر می داد.

شاه علما را جمع کرد و قرار شد که ملا محسن فیض با او مناظره کند. ملا محسن فیض به او گفت شاه شما دانشمندی نداشت که بفرستد و شما را که بی دلنش هستید برای مناظره با علمای ایران فرستاده است؟ او گفت که شما از عهده شکست داند من بر نمی آید! اکنون چیزی در دست بگیر تا من بگویم چه چیزی است!

ملا محسن فیض تسبیح مام حسین را درمشت خود پنهان کرد. آن شخص در دریای فکر غوطه ور شد و بسیار فکر می کرد. ملا محسن فیض گت چرا جواب نمی دهی؟ گفت طبق تخص خود می بینم که در دست تو قطعه ای خاک بهش است. تفکر من در این است که خاک بهشت چگونه به دست تو رسیده است؟ ملا محسن فیض گفت: راست گفتم، در دست من قطعه ای از خاک بهشت است و آن تسبیحی از قبر مطهر دخترزاده پیامبر مان که امام بوده می باشد. و از این مطلب بطلان دین شما و حقانیت دین ما روشن شد. در این موقع آن شخص مسلمان شد حسین نور خدا و محبوب خدا و پیامبر و فدایی در راه اسلام بود او ایثارگر بزرگی بود که: اشهد انک کنت نورا فی الاصلاب الشامخه والارحام المطهره

صلب او در اصلاّب طاهران قرار داشت. او پیک و پاکیزه و حجت خدا در زمین بود. بخاطر پاکیش، نورانیتش، ایثارش، بزرگواریش عاشقان زیادی دارد. از هر نژاد و ملیتی. در پاکستان زنان عقیم از زیر اسبی که ذوالجناح نام دارد عبور داده می شوند و فرزند دار می گردند. عده ای حسین گویان از روی ریگها و سنگهای داغ رد می شوند .

در هندوستان در هنگام عبور دسته ای عزادار حسینی ناگاه بنز رهبر هندوها متوقف شد و او پیاده شده و در صف عزاداران قرار گرفت و شروع به سینه زدن کرد. بعد که علت را از او پرسیدند گفت من عاشق حسینم زیرا او شخصیتی است که حاضر شد زیر بار سم اسب برود ولی زیر بار ظلم و ستم نرود.

(محصل شهید مهدی نظری از: تهران)

«خدا یا، هر موقع که واقعه کربلا را به یاد می آورم، چشمانم پراز اشک می شود و به یاد رگ های پاره پاره حسین (ع) می افتادم که زین العابدین (ع) بر آن بوسه می زند؛ به یاد رقیه می افتادم که وقتی سر پدرش را می بیند، جان می دهد؛ به یاد بدن حسین می افتادم که چیزی از او شناخته نمی شود؛ و به یاد علی اکبر حسین می افتادم. خدا یا، ما چنین رهبرانی داشتیم؛ چطور می شود که راه ایشان را فراموش کنیم و چطور می شود عاشق نباشیم؟ خدا یا، من عاشق کربلای حسینیم، می خواهم در راه کربلا به شهادت برسم؛ کمک کن! خدا یا، تو را طلب کردم تو را یافته ام و شناختم. خدا یا، دوست می دارم و به تو عشق می ورزم. پس به عهده تو وفا کن و مرا به سوی خود بخوان.»

ببینید این نوجوان ایرانی چگونه از عشق به حسین به عشق به خدا می رسد و از نور حسین نور خدا را طلب می نماید. ازین وصیتنامه بیاد قاسم شهید می رسیم که او هم عاشق حسین است. روز عاشورا به صد جوش و خروش — قاسم آمد نزد پیر می فروش گفت جامی از می نابم بده — تشنه آبم عمو آبم بده. ای می قالوا بلی را جرعه نوش! — جرعه ای ز آن باده هم بر من بنوش. طالب جام الستم ای عمو! — کن ز جام عشق مستم ای عمو! آدمم تا اذن میدانم دهی — افتخار دادن جانم دهی. آدمم کز ناله خاموشم کنی — بهر جنگیدن کفن پوشم کنی. سیزده ساله ام اندر روزگار — می کشم بهر شهادت انتظار. همجوار اکبر خود کن مرا — پیش مرگ اصغر خود کن مرا. ای عمو! هنگام شیدایی بود — چون نبرد من تماشایی بود. اذن جنگم ده تماشا کن مرا — مرحبا بر گو و شیدا کن مرا.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم:

«ان للحسین فی بواطن المؤمنین معرفه مکتونه.»

همانا دل های مؤمنان را با حسین (علیه السلام) آشنایی نهفته است.

امام حسین علیه السلام: «ان الله تعالی ما خلق العباد الا ليعرفوه فاذا عرفوه عبده فاذا عبده استغنوا بعباده عن عباده العباد.»

خداوند انسان ها را نیافرید مگر برای آن که او را بشناسند، و چون شناختند، او را بپرستند و آن گاه که وی را عبادت کردند، با عبادت او از بندگی بندگان بی نیاز شوند.

امام حسین علیه السلام: «اما و الله لا اجیبهم الی شیء مما یریدون حتی القی الله و انا مخضب بدمی.»

هان! نسله با هوش باشید، به خدا سوگند من به ذره ای از خواسته های بیدادگرانه و استبدادی آنان پاسخ مثبت نخواهم داد تا در حالی که به خون خویش رنگین شده باشم به دیدار آفریدگارم نایل آیم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم:

«و الذی بعثنی بالحق نبیا ان الحسین بن علی فی السماء اکبر منه فی الارض و انه لمکتوب عن یمین العرش مصباح الهدی و سفینه النجاه.»

سوگند به آن که مرا به حق به پیامبری برانگیخت حسین بن علی در آسمان بزرگتر از زمین است و در سمت راست عرش

چنین نگاشته شده که حسین چراغ هدایت و کشتی نجات است.

ما باید این فرهنگ را در ایران گسترش دهیم که از مؤثرترین شیوه ها و راهها برای مقابله با تهاجم فرهنگی است.

دشمنان عشق های کاذب را ترویج می کنند.عشق به فلان هنرپیشه یا فلان ورزشکار وافرادی که نمی توانند الگوی خوبی باشند.در حالی که ما بهترین الگوها را داریم.چهره نورانی حسین و قمرینی هاشم با آن فضایل زرگی که داشتند با آن ایثار و شجاعت و قهرمانی و..

مرحوم فلسفی نقل می کرد که قبل از انقلاب در زاهدان تبعید بودم.متوجه شدم که جوانهای سنی مشکلات اخلاقی زیادی دارند.روزی تعدادی از علمای آنها را به خانه ام دعوت کردم و در ابتدا من شروع به صحبت کردم و گفتم چرا نهی از منکر نمی کنید؟چرا برای آنها سخنرانی نمی نمائید؟چرا بی تفاوتید؟

بعد از صحبت های من،یکی از آنها گفت:جناب آقای فلسفی!علت آناست که ما حسین نداریم.شما که حسین را دارید یک یا حسین می گوئید وعده ای بدور شما جمع می شوند.اما ما از این امر محروم هستیم!

آنطون بار(مسیحی):اگر حسین از آن ما بود،در هر سرزمینی برای او بیرقی برمی افراشتیم و در هر روستایی برای او منبری بر پا می نمودیم و مردم را با نام حسین به مسیحیت فرا می خواندیم.

مرحوم سید علی قاضی عارف کامل:

محال است انسان بجز از راه سیدالشهدا به مقام توحید برسد. شریان فیوضات و خیرات از مسیر حضرت سیدالشهدا است.پیشکار این فضیلت هم حضرت قمرینی هاشم ابوالفضل العباس است.

امام حسین (ع)

تولد:

امام حسین (ع) در سوم شعبان سال چهارم هجری در شهر مدینه، در حالیکه شش ماه بیشتر در شکم مادرش زهراء (س) نبود، متولد شد. در ۴۵ سالگی به امامت رسید و در ۵۵ سالگی در محرم سال ۶۱ هجری قمری بشهادت نائل آمد.

در هنگام تولدش، چون فاطمه زهراء (س)، شیر نداشت، رسول خدا (ص) به معجزه الهی انگشت سبابه خود را در دهانش می گذاشتند و او از پیامبر تغذیه می نمود.

نام او را بدستور خدا، حسین معادل شیر نام پسر دوم هارون (ع) جانشین موسی (ع) گذاشتند. گفته اند که قبل از اسلام نام حسن و حسین سابقه نداشته است.

در وقت ولادتش، گروهی از فرشتگان به سرپرستی جبرئیل در حالیکه فطرس ملک را به همراه داشتند، برای عرض تبریک الهی بر پیامبر نازل شدند. جبرئیل بعد از ادای مأموریت، به رسول خدا عرضه داشت که فطرس مورد غضب الهی است، شما شفاعت کنید تا خدا از او راضی شود.

پیامبر فرمود که خود را به قنذاقه حسین (ع) بمالد! چون چنین کرد خدا او را بخاطر حسین (ع) بخشید. در هنگام صعود فطرس به آسمان، این فرشته عرضه داشت که در مقابل این محبت حسین (ع)، منم سلام زائرینش را در هر کجای زمین که باشند، به او می رسانم.

گریه رسول خدا(ص)

در روز هفتم ولادت حسین(ع) بعد از اینکه گوسفندی برایش عقیقه کردند و سرش را تراشیده هم وزن موی سرش، نقره صدقه دادند و سرش را با خلوک، خوشبو نمودند، رسول خدا(ص) او را برداشتنش نشاند و فرمود:

ای اباعبدالله! کشته شدن تو بر من چه بسیار سخت است.

اسماء گفت: پدر و مادرم به فدایت باد! این چه خبری است که روز اول و امروز فرمودید و گریه نمودید؟

فرمود: برای این فرزند دلبندم می‌گیریم که کافران بنی امیه او را به شهادت می‌رسانند. شخصی او را می‌کشد که در دین من شکاف ایجاد می‌نماید و به خداوند کافر می‌شود!

سپس فرمود: خدایا! از تو در حق این دو فرزندم آن را می‌خواهم که ابراهیم درباره ذریه خود خواست. خدایا! این دو و دوستدار این دو را دوست بدار! و دشمنان این دو را لعن نما! لعنتی بسیار که آسمان و زمین از آن لعنت پر شود.

القاب و کنیه ها

سید الشهداء، سید شباب اهل الجنة، ثارالله، مظلوم، شهید، قاتل العبرات «کشته اشکها»، و ترالله، العابد، الزاهد، الصديق، الطهر، الطاهر، الطيب، المبارک، الرضى، المرضی، التقی، الهادی، المهدي، الذائد «دفاع کننده»، المجاهد، العالم، امام الهدی، سبط الرسول، قره عین البتول، صفوة الله «برگزیده خدا»، خالصة الله و... و کنیه حضرت اباعبدالله و ابوالشهداء بوده است.

این حسین است کز برایش جبرئیل — وحی، نغمه سرایی می کند.
این حسین است کز فروغ روی او — شمس، کسب روشنایی می کند.
این حسین است کز تمام ما سوا — دل برید و دل ربائی می کند.

نام حسین، خیلی ها را به خود جذب می کند. شیعه، سنی، هندو، مسیحی، یهودی و دیگر ملیتها را.

مرحوم فلسفی نقل می کرد که قبل از انقلاب در زاهدان تبعید بودم. متوجه شدم که جوانهای سنی مشکلات اخلاقی زیادی دارند. روزی تعدادی از علمای آنها را به خانه ام دعوت کردم و در ابتدا من شروع به صحبت کردم و گفتم چرا نهی از منکر نمی کنید؟ چرا برای آنها سخنرانی نمی نمائید؟ چرا بی تفاوتید؟ بعد از صحبتهای من، یکی از آنها گفت: جناب آقای فلسفی! علت آنست که ما حسین نداریم. شما که حسین را دارید یک یاحسین می گوئید و عده ای بدور شما جمع می شوند. اما ما از این امر محروم هستیم!

عزاداری اهل تسنن در عاشورا

منطقه «شورابوی» از توابع «هوی گنج سیلخت» در شمال شرقی بنگلادش از صدها سال پیش به عنوان منطقه عاشقان اهل بیت (علیهم السلام) به ویژه اصحاب کسا، و پنج تن آل عبا معروف است در این منطقه در روزهای دهه محرم و به ویژه تاسوعا و عاشورا از حدود ۳۰ روستای پیرامون آن، زنان و مردان ضمن راهپیمایی به سوگواری می پردازند. سوگواران شامل زن مرد و کودک که همگی از پیروان اهل سنت هستند در ایام عاشورا به یاد شهدای کربلا روزه دار و پا برهنه می شوند. سرگرد محمد عبد الواحد یکی از سازمان دهندگان مراسم عاشورا و دبیر کل انجمن «پاک پنج تن» علاقمندی خود را برای برگزاری هر چه بهتر مراسم سوگواری بروز می دهد و در این راه تلاشهای خوبی دارد. (۱)

از دیگر مناطقی که مراسم عاشورا در آن برگزار می گردد شهر مانیک گنج است. راهپیمایی عاشورا در شهر مانیک گنج از ۸۰ سال پیش رایج شده است و عموم مردم آن منطقه در این مراسم شرکت می نمایند. آقای مسلم الدین خان یکی از وزرای سابق دولت بنگلادش با یادآوری تاریخچه آغاز این راهپیمایی و مراسم عاشورا از ۸۰ سال پیش گفت: این راهپیمایی در دوران مبارزه علیه سلطه گران انگلیسی در بسیج و تشویق مردم مسلمان نقش به سزایی ایفا کرد.

مردم شهر مانیک گنج و روستاها و بخشهای حومه آن همگی از برادران اهل سنت می باشند و در کل این منطقه حتی یک خانواده شیعه نیز زندگی نمی کند. «انجمن پاک پنجتن» که از سوی گروهی از پیرها و صوفی های اهل سنت که علاقمند به اهل بیت (علیهم السلام) هستند تشکیل گردیده برنامه سوگواری و راهپیمایی و سخنرانی و عزاداری و قهقهه زنی را تنظیم و ساماندهی می نماید.

این انجمن گرایش شدیدی به مکتب اهل بیت(ع) به ویژه پنجتن پاک و سالار شهیدان حضرت ابا عبد الله الحسین(ع) دارد.

۱- ماهنامه کوثرش ۲۶

روز عاشورا به صد جوش و خروش — قاسم آمد نزد پیر می فروش
گفت جامی از می نابم بده — تشنه آیم عمو آیم بده.
ای می قالوا بلی را جرعه نوش! — جرعه ای ز آن باده هم بر من بنوش.
طالب جام الستم ای عمو! — کن ز جام عشق مستم ای عمو!
آدمم تا اذن میدانم دهی — افتخار دادن جانم دهی.
آدمم کز ناله خاموشم کنی — بهر جنگیدن کفن پوشم کنی.
سیزده ساله ام اندر روزگار — می کشم بهر شهادت انتظار.
همجوار اکبر خود کن مرا — پیش مرگ اصغر خود کن مرا.
ای عمو! هنگام شیدایی بود — چون نبرد من تماشایی بود.
اذن جنگم ده تماشا کن مرا — مرحبا بر گو و شیدا کن مرا.

((استاذن في القتال فلم ياذن له فما زال به حتى اذن له)).:

جان زهرا کربلائی کن مرا — در ره قرآن فدائی کن مرا.
ای عمو! حق علی بت شکن — دست رد بر سینه قاسم مزن.
به طرف میدان آمد و جنگید تا در لحظه آخر، امام حسین(ع) را صدا زد، حضرت، خود را با عجله بر
بالین ((قاسم)) رساند و دید که قاسم پاها را به زمین می زند:
کاش نمی دید عمو پیکرت — تا ببرد هدیه بر مادرت.
کاش نمی دید تورا اینچنین — جان دهی و پا زنی بر زمین.
((ثم قال (ع): عز علی عمک ان تدعوه فلا یجیبک او یجیبک فلا ینفکک اجابته)) ((۶۱)).
سخت است بر عمومیت که او را صدا بزنی ولی نتواند پاسخ تو را بدهد یا پاسخ تو را بدهد، ولی فایده ای
برای تو نداشته باشد)).

(محصل شهید مهدی نظری از: تهران)

«خدایا، هر موقع که واقعه کربلا را به یاد می آورم، چشمانم پراز اشک می شود و به یاد رگ های پاره پاره حسین(ع) می افتادم که زین العابدین(ع) بر آن بوسه می زند؛ به یاد رقیه می افتادم که وقتی سر پدرش را می بیند، جان می دهد؛ به

یاد بدن حسین می افتادم که چیزی از او شناخته نمی شود؛ و به یاد علی اکبر حسین می افتادم، خدایا، ما چنین رهبرانی داشتیم؛ چطور می شود که راه ایشان را فراموش کنیم و چطور می شود عاشق نباشیم؟ خدایا، من عاشق کربلای حسینیم، می خواهم در راه کربلا به شهادت برسم؛ کمک کن! خدایا، تو را طلب کردم تو را یافتم و شناختم. خدایا، دوست می دارم و به تو عشق می ورزم. پس به عهده وفا کن و مرا به سوی خود بخوان.»

چون به مرکز باز شد سلطان ابرار — که آساید دمی از رزم و پیکار
(فوق یستریح ساعة)).

فلک سنگی فکند از دست دشمن — به پیشانی وجه الله احسن.
چو زد از کینه آن سنگ جفارا — شکست آینه ایزد نمارا.
(اذا اتاه حجر فوق علی جبهته)).

که گلگون گشت روی عشق سرمد — چو در روز احد روی محمد.
به دامان کرامت خواست آن شاه — که خون بزدايد از آن چهر چون ماه.
(فاخذ الثوب لیمسح الدم عن جبهته)).

یکی الماس وش، تیری ز لشکر — گرفت اندر دل شه جای تاپر.
که از پشت پناه اهل ایمان — عیان گردید زهر آلود پیکان.
(فاتاه سهم مسموم له ثلاث شعب فوق علی قلبه)).

سنان زد نیزه بر پهلوی چنانش — که جنب الله برید از سنانش.
(فطعنه سنان بن انس النخعي فی ترقوته)).

بدیدارش دلارا، رایت افراشت — سمند عشق، بار عشق بگذاشت.
ز بهر وصل، فخر نسل آدم — به روافدادمی گفت اندر آن دم.

ترکت الخلق طرا فی هواکا — وایتمت العیال لکی اراکا.
فلو قطعنی فی الحب اربا — لما حن الفؤاد الی سواکا ((۶۶)).

نه ذوالجناح دگر تاب استقامت داشت — نه سید الشهداء بر قتال طاقت داشت.
بلند مرتبه شاهی ز صدر زین افتاد — اگر غلط نکنم عرش بر زمین افتاد.

(بسیجی شهید اسماعیل برازنده از: خمین)

«اگر بناست همه چیز دنیا با مرگ پایان یابد، چه بهتر که شهادت پرافتخار، آخرین قفس زندگی انسان باشد. باید دوستان و خویشان و نیز پدر و مادرم شاد باشند و موقع تشییع جنازه من، عروسی ام را در نظر آورند و شادی کنند که فرزندشان را در راه خدا قربانی کرده اند. درس سختی های جنگ، درس ایثار را از ابوالفضل و درس شهادت و شجاعت را از علی اکبر و درس شهادت را از حسین (ع) آموختم، تا در آن دانشگاه فارغ التحصیل شوم.»

زود بیرون رو تو در سمت عراق — کربلا دارد به خونت اشتیاق.
حق تورا غلطان به خونت خواسته — این قبا بر پیکرت آراسته.
کودکانت را ببر همراه خود — نینوارا پر سوز کن از آه خود.

(پاسدار شهید عبدالعظیم خالدي از: کوت شنوف)

«پدرجان، اگر فرزندان قطعۀ ای از دل شماس، بدان که سرور شهیدان، تمام جان و دل و خون و گوشت حضرت رسول الله (ص) بوده که به خاطر حفظ اسلام جان خود را فدا کرده و درخت اسلام را با خون خود آبیاری کرد. حتماً می دانید که بر امام حسین (ع) چه گذشت آیا خونی از خون حسین پاک تر و رنگین تر داریم که می خواهید بر من ناله و زاری کنید؟ و اگر خواستید اشک بریزید، به یاد امام حسین (ع) اشک بریزید.»

ای خدا شب شده و من چه کنم — یک تن و این همه دشمن چه کنم
کوفیان همه پیمان شکنند — چون نمک خورده نمکدان شکنند.
صبح با من همه پیمان بستند — شب در خانه به رویم بستند.
صبح بر دامن من جنگ زدند — شب از بام به من سنگ زدند.

(بسیجی شهید عیسی شیخ حسینی از: گنبد کاووس)

«پدرجان، افتخار کن که خداوند به تو چنین فرزندی اعطا کرده است که در راه خدا انجام وظیفه می کند، اگر من در جبهه شهید شدم، چه سعادت بهتر از این. مگر من از علی اکبرها بهترم و از علی اصغر کوچک ترم؟ پدرجان، چه راهی را بهتر از راه سرخ حضرت حسین (ع) سراغ دارید. اگر هست به من نشان بده تا به آن راه بروم.

اسلام در خطی است که همیشه به خون احتیاج دارد. با توجه به این که برادران دوازده ساله و سیزده ساله ما شهید می شوند، هنوز هم کم است و این درخت اسلام باید با این خون ها آبیاری شود.»

آن دم بریدم من از حسین دل — کمد به مقتل شمر سیه دل
او می دوید و من می دویدم — او سوی مقتل من سوی قاتل.
او می کشید و من می کشیدم — او خنجر از کین، من ناله از دل.
او می نشست و من می نشستم — او روی سینه، من در مقابل.
او می برید و من می بریدم — او از حسین سر من از حسین دل.

(محصل شهید مسعود طعان پور از: تهران)

«ای غفار الذنوب، ائمه اطهار، ای محمد(ص) و علی(ع)، فاطمه(س)، حسن(ع) و حسین(ع)، بارها در خانه شما آمدم و شما راشفیع قرار دادم. نمی‌دانم که قبول کردید مرا یا نه. اما می‌دانم که اگر شهادت نصیبم شود، شما در خانه را به روی بنده گنه‌کار و سیاه باز کردید... ای حسین جان، نمی‌توانم مقدار محبتم را نسبت به شما و اهل بیت روی کاغذ بیاورم، اما همین را می‌گویم که دوست دارم بارها جانم را قربانی شما عزیزان کنم.»

گفت ای گروه هر که ندارد هوای ما — سر گیرد و برون رود از کربلای ما
نا داده تن به خواری و ناکرده ترک سر — نتوان نهاد پای به خلوت سرای ما.
این عرصه نیست جلوه گه روبه و گراز — شیر افکن است بادیه ابتلای ما.
بر گردد آنکه با هوس کشور آمده — سرناورد به افسر شاهی گدای ما.
مارا هوای سلطنت ملک دیگر است — کاین عرصه نیست در خور فرهمای ما.

سلیمان طباطبایی نائینی

در حالات او نقل شده که: چون ایام عاشورا می‌رسید، لباس سیاه پوشیده و از لذات و تمتعات اجتناب کرده و شب و روز می‌گریست و به مؤمنین غذا می‌داد و شخصاً به عزارها خدمت می‌کرد و مانند عزارها عمامه را از سر بر می‌داشت و آستینها را بالا می‌زد و دگمه هارا باز می‌کرد و هنگامی که بالای منبر قرار می‌گرفت و مشغول موعظه می‌شد و به روضه می‌رسید، زیاد گریه می‌کرد بطوری که از شدت گریه غش می‌کرد و از منبر می‌افتاد.

توئی کعبه و حرم، توئی مکه و منا — توئی مشعر همم، توئی زمزم و صفا.
توئی حجر و مستحار، توئی قبله دعا — توئی خیر من یطوف، توئی خیر من سعا.
توئی مطلب رسول، توئی مقصد خدا.
هم از رکن و هم مقام، هم از عمره هم ز حج.
تو روح مصوری، تو جان مجسمی — تو نفس مجردی، تو عقل مکرمی.
تو لوحی و تو قلم، تو عرش معظمی — تو آیات منزلی، تو اسما اعظمی.
ز آدم مؤخری، به آدم مقدمی.
توئی آیت رجا، توئی معنی فرج.
ز آبی که خضرا ندادند در حیات — به قبر شریف او ببندند در ممات.
ولی سوی شه نرفت، نمود آب احترام — نه در مردگی به قبر، نه در زندگی به کام.
(شعر از: میرزا یحیی مدرس اصفهانی (قده)).

ملا محسن فیض کاشانی

گویند: در زمان شاه عباس یکی از سران کشور خارجی، پیکری را به همراه شخصی نزد شاه ایران فرستاد و در خواست کرده بود که دستور بدهید علمای شما با فرستاده ما دین و مذهب مناظره کنند که اگر مغلوب شدند، به دین ما بگروید!!

فرستاده خارجی این قدرت را داشت که هر که چیزی در دست می گرفت، او از آن خبر می داد.

شاه علما را جمع کرد و قرار شد که ملا محسن فیض با او مناظره کند. ملا محسن فیض به او گفت شاه شما دانشمندی نداشت که بفراستد و شما را که بی دلنش هستید برای مناظره با علمای ایران فرستاده است؟ او گفت که شما اعهده شکست داند من بر نمی آید! اکنون چیزی در دست بگیر تا من بگویم چه چیزی است!

ملا محسن فیض تسبیح امام حسین ع را در مشت خود پنهان کرد. آن شخص در دریای فکر غوطه ور شد و بسیار فکر می کرد. ملا محسن فیض گت چرا جواب نمی دهی؟ گفت طبق تخصص خود می بینم که در دست تو قطعه ای از خاک بهشت است. تفکر من در این است که خاک بهشت چگونه به دست تو رسیده است؟ ملا محسن فیض گفت: راست گفتم، در دست من قطعه ای از خاک بهشت است و آن تسبیحی از قبر مطهر دخترزاده پیامبرمان که امام بوده می باشد. و از این مطلب بطلان دین شما و حقانیت دین ما روشن شد. در این موقع آن شخص مسلمان شد

عشاق چون بدرگه معشوق رو کنند — از آب دیدگان تن خود شستشو کنند
قربان عاشقی که شهیدان کوی عشق — در روز حشر رتبه او آرزو کنند.
عباس نامدار که شاهان روزگار — از خاک کوی او طلب آبرو کنند.

بی دست ماند و داد خدا دست خود به او — آنانکه منکرند بگو روبرو کنند.
گر دست او نه دست خدائی است پس چرا — از شاه تا گدا همه رو سوی او کنند.
در گاه او که درگاه باب الحوائج است — باب الحوائجش همه جا گفتگو کنند.

شخصی به نام شیخ جعفر بود که همیشه بعد از نماز امام امت در مسجد شیخ چند
جمله ای ذکر می گفت و روضه می خواند. حاضران چندان اعتنایی نداشتند و کم کم
متفرق می شدند و می رفتند و تنها کسیکه مقید بود تا آخر بنشیند و روضه را گوش
دهد مرحوم حاج آقامصطفی بود که گاهی می شد که فقط ایشان در مسجد مانده
بود و به روضه شیخ جعفر گوش می داد و می گریست

آتش به آشیانه مرغی نمی زنند — گیرم که خیمه، خیمه آل عبا نبود
لب تشنه کی کشند کسی را کنار آب — گیرم حسین، سبط رسول خدا نبود.
دنیا ندیده کودک لب تشنه را کشند — ای کاش! روی دست پدر این جفا نبود.
راس بریده را که زند چوب خیزران — گیرم لبش به خواندن ذکر خدا نبود.

اینجا وزارت فرهنگ است

یکبار من به خاطر دارم که در روز تاسوعا یا عاشورا مأمورین رضاخان
به مسجد جامع آمدند که که مانع برگزاری مراسم عزاداری شوند و می گفتند
باید از وزارت فرهنگ اجازه بگیرید.

در این حال آیت الله شاه آبادی، خطاب به آقای سید علی اصغر آل احمد
که صدای خیلی خوبی هم داشت، فرمودند که ((زیارت عاشورا را بخوان!

مرحوم آل احمد هم شروع به خواندن زیارت عاشورا کرد و در اثر آن صدای گریه و ضجه عزاداری مردم در تمام بازار بلند شد. بعد هم آیت الله شاه آبادی خطاب به مأمورین رضا خان گفتند به آن مرد قلدر چاروادار بگو که مانع عزاداری مردم نشود و به وزیر فرهنگ هم بگوید که در وزارت فرهنگش را ببندد. اینجا وزارت فرهنگ ماست.)

بزرگ فلسفه، نهضت حسین این است — که مرگ سرخ به از زندگی ننگین است.
نه ظلم کن به کسی، نی به زیر ظلم برو — که این مرام حسین است و منطق دین است.
همین نه گریه بر آن شاه تشنه لب کافی است — اگر چه گریه بر آلام قلب تسکین است.
ببین که همت والای او چه بود ای دوست — که درک آن سبب عزوجاه و تمکین است.
فرازی سر وی گر رود نباشد باک — که سر فرازی طاهای آل یاسین است.
اگر چه داغ جوان تلخ کام کردش گفت — که مرگ در ره حفظ شرف چه شیرین است.

ملاً آقا دربندی

دربارهٔ ملاً آقا دربندی آمده است که در اقامهٔ مصیبت ابا عبدالله (ع) بسیار مواظب و راسخ بود، بطوریکه در بالای منبر از شدت گریه، غش می کرد و در روز عاشوراء، لباس خود را در آورده و ننگ می بست و خاک بر سر می ریخت و گل به بدن می مالید و به همان صورت بر بالای منبر می رفت

بگفتا یا حبیبی! یا حبیبی! — که خونت عالمی را مشکبو کرد
سلامت می کنم بر گو جوامیم — که طبعم میل گفتار نکو کرد.
چو نشنید او جواب خویش از یار — که حل مشکل خود موبه مو کرد.
به خود گفتا ندیده کس به عالم — تن بی سر که بتوان گفتگو کرد.

سید میر حامد حسین صاحب «عبارات الانوار»

سید حسین یزدی گفته است: من شنیده بودم که میر حامد حسین، توان و طاقت شنیدن مصیبت‌های دردناک جدش امام حسین (ع) و اهل بیت او را ندارد. از این رو، مصیبت در حضورش خوانده نمی شد. از قضا، روزی در «لکهنو» در حالی که بر فراز منبر بودم، داخل حسینیه شد، ولی من متوجه

حضورش نشدم و طبق معمول مصیبتی را خواندم. ناگهان دیدم صدای مردم بلند شد که می گفتند: بس است! بس است! دیگر نخوان! تعجب کردم و پس از لحظه ای فهمیدم که بر اثر ذکر مصیبت من، سید از هوش رفته است و مدهوش گشته است.

از آب هم مضایقه کردند کوفیان — خوش داشتند حرمت مهمان کربلا بودند دیو و دد همه سیراب و می مکید — خاتم ز قحط آب، سلیمان کربلا. ز آن تشنگان هنوز به عیوق می رسد — فریاد العطش ز بیابان کربلا.

ادوارد براون (مستشرق معروف انگلیسی): آیا قلبی پیدا می شود که وقتی درباره کربلا سخن می شنود، آغشته با حزن و الم نگردد؟ حتی غیر مسلمانان نیز

نمی‌توانند پاکی روحی را که در این جنگ اسلامی در تحت لوای آن انجام گرفت
انکار کنند.

آه از آن ساعت که با صد شور و شین — زینب آمد بر سر قبر حسین
السلام ای کشته راه خدا — السلام ای نور چشم مصطفی.
السلام ای شاه بی‌غسل و کفن — السلام ای کشته دور از وطن.
السلام ای تشنه آب فرات — السلام ای کشتی بحر نجات.
بهر تو امروز مهمان آمده — خواهرت از شام ویران آمده.
چون تو رفتی بی‌کس و یاور شدم — دستگیر فرقه کافر شدم.
آتش کین کوفیان افروختند — خیمه ما را به آتش سوختند.
الغرض از کوفه تا شام خراب — گر چه ما دیدیم ظلم بی‌حساب.
لیک دارم شکوه‌ها از اهل شام — کز سر دیوار و از بالای بام.
آه از آن ساعت که از روی غضب — زاده سفیان یزید بی‌ادب.
در حضور خواهر گریان تو — چوب می‌زد بر لب و دندان تو.

حسین ، یا حسین، آنقدر فریاد هل من ناصر ینصرنی ات نافذ بود و آنچنان تنهایی ات در آن تفتیده
«یا حسین، یا
را به آتش کشید که اکنون در لیبیک به تو ای وارث رسولان همه سختیها را با لذت ایثار بر دوش
شت برهوت دلمان
خواهیم کشید»

(شهید مجتبی طیرانی)

چون به میدان ز حرم اکبر رفت — روح از جسم حرم یکسر رفت
همه گفتند که پیغمبر رفت.
زان طرف مرگ به استقبالش — زین طرف چشم حسین دنبالش.
من نگویم مرو ای ماه، برو — لیکن قدری بر من راه برو.
ای جگر گوشه من ای پسر — هیچ دانی که چه آری به سرم.

مرو این گونه شتابان ز برم — قدری آهسته من آخر پدرم.
 نه همین از پی خود می کشیم — ای مسیحا نفسی می کشیم.
 رنگ خود باخت ز بانگ پسرش — ز آنکه دانست چه آمد به سرش
 تا به من بانگ تو در خیمه رسید — دید زینب ز رخم رنگ پرید.
 آمدم با چه شتابی سویت — خواستم زنده ببینم رویت.
 فوضع خده علی خده.
 سپه کوفه همه استاده — به تماشای شه وشه زاده.
 شه روی نعش علی افتاده — همه گفتند حسین جان داده.
 به یقین جان حسین بر لب بود — آنکه جان داد به او زینب بود.
 شعر: از علی انسانی.

علامه طنطاوی (دانشمند و فیلسوف مصری): (داستان حسین) عشق آزادگان را
 به فداکاری در راه خدا بر می انگیزد و استقبال مرگ را بهترین آرزوها به
 شمار می آورد، چندانکه برای شتاب به قربانگاه، بر یکدیگر پیشی جویند.

کی روا بودن ولی کردگار — تا چهل منزل شود اشتر سوار.
 آن یکی گفتا که اینان کیستند — دیگری گفتا مسلمان نیستند.
 آن یکی گفتا که این بیمار کیست — دیگری گفتا که بابش خارجی است.
 آن یکی گفتا عجب افسرده است — دیگری گفتا برادر مرده است.

آنتون بارا (مسیحی): اگر حسین از آن ما بود، در هر سرزمینی برای او بیرقی
 برمی افراشتیم و در هر روستایی برای او منبری بر پا می نمودیم و مردم را با نام حسین
 به مسیحیت فرا می خواندیم.

به روز ترویه محمل ببستند — خواتین اندر آن محمل نشستند.
حرم را از حرم کردند بیرون — همه سر گشته اندر دشت وهامون.
کسانی را که در عالم پناهند — برون کردند از بیت خداوند.

عبد الرحمان شرفاوی (نویسنده مصری): «حسین (ع)»، شهید راه دین و آزادگی
است. نه تنها شیعه باید به نام حسین ببالد، بلکه تمام آزاد مردان دنیا باید به این نام
شریف افتخار کنند.

بار بگشائید یاران اینجا کربلاست — آب و خاکش با دل و جان آشناست
بار بگشائید خوش منزلگهی است — تا به جنت زین مکان اندک رهی است.

سر پرسی سایکس (خاور شناس انگلیسی): حقیقتا آن شجاعت و دلاوری که این
عده قلیل از خود بروز دادند، به درجه ای بوده است که در تمام این قرون متمادی
هر کسی که آن را شنید، بی اختیار زبان به تحسین و آفرین گشود. این یک مشت
مردم دلیر غیر تمند، مانند مدافعان ترموپیل، نامی بلند غیر قابل زوال برای خود تا
ابد باقی گذاشتند

زینب چو دید پیکر آن شه به روی خاک — از دل کشید ناله به صد درد سوزناک.
کای خفته خوش به بستر خون دیده باز کن — احوال ما بین و سپس خواب ناز کن.
ای وارث سریر امامت ز جای خیز — بر کشتگان بی کفن خود نماز کن.
برخیز صبح شام شد ای میر کاروان — ما را سوار بر شتر بی جهاز کن.

جرج جرداق (دانشمند و ادیب مسیحی): وقتی یزید، مردم را تشویق به قتل حسین و مامور به خونریزی می کرد، آنها می گفتند: «چه مبلغ می دهی؟» اما انصار حسین به او گفتند: ما با تو هستیم. اگر هفتاد بار کشته شویم، باز می خواهیم در رکابت جنگ کنیم و کشته شویم.

بابا چرا سر از خاک یک لحظه بر نداری — حق داری ای پدر جان! زیرا که سرنداری
مارا سوار کردند با ضرب تازیانه — بابا مگر تو با ما عزم سفر نداری.
(فاجتمعت عدة من الارب حتى جروها عنه)) ((.))
مزیدم که در این دشت مرا کاری هست — گرچه گل نیست ولی صفحه گلزاری هست.
ساربانان تو مزین این همه آواز رحیل — آخر این قافله را قافله سالاری هست.

گیبون (مورخ انگلیسی): با آنکه مدتی از واقعه کربلا گذشته و ما هم با صاحب
واقعه هم وطن نیستیم، مع ذلک مشقات و مشکلاتی که حضرت
حسین (ع) تحمل نموده، احساسات سنگین دل ترین خواننده را بر می انگیزد، چندانکه
یک نوع عطوفت و مهربانی نسبت به آن حضرت در خود می یابد.

برخیز حال زینب خونین جگر پیرس — از دختر ستمزده حال پسر پیرس.
با کشتگان به دشت بلا گر نبوده ای — من بوده ام حکایتشان سر به سر پیرس.
از ماجرای کوفه و از سرگذشت شام — یک قصه ناشنیده حدیث دگر پیرس.
بال و پر ز سنگ حوادث به هم شکست — برخیز حال طائر بشکسته پر پیرس.

مارین آلمانی (خاور شناس): حسین «ع» با قربانی کردن عزیزترین افراد خود و با اثبات
مظلومیت و حقانیت خود، به دنیا درس فداکاری و جانبازی آموخت و نام اسلام و
اسلامیان را در تاریخ ثبت و در عالم بلند آوازه ساخت. این سرباز رشید عالم اسلام به
مردم دنیا نشان داد که ظلم و بیداد و ستمگری پایدار نیست و بنای ستم هر چه ظاهراً
عظیم و استوار باشد، در برابر حق و حقیقت چون پر کاهی بر باد خواهد رفت.

از آب هم مضایقه کردند کوفیان — خوش داشتند حرمت مهمان کربلا
بودند دیو و دد همه سیراب و می مکید — خاتم ز قحط آب سلیمان کربلا.
ز آن تشنگان هنوز به عیوق می رسد — فریاد العطش ز بیابان کربلا.

عباس محمود عقاد (نویسنده و ادیب مصری): جنبش حسین، یکی از بی
نظیرترین جنبشهای تاریخی است که تاکنون در زمینه دعوتهای دینی یا نهضت‌های
سیاسی پدیدار گشته است... دولت اموی پس از این جنبش، به قدر عمر یک انسان
طبیعی دوام نکرد و از شهادت حسین تا انقراض آنان بیش از شصت و اندی سال
نگذشت

کجا رفتند آن رعنا جوانان — کجا رفتند آن پاکیزه جانان
همه بار سفر بستند و رفتند — همه دست از جهان شستند و رفتند.

موریس دوکبری: در مجالس عزاداری حسین گفته می شود که حسین، برای
حفظ شرف و ناموس مردم و بزرگی مقام و مرتبه اسلام، از جان و مال و فرزند
گذشت وزیر بار استعمار و ماجراجویی یزید نرفت. پس بیایید ما هم شیوه او را

سرمشق قرار داده، از زیردستی استعمارگران خلاصی یابیم و مرگ با عزت را بر زندگی باذلت ترجیح دهیم.

تشنه بود آری ولیکن بیشتر — تشنه بودش دل، به دیدار پدر
گفت باب از عطش بگذاختم — سویت ای بحر حقیقت تاختم.
شه زبان خود نهادش در دهان — از یم عشق بزد آبی به جان.
گفت هان! آهنگ رفتن ساز کن — بار دیگر کارزار آغاز کن.
جد تو، دیده به سویت بسته است — منتظر در راه تو بنشسته است.
تا کند سیرابت ای پژمرده جان! — کو بود ساقی بزم عاشقان.

واشنگتن ایروینگ (مورخ مشهور آمریکایی): برای امام حسین «ع» ممکن بود
که زندگی خود را با تسلیم شدن اراده یزید نجات بخشد، لیکن مسئولیت پیشوا
و نهضت بخش اسلام اجازه نمی داد که او یزید را بعنوان خلافت بشناسد. او
بزودی خود را برای قبول هر ناراحتی و فشاری به منظور رها ساختن اسلام از
چنگال بنی امیه آماده ساخت. در زیر آفتاب سوزان سرزمین خشک و در روی
ریگهای تفتیده عربستان،^(۱۶) روح حسین فنا ناپذیر است. ای پهلوان و ای نمونه
شجاعت و ای شهسوار من، ای حسین

یکی طفلی برون آمد ز خرگاه — سوی شه شد روان چون قطعه ماه
در آن دم، خواهران را گفت آن شاه — که این کودک برون ناید ز خرگاه.
گریزان از حرم گردید آن ماه — دوان تارفت در آغوش آن شاه.
شهش بگرفت همچو جان شیرین — بگفت ای یادگار یار دیرین.
چرا بیرون شدی از خرگاه ای جان — نمی بینی مگر پیکان بران.
بناگه کافری زان قوم گمراه — حوالت کرد تیغی بر سر شاه.

زبهر حفظ شه، کودک حذر کرد — بر آن تیغ، دست خود سپر کرد.
جدا گردید دست کودک از بن — بشه گفتا به بین چون کردبام.
چه دیدش حرمله آن کفر بدبخت — یزد بر سینه اش تیری چنان سخت.
که کودک جان بداد وبی مهابا — پرید از دست شه تا نزد بابا(()).

فردریک جمس :درس امام حسین و هر قهرمان شهید دیگری این است که در دنیا اصول ابدی عدالت و ترحم و محبت وجود دارد که تغییر ناپذیرند و همچنین می‌رساند که هر گاه کسی برای این صفات مقاومت کند و بشر در راه آن پافشاری نماید، آن اصول همیشه در دنیا باقی و پایدار خواهد ماند.

لباس کهنه چه حاجت که زیر سم ستور — تنی نماند که پوشند جامه یا کفنش.
نه جسم یوسف زهرا چنان لگد کوب است — کز او توان به پدر برد بوی پیرهنش.

مرحوم سید علی قاضی عارف کامل:
محال است انسان بجز از راه سیدالشهدا به مقام توحید برسد شریان فیوضات و خیرات از مسیر حضرت سیدالشهدا است. پیشکار این فضیلت هم حضرت قمر بنی هاشم ابوالفضل العباس است.

روضه های شیخ عباس قمی

یکی از علمای محترم نجف اشرف ^(۸) که با مرحوم محدث قمی ارتباط نزدیکی داشته نقل می‌کند:

آن مرحوم را آقایان نجف در دهه اول محرم دعوت کردند تا صبحگاهان در مسجد هندی منبر برونند.

ایشان اوایل طلوع آفتاب تابستان در مسجد هندی بر فراز منبر که حدود ۱۲ پله داشت می‌رفتند. درست سه ساعت تمام منبر بودند.

این جلسه کلیه مجالس نجف را تحت تاثیر قرار داده بود. تمام مسجد مملو از جمعیت بود. بیشتر حضار، مراجع و مجتهدین و روحانیون بودند زیادی جمعیت، به ویژه حضور علما و روحانیون چنان بود که تصور می شد تمامی اهالی نجف در مجلس حاضرند. خدا شاهد است در تمام عمرم و در چهل سال اقامت عراق و سی ساله اقامت ایران چنان مجلسی را از حیث اهمیت و جمعیت ندیده و نشنیده ام، آن مرحوم وقتی شروع می کرد به سوگاری و تحقیقات مسلّمه - نه روایات مرسله اهل مقاتل - از ورود خامس آل عبا (ع) به زمین کربلا، تا زمانی که از منبر فرود می آمد به قدر اغلب شنوندگان بارانی از اشک از دو چشم مبارک می ریخت. می توان به لفظ جلاله قسم یاد کرد که یک ساعت از سه ساعت منبر گریه آن خلد آشیان بود».

یکی از دانشمندان معاصر^(۹) می گویند:

بچه بودم و با پدرم در نجف اشرف در مسجد هندی برای حضور در جلسه منبر مرحوم حاج شیخ عباس می رفتیم. خیلی ساده صحبت می کرد.

عمده پای منبری هایش اهل علم بودند. تمام بزرگان و مراجع نجف امثال آقا شیخ محمدحسین اصفهانی^(۱۰) حضور می یافتند حاج شیخ عباس چنان ساده و نافذ صحبت می کرد که به نظرم در و دیوار گریه می کردند! یکی از استادانم در نجف اشرف که اینک در قم و دارای آثار گرانقدری است^(۱۱) می فرمود:

مرحوم حاج شیخ عباس دهه محرم در نجف اشرف از طرف شیرازی های بازار دعوت به منبر می شد.

موقع نقل حدیث از روی کتاب حدیث می خواند، و حتی نسخه بدل ها را هم نقل می کرد، و این از شدت احتیاط آن مرحوم در نقل سخن معصومین (علیهم السلام) بود.

چنان می گفت و گریه می کرد که من از دور قطرات اشک او را می دیدم. همین استاد می افزود:

مرحوم آقا شیخ علی قمی را که پای منبر هیچ گوینده ای نمی نشست، دیدم که در کنار منبر ایشان نشسته بود. وقتی به صورت او و حاج شیخ عباس نگاه می کردم، می دیدم صورت آن دو بزرگوار می درخشید، و آثار نماز شب در پیشانی آن ها کاملاً آشکار بود. موقع روضه خواندن آن مرحوم حس می کردم که گویی در و دیوار مسجد هندی از شدت تأثیر گریه می کند. خود آن مرحوم بیش از شنوندگان گریه می کرد.

آقای لطفی از فضلی آن روز نجف می گویند:

مرحوم حاج شیخ در سال های آخر که در نجف سکونت داشتند، دهه اول محرم، و ماه مبارک رمضان در مسجد هندی منبر می رفتند، علما و فضلا حتی مراجع هم پای منبر ایشان حاضر شدند.

حاج شیخ، سلسله روات را یکی یکی به تفصیل معرفی می کرد و درباره جرح و تعدیل آن ها بحث می کرد. گاهی بعضی از علما و فضلا از پای منبر اشکال می کردند و ایشان هم جواب می داد و از این رو منبر ایشان حکم درس داشت. وقتی ایشان به خود امام می رسید چنان صحنه را مجسم می کرد که گویی خود امام صادق (ع) دارند حرف می زند. گاهی اوقات هم قبل از این که مصیبت بخواند طلاب و مردم را موعظه می کرد، و این موعظه چنان مؤثر بود که بعضی ها از شدت تأثیر غش می کردند و از حال می رفتند. بسیار تأکید داشت که اهل منبر توجه داشته باشند، حرف های خلاف واقع در منبر نگویند و قداست منبر و موعظه و نقل وقایع را حفظ کنند. همین که به روضه و مصیبت می رسید، هنگامه می شد و دیگر کسی نبود که منقلب نشود و اشک نریزد.

عبادت و مکارم الاخلاق امام حسین (ع)

«به امام سجاد (ع) گفتند که چرا پدرت کم اولاد بود؟ فرمود: تعجب می‌کنم که من چگونه متولد شدم. زیرا پدرم در هر شبانه روز، هزار رکعت نماز می‌خواند.»
«و قتیکه عبدالله بن زبیر خبر شهادت امام حسین (ع) را شنید، گفت:
بخدا سوگند! شخصی را کشتند که شبهای طولانی را تا به صبح در نماز بود و روزهای زیادی را به روزه می‌گذراند.» اهل البیت ص ۲۷۰

شجاعت امام حسین (ع)

و قتیکه امام در کربلا یاران خود را از دست داد و همگی بشهادت رسیدند، نه تنها اثری از ترس در حضرت دیده نمی‌شد بلکه صورت مبارکش برافروخته تر و شاداب تر می‌شد.
امام بود و چند هزار نفر لشکر دشمن. ولی و قتیکه امام حمله می‌کرد دشمن مانند گوسفندانی که از مقابل شیر فرار می‌کردند از مقابل امام می‌گریختند. و هنگامیکه نتوانستند در جنگ تن بتن و جنگ با شمشیر بر امام پیروز شوند، صدای عمر سعد که فرمانده دشمن بود، بلند شد که می‌دانید این مرد کیست؟ او فرزند شیر خدا، علی (ع) است. باید او را سنگباران کنید و هجوم یک دفعه‌ای بر او ببرید! و تنها با حمله نا جوانمر دانه توانستند امام را خسته و مجروح و سپس شهید بنمایند.»

«روزی کنیز امام حسین (ع) یک شاخه ریحان به امام هدیه کرد. امام در مقابل او را آزاد فرمود.

همچنین امام در حال نماز بودند که عربی آمد و اشعاری خواند. امام نماز را تمام کردند و به قبر فرمودند: از مال حجاز چقدر مانده است؟
گفت: پنج هزار درهم. امام دستور داد بیاورند و همه را به او بخشیدند.»

دو معجزه

زنده شدن پیرزن!

یحیی بن ام الطویل می گوید:

ما نزد امام حسین(ع) بودیم که جوانی گریه کنان نزد امام حسین(ع) آمد و گفت: مادرم از دنیا رفته ولی وصیتی نکرده است. فقط گفته است که در مورد اموالش به نظر شما عمل کنیم.

امام فرمود: بلند شوید تا بخانه او برویم.

ما هم با امام بخانه پیرزن رفتیم. وقتی داخل خانه آن زن شدیم، امام از خدا خواستند تا او را زنده کند تا وصیت خود را انجام دهد.

ناگاه پیرزن زنده شد و بلند شد و نشست و شهادتین را بر زبان جاری کرد. سپس به امام گفت: ای مولایم! داخل اطاق شوید و هر دستوری دارید بمن بفرمائید.

امام داخل اطاق شدند و به او فرمودند: خداوند تورا رحمت کند. وصیتهای خود را بکن!

او گفت: ای فرزند رسول خدا! من مقداری ثروت دارم که در فلان جا گذاشته ام و یک سومش در اختیار شما است تا به شیعیان بدهی و دو سوم دیگر مال پسر من باشد بشرط اینکه از دوستان شما باشد. و اگر با شما اهلیت(ع) مخالفت کرد این دو سوم را هم شما بردارید و او حقی ندارد. سپس از امام درخواست کرد که بعد از مردن بر او نماز بخواند و کارهای بعد از مرگش را امام انجام دهد. این سخنان را گفت و مُرد. «بحار ج ۴ ص ۱۸۱»

سرطان حنجره از بین رفت!

حجه الاسلام شیخ عباس عاشوری گفت: سی سال قبل دچار سرطان حنجره شدم و من دیگر قادر به صحبت کردن نبودم. پزشکان گفتند که مرض تو قابل معالجه نیست.

ایام محرم رسید و من که هر سال محرم، منبر می رفتم و حال محروم شده ام نذر ام البنین کردم که روز شنبه روزه بگیرم و خطاب به آن بانو گفتم: ما هر سال شبهای محرم گریه کرده و منبر می رفتیم ولی امسال محروم شده ایم. شب اول نماز مغرب و عشا را خواندم. گویا به من الهام شد که به مسجد برو. به مسجد رفتم. عزاداری برقرار بود ولی منبری نداشتند. مردم با دیدن من به گریه افتادند. من بی اراده به طرف منبر رفتم و از پله های آن بالا رفتم. پس از قرار گرفتن بر منبر، یک دفعه شروع به سخنرانی کردم. بسم الله الرحمن الرحیم.. و ۵/۱ ساعت صحبت کردم. چه مجلسی

شد. همه ناله و گریه می کردند و ضجه می زدند. منهم متوجه شدم که مریضی ام برطرف شده. از آن موقع تا کنون دیگر کسالتی ندارم. {چهره درخشان قمر بنی هاشم ع}

خصائص الحسینه:

امتیازاتی مربوط به امام حسین (ع) است که در کسی دیگری نیست از جمله:

- ۱- روضه او اولین بار توسط جبرئیل برای آدم (ع) خوانده شد.
 - ۲- همه پیامبران مأمور بودند که به سرزمین کربلا رفته و به حضرت سلام کنند.
 - ۳- چهار فرسخ در چهار فرسخ جزء کربلا می باشد خوردن خاک حرام است ولی خوردن تربت و خاک این قسمت، شفا می باشد.
 - مقدس اردیلبی وقتی به کربلا میرفت، مشگی با خود داشت که مدفوع خود را در آن می کرد و در خارج از چهار فرسخی تخلیه می نمود.
 - ۴- چهار فرشته شبانه روز در حرم حضرت به عزاداری مشغول هستند.
 - ۵- سفر پر خطر، حرام است ولی سفر کربلا هر چه خطرش بیشتر، ثوابش عظیم تر است.
 - ۶- سفر کربلا جزء عمر حساب نمی شود.
 - ۷- در رجعت، اولین امامی که زنده می شود و همو بدن امام مهدی (ع) را بعد از شهادتش غسل می دهد، امام حسین (ع) است.
 - ۸- او شش ماهه متولد شد و بر شهادتش آسمان و زمین گریست.
 - ۹- مصیبت شهادت او، بزرگترین مصیبت می باشد.
 - ۱۰- او لقب ثارالله را دارد.
 - ۱۱- امام سجاد بیست سال در عزای حسین گریه کرد.
 - ۱۲- بعد از شهادتش هر سنگی را که بلند می کردند زیر آن خون دیده می شد.
- چرا فقط برای امام حسین (ع) عزاداری می کنیم؟

۱- این بدستور رسول خدا (ص) و امامان معصوم (ع) بوده است:

۱- «در حدیث قدسی است که: حسین را مأمور وحیم کردم و او را باشهادت، گرمی داشتم و کار او را به سعادت ختم نمودم.»

۲- «پیامبر (ص): حسین، چراغ هدایت و کشتی نجات است.»

۳- «پیامبر (ص): کسیکه در مصیبت حسین (ع)، دیگران را بگریاند، یا خود گریه کند و یا خود را به گریه زند، بهشتی خواهد بود.»

۴- «پیامبر (ص)، خطاب به امام حسین (ع): تو سیدی! فرزند سیدی! پدر ساداتی! تو امامی! فرزند امامی! پدر امامان هستی! تو حجتی! فرزند حجتی! پدر حجتها هستی! او از صلب توئه تن امام بوجود می آید که نهم آنها قائم آل محمد است.»

۵- «امام سجاد (ع): هر مؤمنی که برای حسین، طوری گریه کند که اشکش بر گونه اش جاری شود، خدا، غرفه ای در بهشت به او اختصاص می دهد.»

۶- «امام صادق (ع): یک قطره اشک در مصیبت حسین، باعث آمرزش گناهان می شود اگر چه گناهان همانند کف دریا زیاد باشد.»

۷- «امام صادق (ع): هر چیزی برای او اجری است غیر از گریه بر سیدالشهداء که اجر او محدود نیست!»

۸- «امام صادق (ع): هر که در مصیبت حسین، شعری بگوید و بگیرد و بگریاند، خدا او را می آمرزد و بهشت را برای او واجب می کند.»

۹- «امام صادق (ع): خداوند در عوض شهادت حسین (ع)، امامت را در فرزندانش، شفا را در تربتش و اجابت دعا را در کنار قبرش قرار داد و رفت و برگشت زائر حسین (ع)، جزء عمرش حساب نمی شود.»

۱۰- «امام رضا (ع): کسیکه روز عاشوراء، بدنبال کارهای دنیوی نرود، خدا حاجتهای دنیوی و اخروی او را روا می دارد. و کسیکه روز عاشوراء، روز حزن و اندوه و مصیبتش باشد، خداوند عزوجل روز قیامت را، روز شادی و سرورش قرار می دهد.»

۱۱- «امام رضا (ع): ای پسر شیب! اگر چنان برای حسین (ع) گریه کردی که اشکت بر گونه ات جاری شد، خدا تمام گناهان کوچک و بزرگت را می آمرزد.»

ای پسر شیب! اگر می خواهی درحالی با خدا ملاقات کنی که گناهی برگردنت نباشد، حسین(ع) را زیارت کن.

ای پسر شیب! اگر می خواهی در اطاقهای بهشت، با پیامبر(ص) باشی، قاتلین حسین را لعن نما.
ای پسر شیب! اگر می خواهی در ثواب شهیدان کربلا شریک باشی، هرگاه بیاد آنها افتادی بگو: «یالیتی کنت معکم فافوز معکم فوزاً عظیماً» ای کاش منم با آنها بودم و به این رستگاری عظیم میرسیدم.

ای پسر شیب! اگر می خواهی در درجات بالای بهشت با ما باشی، دراندوه ما، غمگین و در خوشحالی ما، خوشحال باش و همیشه با ولایت ما همراه باش که اگر شخصی سنگی را هم دوست بدارد، خدا او را با آن سنگ محشور می نماید.»

۱۲- «ای زراره! آسمان به مدت چهل روز در عزای حسین(ع) گریست.»

۱۳- «حذیفه گوید که: دیدم که پیامبر، دست حسین را گرفته است و می فرماید: ای مردم! این حسین بن علی است. او را بشناسید! سوگند به آنکه جانم در دست اوست، او در بهشت است. و دوست دارانش در بهشتند و دوستانداران دوستدارانش نیز در بهشتند.»

۱۴- «پیامبر(ص): بخاطر شهادت امام حسین(ع)، در دل مؤمنین، حرارتی حاصل می شود که هرگز سرد نمی گردد.»

۱۵- «پیامبر(ص): حسن و حسین، سرور جوانان بهشتند.»

۱۶- از ابی عمّاره شاعر نقل شده که: هرگاه نام حسین(ع) در نزد امام صادق(ع) برده می شد، آن روز تا شب خنده بر لبان حضرت دیده نمی شد.

۱۷- امام رضا(ع) فرمود: هرگاه محرم می شد، پدرم را کسی خندان نمی دید و غم و اندوهش زیاد می شد تا روز عاشورا فرا می رسید. روز عاشورا روز مصیبت او بود و گریه می کرد و می فرمود: این همان روزی است که حسین(ع) کشته شد.

۱۸- روزی ابو حمزه ثمالی خدمت امام سجاد(ع) آمد و چون حضرت رادر حال گریه بر حسین(ع) دید، گفت: مولای من! این همه گریه و بی تابی برای چیست؟ آیا عمویت حمزه شهید نشد؟ آیا جد شما علی(ع) باشمشیر شهید نشد؟ کشته شدن عادت خانواده شماست و شهادت هدیه الهی به شماست.

امام فرمود: ای ابو حمزه! خدا بتو پاداش نیکو بدهد. همانطور که گفتی، شهادت برای ما عادت است و خدا نیز به ما شهادت را هدیه کرده است. ولی ای ابو حمزه! آیا هرگز شنیده ای یا دیده ای که تا قبل از عاشورازنی از خاندان ما را اسیر کرده و هتک حرمت کرده باشند؟ به خدا سوگند ای ابو حمزه! هر وقت به عمه ها و خواهرانم نگاه می کنم به یاد فرار آنها در بیابان می افتم که از خیمه ای به خیمه دیگر و از پناهگاهی به پناهگاه دیگر فرار می کردند و دشمن فریاد می زد: خیمه ستمکاران را به آتش بکشید!

۱۹- امام صادق(ع) به داود رقی فرمود: من هرگاه آب خنک خوردم حسین(ع) را یاد کردم.

۲۰- امام رضا(ع) فرمود: حادثه عاشورا اشک ما را روان ساخت و خون از چشم ما جاری کرد و عزیز ما را در سرزمین کربلا خوار ساخت و تار و زیامت برای ما غم و غصه به میراث گذاشت.

۲۱- امام رضا(ع) به ریّان بن شیب فرمود: محرم ماهی است که در جاهلیت، جنگ در آن را حرام می دانستند و آن را محترم می شمردند. ولی این اَمّت، حرمت ماه خود و حرمت پیامبر خود را نگاه نداشتند. در این ماه فرزندان او را کشتند و خانواده او را به اسارت بردند.

۲۲- امام صادق(ع) به نقل از جدش رسول خدا(ص) می فرماید

خداوند بزرگ هیچ آفریده ای به اندازه ملائکه نیافریده است. در هر روز و شب هفتاد هزار ملک به طواف خانه خدا رفته، از آنجا به زیارت رسول خدا(ص) و امیر مؤمنان(ع) می شتابند و سلام و درود می فرستند؛ سپس در حرم حسین بن علی(ع) حضور یافته، تا هنگام سحر در برابر قبر آن حضرت می ایستند؛ آنگاه به آسمان عروج کرده، بر نمی گردند.

۲۳- اسحاق بن عمار می گوید از امام صادق(ع) شنیدم که فرمود:

هیچ پیامبری در آسمانها و زمین نیست جز آنکه زیارت حسین (ع) را از خداوند بزرگ تقاضا می کند. پس از آن گروه گروه به زیارت ایشان می پردازند.

۲۴- آیه الله العظمی نجفی مرعشی: یکشب عاشورا من و امام خمینی تا صبح در حجره سینه می زدیم.

۲۵- آیه الله العظمی سید محسن حکیم را دیدند که حرم امام حسین ع را جارو می کردند.

شعرای مرثیه خوان

شعرای که در حضور ائمه (ع) از امام حسین (ع) شعر و مرثیه خواندند و موجب تأثر خاطر آنان گردیدند عبارتند از:

۱- کمیت بن زید.

در ایام تشریق در ((منی)) به حضور امام صادق (ع) شرفیاب شد و عرض کرد: اجازه می فرمایید اشعاری را بخوانم؟ حضرت فرمود: ((انها ایام عظام قال: انها فیکم، قال (ع): هات)).

این روزهای با عظمت، وقت خواندن شعر نیست، کمیت گفت: این اشعار درباره شما خاندان است. (حضرت به دنبال بعضی از اهل بیت فرستاد و آنگاه فرمود) بخوان)) ((کمیت)) شروع به خواندن کرد به نحوی که صدای گریه همه بلند شد تا رسید به این اشعار:

کان حسینا والبهائیل حوله — لا سیافهم ما یختلی المتبتل.

فلم ار مخذولا لاجل مصیبة — ووجب منه نصره حین یخذل.

((گویا حسین را می بینم که بزرگانی اطرافش هستند و با شمشیرهایشان دشمنان را درو می کنند)).

((کسی را ندیدم که به خاطر مصیبتی که بر او وارد شده، خوار گردد و یاریش واجب تر از ایشان باشد)).

امام صادق (ع) دستها را به سوی آسمان بلند کرد و فرمود: ((اللهم اغفر للکمیت ما قدم و آخر و ما اسر و اعلن و اعطه حتی یرضی (۱)).

۲- سفیان بن مصعب عبدی کوفی.

او بر امام صادق (ع) وارد شد، حضرت فرمود به زیاد ام فروه (کنیه مادر امام صادق (ع)) بگویند بیاید و بشنود که بر جدش چه گذشته است ((فتسمع ما صنع بجدها، فجاءت فقعدت خلف البستر))

حضرت خطاب به سفیان فرمود: ((بخوان)) چون بیت اول را خواند:

((فرو جودی بدمعک المسکوب)).

ای ام فروه! هر چه می توانی تلاش کن و برای جدت حسین (ع) اشک بریز).

((فصاحت و صحن النساء و قال ابو عبدالله (ع) الباب! الباب! فاجتمع اهل المدینه علی الباب فبعت الیهم ابو عبدالله (ع) صبى لنا غشی علیه (۲)).

((ام فروه و زنهای صیحه ای زدند (و چون زمان تقیه و خوف بود و نمی توانستند به طور آشکار، عزاداری کنند حضرت فرمود: متوجه درب منزل باشید، مردم مدینه جلو درب اجتماع کردند تا بفهمند که چه خبر شده، امام (ع) فرمود: فرزندی از ما غش کرده است)).

نکته: کلام امام (ع) یا حمل بر تقیه میشود و یا آنکه واقعا، بر اثر گریه زنهای حیران مجلس، فرزند خردسالی غش کرده باشد.

۳- سید اسماعیل حمیری.

او بر امام صادق (ع) وارد شد حضرت دستور داد پرده ای آویختند و زنهای پشت پرده نشستند، آنگاه به ((اسماعیل حمیری)) فرمودند اشعاری را در مرثیه جدم حسین (ع) بخوان:

امرر علی جدت الحسین — فقل لا عظمه الزکیة.

یا اعظم! لا زلت من — وطفاً ساکبة روية.
 واذا مررت بقبره — فاطل به وقف المطية.
 ما لذ عیش بعد رض — ک بالجیاد الاعوجية (۱).
 ((هنگامی که بر بدن حسین (ع) عبور افتاد، به استخوانهای پاکش بگو:)).
 ((پوسته از اشک چشمان سیراب خواهی بود)).
 ((هنگامی که بر قبرش گذر کردی، مرکب را مدت زیادی نگه دار و بگو:)).
 پس از آنکه بدن را با سم ستوران خرد کردند، زندگی لذت ندارد)).
 اشکهای امام صادق (ع) جاری شد و صدای گریه و شیون از پشت پرده بلند شد که کوچه های مدینه را پر کرد، حضرت که چنین دید فرمود: بس است.
 ۴- جعفر بن عفان طائی.
 ((زید شحام)) می گوید: خدمت امام صادق (ع) نشسته بودیم که ((جعفر بن عفان)) نابینا وارد شد حضرت خطاب به او فرمود: ((شنیده ام درباره امام حسین (ع) خوب شعر می گویی)).
 گفت: آری حضرت فرمود: ((بخوان)).
 ((جعفر)) شروع کرد به خواندن اشعار امام و اطرافیان بسیار گریستند بعد حضرت فرمود: به خدا سوگند! فرشتگان مقرب خدا حضور یافتند و اشعار را شنیدند و مانند ما گریه کردند و خداوند تورا آمرزید و بهشت را بر تو واجب کرد)).
 و اما اشعاری که در مجلس امام صادق (ع) سروده این است:
 غداة حسین للرماح دريئة — وقد نهلت منه السيوف وعلت.
 وغودر في الصحرا لحما مبددا — عليه عتاق الطير باتت وظلت (۲).
 ((روزی که نيزه ها پیکر حسین (ع) را شکافتند و شمشیرها از خونش سیراب شدند)).
 ((بدن قطعه قطعه حسین را در بیابان سوزان کربلا رها کردند تا مورد نوازش مرغان هوایی قرار گرفت و بر آن سایه افکندند)).
 ۵- ابو هارون المکوف.
 وی خدمت امام صادق (ع) شرفیاب شد، حضرت فرمود: از حسین (ع) برایم شعر بخوان، ابو هارون شروع به خواندن شعر کرد ولی حضرت آن سبک را نپسندید و فرمود: همانطوری که در کنار قبر حسین (ع) شعر میخوانید، بخوان، لذا ابوهارون به همان روش چنین خواند:
 امرر علی جدث الحسين — فقل لاعظمه الزکية.
 با شنیدن این شعر حضرت گریست، لذا ابوهارون توقف کرد، ولی حضرت فرمود، ادامه بده، شاعر چنین ادامه داد:
 یا مریم قومی واندی مولاک — وعلی الحسین فاسعدی بیکاک.
 که در اثر گریه امام (ع) و زنها مجلس منقلب شد (۳).

۲- شهادت امام حسین (ع) باعث نجات و احیای اسلام شد.

سید الشهدا (ع) در پاسخ عمره می فرماید: ((چاره ای از کشته شدن من نیست)).
 اکنون این سؤال مطرح می شود که چرا حضرت باید کشته شود؟ پاسخ را باید در شرایط آن روز جستجو کرد که حکومت بنی امیه تصمیم به نابودی اسلام گرفته بودند و اگر فرصت پیدا می کردند نام پیامبر (ص) را هم دفن می نمودند جریان ((مغیره بن شعبه)) شاهد این مساله است.
 جریان مغیره و معاویه.
 ((مطرف)) فرزند ((مغیره بن شعبه)) است، می گوید: پدرم خیلی به عقل و درایت معاویه معتقد بود و هر شب که به خانه می آمد از سیاستمداری او سخن می گفت، شبی آمد در حالی که مغموم و گرفته بود، فهمیدم حادثه ای رخ داده است، از علت آن جویا شدم، گفت:..

((یا بنی جنت من عند اکفر الناس و اخبثهم)).
 پسرم! از نزد کافرترین و خبیث‌ترین مردم می‌آیم)).
 گفتیم چه شده؟ گفت: امشب با معاویه خلوت کرده بودم، به او گفتم به آرزوهایت که می‌خواستی، رسیدی، اکنون به عدالت رفتار کن و در حق بنی هاشم خوبی کن و مطمئن باش که خطری تو را تهدید نمی‌کند و این رویه باعث می‌شود که نام نیکی از تو در تاریخ باقی بماند.
 معاویه در پاسخ گفت: هیهات! هیهات! به چه نامی امید داشته باشم که از من باقی بماند، ابو بکر و عمر رفتند، امروز چه مقدار از آنان نام برده می‌شود؟ اما نام پیامبر (ص) را می‌بینی که روزی پنج مرتبه در ماذنه‌ها برده می‌شود ای بیچاره! بعد از نام پیامبر (ص) چه عملی و چه نامی باقی می‌ماند؟ نه، به خدا سوگند! مگر آنکه این نام محمد (ص) دفن شود!!
 ((فای عمل یقی، وای ذکر یدوم بعد هذا، لا ابا لک، لا والله الا دفنا دفنا)) (۱).

حکومت فاسد یزید

بعضی از مفاسد حکومت یزید عبارت است از:

۱- سگبازی و میمون بازی

علاقه وافر او به شکار و تفریح، مانع رسیدگی به امور مملکت می‌شد و علاقه به حیوانات، کارهای او را به صورت مسخره‌ای درآورده بود. یک عده بوزینه داشت. یکی ابو قیس کنیه داشت. او رادر مجلس شراب خویش حاضر می‌کرد و لباس ابریشم و حریر می‌پوشاند و به مسابقه می‌فرستاد.

۲- ارتباط نامشروع با محارم

عبد الله بن حنظله با عده‌ای به نمایندگی از سوی اهل مدینه به‌شام آمد تا اوضاع حکومت را از نزدیک ببینند. عبد الله درباره‌اش گفت: «و الله ما خرجنا علی یزید حتی خفنا ان نرمی بالحجارة من السماء ان رجلا ینکح الامهات و البنات و الاخوات و یشر ب الخمر و یدع الصلوة و الله لو لم یکن معی احد لابلت لله فیه بلا، حسنا»

۳- شرابخواری

یزید دائم الخمر بود. به قولی، حتی مردنش در اثر افراط در نوشیدن شراب و از بین رفتن کبد تحقق یافت. (در سن ۳۷ سالگی) او می‌گوید: «دع المساجد للعباد تبشرها) و قف دكة الخمار تزئینا

۴- گرایش به مسیحیت تحریف شده

می‌گویند مادر یزید در اصل، مسیحی بود. بدین سبب، به مسیحیت گرایش داشت. به نظر گروهی از مورخان، از جمله «لامنس»، بعضی از استادان یزید از مسیحیان شام بودند. یزید تربیت پسرش را به یک مسیحی سپرد. او درباره شراب می‌گوید:

فان حرمت یوما علی دین محمد فخذها علی دین المسيح بن مریم

۵- عیش و طرب پیوسته

یک سال معاویه او را برای جنگ فرستاد، شخصیت وی را بالا برد. سفیان بن عوف را نیز با وی همراه ساخت. یزید زن مورد علاقه اش «ام کلثوم» را همراه برد. در محلی به نام «غذقذونه» سربازان به تب و آبله مبتلا شدند. یزید در منزلش با معشوقه اش سرگرم بود که خبر بیماری سربازان را دریافت کرد. در این هنگام اشعاری خواند که معنایش چنین است:

من با ام کلثوم خوشم و به من چه ربطی دارد که سربازان از آبله رنج می‌برند.

ع- کفر

هنگام ورود اسرا به مجلس یزید، او فکر می‌کرد دیگر رقیب ندارد، با شعر معروف «لعبت هاشم بالملک...» کفر خود را آشکار ساخت.

سه جنایت بزرگ در سه سال حکومت

در سال اول حکومت ننگین خویش، امام حسین (ع) را به شهادت رساند.

در سال دوم دستور داد مدینه را به خاک و خون بکشند و سه روز تمام جز خانه امام سجاد (ع) آنچه را در مدینه بود (مال، جان و ناموس مردم) بر سپاهیان خود حلال کرد.

در سال سوم برای دستگیری «عبد الله بن زبیر»، که علیه اوقیام کرده و به مسجد الحرام پناهنده شده بود، کعبه را بامنجیق به آتش کشید.

با روی کار آمدن یزید، اصل اسلام در خطر قرار گرفت. مردم این خطر عظیم را به خوبی درک نمی‌کردند. بدین سبب، باید یک موج ایجاد می‌شد تا برای همیشه اسلام را تضمین و وجدان خفته مردم را بیدار کند.

۳- مصیبت امام حسین (ع) بزرگترین مصیبت در تاریخ بشریت بوده است.

مادر موارد مختلفی از زیارات و کلمات ائمه معصومین (ع) برمی‌خوریم به اینکه از حادثه کربلا، بعنوان بزرگترین مصیبت در عالم هستی از بدو خلقت تا روز قیامت، نام برده اند. باتوجه باینکه حوادث فاجعه باری، بارها و بارها برای مسلمین و شیعیان پیش آمده است که در ظاهر بعضی از آنها از حادثه کربلا، مصیبت بارتر بوده است، سؤال اینست که چرا مصیبت سالار شهیدان را به این عنوان ذکر کرده اند؟

شاید جواب سؤال این باشد که اگر ما در ماهیت و کیفیت این حادثه دقت کنیم، جواب سؤال را پیدا نمائیم.

خصوصیات حادثه کربلا وقتی همه در کنار هم جمع می‌شوند، واقعاً در نوع خود از جهت مظلومیت و مصیبت بار بودن، بی نظیر است.

ما می‌توانیم چند تا از این خصوصیات را ذکر کنیم:

- ۱- در کربلا حجّت خدا و پسر پیامبر (ص) را شهید کردند. ۲- شهادت او بدست کسانی بود که او را دعوت نمودند تا او را یاری نمایند! ۳- پسران و برادران و دیگر اقوام و یارانش را قبل از او بشهادت رساندند! ۴- کسانی او را شهید کردند که در ظاهر مسلمان بودند و نماز می‌خواندند و خود را پیرو جدّ حسین (ع) می‌دانستند! ۵- مردمی او را شهید کردند که کاملاً او را می‌شناختند و از مقام و منزلت او آگاهی داشتند! ۶- با اینکه در کنار آب فرات بود ولی او را تشنه شهید نمودند و آب را بر کودکان و اهل حرّم، بستند! ۷- بعد از کشتنش، اموال او را حَتّی' و سایل شخصی او از قبیل انگشتر و نعلین و عمامه اش را غارت نمودند! ۸- خیمه هارا آتش زدند و اهل بیتش را ترساند و آزار رساندند! ۹- اهل بیت او را که منسوب به پیامبرشان بود، به اسیری بردند! ۱۰- سر مقدّسش را بر بالای نیزه در شهرها گرداندند! ۱۱- بر بدن نازنینش، اسب راندند! ۱۲- سه روز بدنش بر روی خاک افتاده بود و کسی نبود تا او را دفن کند تا عاقبت اهل روستاها آمدند و او را دفن نمودند! ۱۳- کسی دستور کشتن او را داد (یزید) که جدّ و پدرش آزاد کرده جدّ حسین (ع) بودند! ۱۴- او را بدون جرم و گناهی کشتند! ۱۵- کسانی او را تشنه شهید کردند که گروهی از آنها چند روز قبل بوسیله همین حسین (ع) از تشنگی نجات یافتند! (لشگر حرّ) ۱۶- بخاطر تبلیغات سوء، مردم شام شهادت او را جشن گرفتند! ۱۷- همه موجودات حَتّی' ماهیان دریا و درختان برای او اشک ریختند! ۱۸- تا سه روز هر سنگی که بر می‌داشتند زیر آن خون جاری بود. ۱۹- آسمان تا چهل روز در عزای او گریست. ۲۰- سر بریده او در چند جا تکلم نمود. ۲۱- خون او و خون علی اصغر و خون علی اکبر که به آسمان پخش شد برنگشت ۲۲- بدترین فرد {شمر} بر روی سینه بهترین فرد {امام حسین ع} نشسته بود و...

۴- بزرگداشت یاد او باعث زنده نگه داشته شدن روحیه شهادت و ایثار در میان مسلمانان می شود.

حماسه عاشورا در کلام شهیدان

«از مصائب سالار شهیدان یادکنید و برای امام حسین و خانواده اش گریه کنید که امام صادق (ع) می فرماید: هر کس بر امام حسین (ع) گریه کند بهشت بر او واجب می شود.» (شهید رضا سیدارونقی از: خوی)

«اگر جنازه شهیدتان سر در بدن ندارد ناراحت نشوید و مگویید که سر جوان ماکجاست. زیرا سر مرا همراه کاروان سرهای شهیدان کربلا بر نیزه کرده و در شهر می گردانند تا نشانی بر مظلومیت شهیدان راه حق باشند، اگر مدتی جنازه ام بی دست و پا در بیابان بماند باید به یاد علمدار شهیدان کربلا باشید که پیکرش بدون دست و پا در بیابان افتاده بود.» (شهید ناصر چهارلنگ از: اندیمشک)

«اکنون شماهایی که مانده اید باید این خط سرخ و خونین که همان خط سرخ حسین بن علی (ع) است را ادامه دهید.»

(شهید فردین میرزاغفاری از: اصفهان)

«... توصیه دارم که همواره رهرو این پیر روشن ضمیر باشید. زیرا راه اورا حسین (ع) و راه حسین (ع) راه ا... است. با خدا پیمان می بندم که در تمام عاشوراها و تمام کربلاها با حسین (ع) همراه باشم.»

(شهید قاسم علی محمدی از: مازندران)

«... آری همانطور که زینب (ع) آن قهرمان کربلا در برابر این نعمت عظیم الهی خدا را شکرگزاری می کند ما هم باید او را شکر کنیم.»

(شهید رسول سیدین از: خمین)

«خدایا دوست دارم اگر شهید شدم بی سر باشم که در مقابل امام حسین (ع) روسفید باشم.»

(شهید سلطانعلی دمیرچلی از: تهران)

«هنگامیکه زینب بر بالین غرقه به خون برادرش در گودی قتلگاه رسید و دستها را به سوی آسمان بلند و فریاد برآورد که خدایا! این قربانی را از من بپذیر، تونیز همچون زینب مقاوم و استوار باش و همواره در این فکر باش که پیام خون شهیدت را به تمامی عالم برسانی.»

(شهید محمد زارعی از: قم)

«... نبرد ما یک نبردی است که نشأت گرفته از عاشورای حسینی است عرصه نبرد عرصه مقدسی است که بایستی ارتباط با دنیا را قطع و ارتباط با خدا را برقرار ساخت...»

(شهید محمد محبوبی از: سمنان)

«... سلام بر حضرت سیدالشهدا(ع) که در روز عاشورا راه و رسم آزادگی، شجاعت، شهامت و ایثار را به ما آموخت.»

(شهید علی نوری از: خوی)

«به حسین(ع) بگو خورش هنوز در رگها می جوشد و نامش در لاله های خونین میهنم در چهره سرخ رنگ شفق، ... ای حسین اگر فریاد هل من ناصر یبصرنی تو را در آن زمان نمی رسید بدان که اکنون تمام رزمندگان عشق شهادت با زیارت تو را دارند.»

(شهید علی اکبر پالویی از: نکا)

«... خدایا! تو را شکر می کنم که حسین را آفریدی، ای خدای حسین تو را شکر می کنم که راه پر افتخار شهادت را در جلوی پای رزمندگان حق و حقیقت گذاشتی...»

(شهید عباس علی باطبی از: بهشهر)

«... دوست دارم که جسدم تکه تکه شود و سرم از بدن جدا شود و همانطور که حضرت زینب (س) نتوانست جسد برادرش را تشخیص دهد، شوم که در مقابل آنها در روز محشر خجل نباشم.»

(شهید سعید کاکویی از: ساری)

(اگر به زیارت رفتید به امام حسین (ع) بگویید که من هم جوانی داشتم و آرزویش این بود که در زمان شما و در رکاب شما باشد ولی امروز این سعادت را پیدا کرده به یاری شما آمده.»

(شهید مجتبی ذکریا پور)

«اگر می خواهید در مقام و عظمت شما خللی وارد نشود هیچگاه زبان به شکایت نگشایید و آنچه را که از قدر و منزلت الهی شما می کاهد بر زبان نیاورید، همیشه سعی کنید سخنان حسین بن علی (ع) را در نظر داشته و برای خود الگو قرار دهید.»

(شهید علی اکبر آذری نظر)

«... به میدان آزمایش می روی که در یک طرف کفر است با تمام امکانات و در طرف دیگر جوانان سلحشور و با ایمان که برای حق مبارزه می کنند، برای هدفشان و مکتبشان و وقتی این چنین می اندیشی خود را در کنار همه آنها و جزو یارانشان احساس می کنی گویی در کنار حسین(ع) و فریاد هل من ناصر یبصرنی اش را پاسخ گفته ای و دیگر برایت مرگ مفهومی ندارد.»

چه زیبا و با شکوه است اینگونه بودن، اینگونه زیستن و اینگونه مردن.»

(شهید بهروز ابوحمزه)

«ما وارثان خون حسین(ع) هستیم. و ما را در مبارزه کردن با کفار هیچ ترس و واهمه‌ای نیست.» (شهید عبدالحسین رضایی)

«باید کلمه عشق را در صحنه عاشورا یافت. چگونگی پیوستن و برگشتن عاشق به حضور معشوق عشقی که دل را روانه باری تعالی کرده و فکر دنیوی را سلب می‌کند. حسین(ع)

این عاشق بزرگ و مظهر عشق، چگونگی این امر را به ما رهروان حق آموخت.»

(شهید سیف ا... روستازاده)

«ما از امام حسین(ع) بالاتر نیستیم، که هستی خود را در راه خدا و دین فدا کرد ما باید پیروان راه حسین بن علی (ع) باشیم، او که با خون خود اسلام را زنده کرد.»

(شهید مهدی آقاعباسی)

«آری لحظه وصل لحظه شورانگیز است، لحظه نشاط آوری است. آری، لحظه وصل لحظه‌ای است که دل و جان آدمی به نور حق روشن و دیدن جمال حق جان می‌گیرد و چه لذتی بالاتر از اینکه انسان دل و جانش به جلوه‌های حق روشن شود.

برای من کمال افتخار است که جان خود را فدای این چنین راهی کنم، راهی که حسین بن علی(ع) امام عاشقان فدای آن شده است.»

(شهید محمد مصطفی درخشان راد)

«پدرم بدان که ما سالهای سال حسین حسین می‌گفتیم. الان موقع عمل است باید بانثار خون خود به ندای مظلومانه امام امت لبیک بگوییم.»

(شهید جعفر بیات)

«درود بر عاشقان زیارت کربلای تو یا حسین، که عاشقانه در راه تو جان می‌سپارند، به عشق اینکه بر خاک زیر پایت بوسه زنند جان خود را برای زیارت تو و معبودشان هدیه می‌کنند.»

(شهید سلیمان عبدی)

«من رفتم به آن راهی که برای رسیدن به آن مشقات زیادی را کشیدیم. من رفتم به آن راهی که آرزویش را داشتم، من می‌روم که دنباله‌رو خط سرخ اباعبدالله الحسین باشم.»

(شهید علیرضا زارع بجستانی)

«اما همه باید سعی کنیم راه شهیدان را که همان راه سالار شهیدان حسین بن علی (ع) است ادامه دهیم و در این راه از دل و جان و مال خود دریغ نکنیم و حسین و در این راه ثابت قدم بمانیم.»

(شهید عبدا... دریاباری)

«حسین جان همچنان که در روز عاشورا یک یاران و عزیزانت را در آغوش می گرفتی، از تو می خواهم که به هنگام شهادتت سرم را بر بالینت بگذاری و مرا از عشق به خود و خدایت سیراب گردانی.»

(شهید غلامرضا لاسجردی)

«امام حسین (ع) فرمود اگر آیین پیامبر جز با کشتن من باقی نمی ماند پس ای شمشیرها مرا در آغوش بگیرید. اگر ریشه کوچکی از درخت اسلام با خون این حقیر آبیاری می شود پس بیارید ای توبها و تانکها بر سرم.»

(شهید سیدشکرا... دریاباری)

«ای حسین، اکنون شهیدان بر ما شاهدند، و تو ای سید شهیدان قافله سالار این کاروان هستی، مرا، راه عشق نما و به این کاروان متصل فرما. ای بزرگ آموزگار شهادت، و ای سوخته شعله های سرکش عشق، به تو اقتدا کردم و تو شاهد باش که همچون یاران تو به یاری ات برخاستم و ندای پر صلابت هل من ناصرینصرنی تو را لبیک گفتم.»

(شهید زین العابدین عابدینا)

«خدایا، در روز رستاخیز هر کس در پشت سر امام خویش محشور می گردد.»

خدایا، مرا به دنبال امام خمینی کبیر و به دنبال جدش حسین (ع) محشور فرما. و مرا از شفاعت پیامبر (ص) و حسین (ع) و امام خمینی بی نصیب مگردان.»

(شهید سعید زینال زاده)

«حسین جان، همچنان که در روز عاشورا یکایک یاران و عزیزانت را در آغوش می گرفتی از تو می خواهم در هنگام شهادتت، سرم را بر روی زانویت قرار دهی و مرا از عشق به خود و خدایت سیراب کنی.»

(شهید حسین آقایی)

«هر زمان خواستی گریه کنی بر امام حسین (ع) و فرزندان و اصحابش گریه کن، که این عزیزان خدا که بهتر و باوفا تر از آنان خلق نشده، چگونه غریبانه تحت عنوان خارجی کشته شدند و بدنهای پاکشان سه روز و دو شب روی زمین گرم کربلا ماند.» (شهید مسعود رستگار)

«باید این را دانست که من این راه حسینی، راه الله و شهید شدن را خودم آگاهانه و با بینش اسلامی انتخاب کرده ام.»

و هیچ زور و اجباری در این راه نیست بلکه یک انتخاب آگاهانه است که شخص خودانتخاب می‌کند و من این راه را که همان راه حسین و یارانش است خودم انتخاب کرده‌ام می‌دانم سعادت دنیا و آخرت در همین راه است.»

(شهید حسین نافله زاده)

«حسین جان، ای معنی انسانیت در زمین و زمان، ای که به ما درس دادی، درس خوب زیستن و خوب مردن، ای نور، ای روشنی، ای چراغ فروزان برمناره تاریخ در همه عصرها و همه نسلها، امت تو و شاگردان مکتب تو از نزدیک به تو لبیک می‌گویند مگر نه این است که تو بودی که با راه حرکت کمالی خود درس انسان بودن و انسان زیستن و انسان مردن آموختی.»

(شهید محمد دوست محمدی)

«ای امام حسین (ع)، اگر چه در کربلا نبوده‌ام که به ندای هل من ناصر ینصرنی ات جواب دهم ولی ببین که به ندای حق طلبانه فرزندان خمینی لبیک گفته و در کربلای خوزستان جان فشانی می‌کنم.»

(شهید حمید کریمی)

«اینک ما می‌گوییم حسین جان، اگر در آن فضای داغ و خونین کسی به فریادت نرسید ندای تو را لبیک نگفت، ما پیروانت در فضای گرم و خونین ایران زمین دست مردانگی مشت کرده، و به ندای غریبی و تنهایی لبیک می‌گوییم.»

(شهید محمد رستگاری مقدم)

«پدرم مگر شما نمی‌گویید کاش من به جای حسین بن علی (ع) داغ از دست دادن فرزندان خود را تحمل می‌کردم. ای مادر مگر شما نمی‌گویید کاش من به جای زینب بودم و عزیزانم به شهادت می‌رسیدند و من به جای او سوار بر شتر عربان به اسارت می‌رفتم. حال مگر خمینی فرزند حسین نیست و مگر جبهه‌های ما کربلا نیست، مگر ابرقدرتها همچون یزید دستور قتل عام مسلمانان را نمی‌دهند، مگر اینان همچون مزدوران یزید خیمه‌ها و خانه‌های مسلمین را به آتش نمی‌کشند. مگر فرزندان خردسال ما از رقیه حسین عزیزتر هستند؟

مگر جوانان ما از جوانان حسین عزیزتر هستند؟ آری دوباره کربلا فرا رسیده‌است.»

(شهید علی اصغر قریشی)

«اشک بریزید، لیکن برای امام حسین (ع) و فرزندانش و دیگر ائمه اطهار که مظلومانه شهید شدند.»

(شهید سعید هداوند)

۵- عزاداری و گریه برای امام حسین (ع)، علامت شکست و تزلزل نیست بلکه یک حرکت سیاسی علیه مستکبرین و ظالمین و دشمنان اسلام و اهلیت (ع) است. این حماسه در دنیا اثر بزرگی داشته که هنوز اثر آن ادامه دارد:

محمد علی جناح (قائد اعظم پاکستان): هیچ نمونه‌ای از شجاعت، بهتر از آنکه امام حسین از لحاظ فداکاری و تهوّر نشان داد در عالم پیدا نمی‌شود. به عقیده من تمام مسلمین باید از سرمشق این شهیدی که خود را در سرزمین عراق قربان کرد پیروی نمایند.

چارلز دیکنز (نویسنده معروف انگلیسی): اگر منظور امام حسین جنگ در راه خواسته‌های دنیایی بود، من نمی‌فهمم چرا خواهران و زنان و اطفالش به همراه او بودند؟ پس عقل چنین حکم می‌نماید که او فقط بخاطر اسلام، فداکاری خویش را انجام داد.

توماس کارلایل (فیلسوف و مورخ انگلیسی): بهترین درسی که از تراژدی کربلا می‌گیریم، اینست که حسین و یارانش ایمان استوار به خدا داشتند. آنها با عمل خود روشن کردند که تفوق عددی در جایی که حق با باطل روبرو می‌شود اهمیت ندارد و پیروزی حسین با وجود اقلیتی که داشت، باعث شگفتی من است.

ل.م. بوید: در طی قرون، افراد بشر همیشه جرات و پردلی و عظمت روح، بزرگی قلب و شهامت روانی را دوست داشته‌اند و در همین‌هاست که آزادی و عدالت هرگز به نیروی ظلم و فساد تسلیم نمی‌شود. این بود شهامت و این بود عظمت امام حسین. و من مسرورم که با کسانی که این فداکاری عظیم را از جان و دل ثنای گویند شرکت کرده‌ام، هر چند که ۱۳۰۰ سال از تاریخ آن گذشته است.

!

توماس ماساریک: گر چه کشیشان ما هم از ذکر مصائب حضرت مسیح مردم رامتاثر می‌سازند، ولی آن شور و هیجانی که در پیروان حسین «ع» یافت می‌شود در پیروان مسیح یافت نخواهد شد و گویا سبب این باشد که مصائب مسیح در برابر مصائب حسین «ع» مانند پر کاهی است در مقابل یک کوه عظیم پیکر.

بنت الشاطی: زینب، خواهر حسین بن علی «ع» لذت پیروزی را در کام ابن زیاد و بنی امیه خراب کرد و در جام پیروزی آنان قطرات زهر ریخت، در همه حوادث سیاسی پس از عاشورا، همچون قیام مختار و عبد الله بن زبیر و سقوط دولت امویان و برپایی حکومت عباسیان و ریشه دواندن مذهب تشیع، زینب قهرمان کربلا نقش برانگیزنده داشت.

لیاقت علی خان (نخستین نخست وزیر پاکستان): این روز محرم، برای مسلمانان سراسر جهان معنی بزرگی دارد. در این روز، یکی از حزن آورترین و تراژدیکترین وقایع اسلام اتفاق افتاد، شهادت حضرت امام حسین «ع» در عین حزن، نشانه فتح نهایی روح واقعی اسلامی بود، زیرا تسلیم کامل به اراده الهی به شمار می رفت. این درس به ما می آموزد که مشکلات و خطرها هر چه باشد، نایستی ما پروا کنیم و از راه حق و عدالت منحرف شویم.

احمد محمود صبحی: اگر چه حسین بن علی «ع» در میدان نظامی یا سیاسی شکست خورد، اما تاریخ، هرگز شکستی را سراغ ندارد که مثل خون حسین «ع» به نفع شکست خوردگان تمام شده باشد. خون حسین، انقلاب پسر زبیر و خروج مختار و نهضت های دیگر را در پی داشت، تا آنجا که حکومت اموی ساقط شد و ندای خونخواهی حسین، فریادی شد که آن تختها و حکومتها را به لرزه درآورد.

نیکلسون (خاورشناس معروف): بنی امیه، سرکش و مستبد بودند، قوانین اسلامی را نادیده انگاشتند و مسلمین را خوار نمودند... و چون تاریخ را بررسی کنیم، گوید:

دین بر ضد فرمانفرمایی تشریفاتی قیام کرد و حکومت دینی در مقابل امپراتوری ایستادگی نمود. بنابر این، تاریخ از روی انصاف حکم می کند که خون حسین «ع» به گردن بنی امیه است.

تاملاس توندون (هندو، رئیس سابق کنگره ملی هندوستان): این فداکاریهای عالی از قبیل شهادت امام حسین «ع»، سطح فکر بشریت را ارتقا بخشیده است و خاطره آن شایسته است همیشه باقی بماند و یادآوری شود.

محمد زغلول پاشا (در مصر، در تکیه ایرانیان): حسین «ع» در این کار، به واجب دینی و سیاسی خود قیام کرده و اینگونه مجالس عزاداری، روح شهامت را در مردم پرورش می دهد و مایه قوت اراده آنها در راه حق و حقیقت می گردد.

طه حسین (دانشمند و ادیب مصری): حسین «ع» برای به دست آوردن فرصت و از سر گرفتن جهاد و دنبال کردن از جایی که پدرش رها کرده بود، در آتش شوق می سوخت. او زبان را درباره معاویه و عمالش آزاد کرد، تا به حدی که معاویه تهدیدش نمود. اما حسین، حزب خود را وادار کرد که در طرفداری حق سختگیر باشند.

عبد الحمید جوده السحار (نویسنده مصری): حسین «ع» نمی توانست با یزید بیعت کند و به حکومت او تن بدهد، زیرا در آن صورت، بر فسق و فجور، صحنه می گذاشت و ارکان ظلم و طغیان را محکم می کرد و بر فرمانروایی باطل تمکین می نمود. امام حسین به این کارها راضی نمی شد، گرچه اهل و عیالش به اسارت افتند و خود و یارانش کشته شوند.

العبدی (مفتی موصل): فاجعه کربلا در تاریخ بشر نادره ای است، همچنان که مسبب آن نیز نادره اند... حسین بن علی «ع» سنت دفاع از حق مظلوم و مصالح عموم را بنابر فرمان خداوند در قرآن به زبان پیمبر اکرم وظیفه خویش دید و از اقدام به آن تسامحی نورزید. هستی خود را در آن قربانگاه بزرگ فدا کرد و بدین سبب نزد پروردگار، «سرور شهیدان» محسوب شد و در تاریخ ایام، «پیشوای اصلاح طلبان»

به شمار رفت. آری، به آنچه خواسته بود و بلکه برتر از آن، کامیاب گردید.

۶- نکوداشت یاد او اعلام انزجار و بیزارى از اعمال یزیدیان و امویان زمان است. یعنی در هر زمانى، یزیدیان و امویان وجود دارد همانطور که همیشه حق جویان و حق گویانی چون حسین (ع) وجود داشته است.

بعد از مرگ معاویه در سال ۶۰ هجری، و شروع خلافت یزید، امام حسین (ع) قیام نمود و از مدینه به مکه رفت و در نهم ذیحجه که روز شهادت مسلم بن عقیل هم است، بطرف کوفه حرکت کرد و در دوم محرم وارد کربلا شد و در عصر عاشورای سال ۶۱ به شهادت رسید.

اگر چه کل حادثه شهادت امام و یارانش، در کمتر از بیست و چهار ساعت، اتفاق افتاد ولی آنچنان این حادثه عظیم است که هنوز هم خون حسین (ع) می جوشد و ملت های مظلوم را به حرکت و می دارد.

چرا امام حسین (ع) با اینکه از شهادت خود خبر داشت، زن و بچه خود را با خود برد؟

زیرا قیام حضرت یک قیام همه گانی بود. فقط یک قیام مردانه نبود. بلکه قیامی بود که در آن از خود حضرت تا یارانش و کودک شش ماهه اش و پسر ۲۳ ساله اش و برادرزاده ۱۳ ساله و برادر رشید ۳۴ ساله اش و خلاصه مهمترین اعضای خانواده در آن حضور داشتند و هر کدام الگویی برای هم سن ها خود شدند بطوری که بسیجیان و شهدا و جانبازان این انقلاب، الگوی خود را جوانان و نوجوانان نهضت عظیم کربلا می دانند. همچنین دختران و زنان قهرمان ایرانی، الگوی خود را زینب و ام کلثوم و دیگر زنان قهرمان کربلا می دانند. مادران شهدای این انقلاب، الگوی خود را مادران شهدای کربلا می دانند. و از طرفی نهضت امام حسین (ع) منحصر در صحرای کربلا نبود بلکه باید ادامه آندر شهرهای کوفه و دمشق و مدینه تداوم یابد و اهداف کربلائیان برای جهانیان بازگو شود.

روز شمار قیام کربلا

در این قسمت، حوادثی را که در ارتباط با نهضت عاشورا در شام، مدینه، کوفه، مکه، کربلا و... به ترتیب زمانی اتفاق افتاده است، می آوریم:

۱۵ رجب ۶۰ هجری: مرگ معاویه در شام و نشستن یزید به جای پدر.

۲۸ رجب ۶۰: رسیدن نامه یزید به والی مدینه مبنی بر بیعت گرفتن از حسین «ع» و دیگران.

۲۹ رجب ۶۰: فرستادن ولید، کسی را سراغ سید الشهداء و دعوت به آمدن برای بیعت، دیدار امام حسین «ع» از قبر پیامبر و خدا حافظی، سپس هجرت از مدینه، همراه با اهل بیت و جمعی از بنی هاشم.

۳ شعبان ۶۰: فرستادن ولید، کسی را سراغ سید الشهداء و دعوت به آمدن برای بیعت، دیدار امام حسین «ع» از قبر پیامبر و خدا حافظی، سپس هجرت از مدینه، همراه با اهل بیت و جمعی از بنی هاشم. ورود امام حسین «ع» به مکه و ملاقاتهای وی با مردم.

۱۰ رمضان ۶۰: رسیدن نامه ای از کوفیان به دست امام، توسط دو نفر از شیعیان کوفه.

۱۵ رمضان ۶۰: رسیدن هزاران نامه دعوت به دست امام، سپس فرستادن مسلم بن عقیل به کوفه برای بررسی اوضاع.

۵ شوال ۶۰: ورود مسلم بن عقیل به کوفه، استقبال مردم از وی و شروع آنان به بیعت.

۱۱ ذی قعدة ۶۰: نامه نوشتن مسلم بن عقیل از کوفه به امام حسین و فراخوانی به آمدن به کوفه.

۸ ذی حجه ۶۰: خروج مسلم بن عقیل در کوفه با چهار هزار نفر، سپس پراکندگی آنان از دور مسلم و تنها ماندن او و مخفی شدن در خانه طوعه. تبدیل کردن امام حسین «ع»

حج را به عمره در مکه، ایراد خطبه برای مردم و خروج از مکه همراه با ۸۲ نفر از افراد خانواده و یاران به طرف کوفه. دستگیری هانی، سپس شهادت او.

۹ ذی حجه ۶۰: درگیری مسلم با کوفیان، سپس دستگیری او و شهادتش بر بام دارالاماره کوفه، دیدار امام حسین با فرزددق در بیرون مکه.

ذی حجه ۶۰: بر خورد امام حسین «ع» با حر و سپاه او در منزل «شراف».

ذی حجه ۶۰: دریافت مجدد خبر شهادت مسلم بن عقیل و قیس بن مسهر در منزل «عذیب الهجانات».

۲ محرم ۶۱: ورود امام حسین «ع» به سرزمین کربلا و فرود آمدن در آنجا.

۳ محرم ۶۱: ورود عمر سعد به کربلا، همراه چهار هزار نفر از سپاه کوفه و آغاز گفتگوی وی با امام برای وادار کردن آن حضرت به بیعت و تسلیم شدن.

۵ محرم ۶۱: ورود شبث بن ربعی با چهار هزار نفر به سرزمین کربلا.

۷ محرم ۶۱: رسیدن دستور از کوفه بر ممانعت سپاه امام از آب، ماموریت پانصد سوار دشمن بر شریعه فرات به فرماندهی عمرو بن حجاج.

۹ محرم ۶۱: ورود شمر با چهار هزار نفر به کربلا، همراه با نامه ابن زیاد به عمر سعد، مبنی بر جنگیدن با حسین «ع» و کشتن او، و آوردن امان نامه برای حضرت عباس «ع» و حمله مقدماتی سپاه عمر سعد به اردوگاه امام و مهلت خواهی امام برای نماز و نیایش در شب عاشورا.

۱۰ محرم ۶۱: درگیری یاران امام با سپاه کوفه، شهادت امام و اصحاب، غارت خیمه‌ها، فرستادن سر مطهر امام به کوفه، توسط خولی.

۱۱ محرم ۶۱: حرکت سپاه عمر سعد و نیز اسرای اهل بیت از کربلا به کوفه، پس از آنکه عمر سعد بر کشته‌های سپاه خود نماز خواند و آنان را دفن کرد و اهل بیت را برشترها سوار کرده به کوفه برد.

۱ صفر ۶۱: ورود اسرای اهل بیت «ع» از کربلا به دمشق.

۲۰ صفر: بازگشت اهل بیت «ع» از سفر شام به مدینه.

شعارهای عاشورا

برخی از کلمات سید الشهدا «ع» چه در فاصله مدینه تا کربلا و چه در روز عاشورا، دارای پیامهای مؤثر و دیدگاههای الهام‌بخش برای جهاد و کرامت است. این سخنان یا درضمن خطبه‌ها آمده است، یا رجزها و اشعار آن حضرت، و حالت شعاری به خود گرفته است. می‌توان هدف حسینی و اندیشه‌ها و روحیه‌های عاشورایی را از آنها دریافت و آن‌فرازهای فروزان را شعارهای نهضت عاشورا دانست. برخی از این شعارها چنین است:

۱- «علی الاسلام السلام، اذ بليت الامّة براع مثل یزید»^(۲۵) (این را در پاسخ مروان در مدینه فرمود، که از آن حضرت می‌خواست تا با یزید بیعت کند).

۲- «و الله لو لم یکن ملجأ و لا ماوی لما بایعت یزید بن معاویة»^(۲۶) (در پاسخ برادرش محمد حنفیه فرمود).

۳- «انی لا اری الموت الا سعادة و الحیاء مع الظالمین الا برما»^(۲۷) (خطاب به یارانش در کربلا).

۴- «الناس عبيد الدنيا و الدين لعق على الستهم يحوطونه مادرت معاشهم فاذا محصوا بالبلاء قل الديانون»^(۲۸) (در مسیر رفتن به کربلا در منزلگاه ذی حسم).

۵- «الا ترون ان الحق لا يعمل به و ان الباطل لا يتناهى عنه؟ فليرغب المؤمن فى لقاء ربه محقا...»^(۲۹) (در کربلا خطاب به اصحاب خویش فرمود).

۶- «خط الموت على ولد آدم مخط القلادة على جيد الفتاة»^(۳۰) (از سخنرانی امام حسین «ع» در مکه پیش از خروج به سوی کوفه، در میان جمعی از خانواده، یاران و شیعیان خویش).

۷- «من رأى سلطانا جائرا مستحلا لحرام الله، ناكثا عهده مخالفا لسنة رسول الله يعمل فى عباد الله بالاثم و العدوان فلم يغير عليه بفعل و لا قول كان حقا على الله ان يدخله مدخله»^(۳۱) (در منزلگاه بیضه، در مسیر کوفه، خطاب به سپاه حر).

۸- «ما الامام، الا العامل بالكتاب و الآخذ بالقسط و الدائن بالحق و الحابس نفسه على ذات الله»^(۳۲) (امام این صفات امام راستین را در پاسخ به دعوتنامه‌های کوفیان نوشت و توسط مسلم بن عقیل به کوفه فرستاد).

۹- «سامضى و ما بالموت عار على الفتى اذا ما نوى حقا و جاهد مسلما»^(۳۳) (شعر از دیگری است، اما امام حسین «ع» آن را در پاسخ به تهدیدهای حر، در مسیر کوفه خواند).

۱۰- «رضى الله رضا اهل البيت، نصبر على بلائه و يوفينا اجر الصابرين»^(۳۴) (در خطبه‌ای که هنگام خروج از مکه ایراد نمود، خطاب به اصحاب و یاران فرمود).

(در آستانه خروج^(۳۵) از مکه به سوی کوفه فرمود و راه خونین و آمیخته به شهادت را ترسیم فرمود).

۱۲- «انما خرجت لطلب الاصلاح فى امة جدى»^(۳۶) (در وصیت نامه سید الشهدا «ع» به برادرش محمد حنفیه آمده است که قبل از خروج به سوى مدینه نوشت).

۱۳- «لا اعطیکم یدى اعطاء الذلیل و لا اقر اقرار العیید [لا افر فرار العیید]»^(۳۷) (در سخنرانی صبح عاشورا، خطاب به نیروهای دشمن فرمود، که خواستار تسلیم شدن آن حضرت بودند).

۱۴- «یهیات منا الذلة، یابى الله ذلک لنا و رسوله و المؤمنون...»^(۳۸) (در خطاب به سپاه دشمن فرمود، پس از آنکه خود را سر دوراهی ذلت و شهادت محیر دید).

۱۵- «فهل هو الا الموت؟ فمرحبا به»^(۳۹) (در پاسخ عمر سعد، که نامه‌ای به آن حضرت فرستاد و خواستار تسلیم شدن بود).

۱۶- «صبرا بنى الکرام، فما الموت الا قنطرة تعبریکم عن البؤس و الضراء الى الجنان الواسعة و النعم الدائمة»^(۴۰) (خطاب به یاران فداکار خویش در صبح عاشورا، پس از آنکه تعدادی از اصحابش شهید شدند).

(که روز عاشورا هنگام پیکار با^(۴۱) سپاه دشمن به عنوان رجز حماسی می خواند و شهادت را بر ننگ تسلیم، ترجیح می داد).

۱۸- «موت فى عز خیر من حیاة فى ذل»^(۴۲) (که مرگ سرخ، به از زندگی ننگین است).

۱۹- «ان لم یکن لکم دین و کنتم لا تخافون المعاد فکونوا احرارا فى دنیاکم»^(۴۳) (در آخرین لحظات پیش از شهادت، وقتی شنید سپاه کوفه به طرف خیمه‌های حرم او حمله کرده اند، خطاب به پیروان ابو سفیان چنان فرمود).

۲۰- «هل من ناصر ينصر ذريته الاطهار؟»^(۴۴) «هل من ذاب يذب عن حرم رسول الله؟»^(۴۵) (وقتی سید الشهدا «ع» این نصرت خواهی و استغاثه را بر زبان آورد که همه یاران و بستگانش شهید شده بودند).

۲۵- موسوعه کلمات الامام الحسین، ص، ۲۸۴

۲۶- بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۹، اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۵۸۸،

۲۷- بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۸۱،

۲۸- تحف العقول (چاپ جامعه مدرسین)، ص ۲۴۵، بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۱۱۷،

۲۹- مناقب، ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۶۸،

۳۰- لهوف، ص ۵۳، بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۶۶،

۳۱- وقعه الطف، ص ۱۷۲، موسوعه کلمات الامام الحسین، ص ۳۶۱،

۳۲- بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۳۴،

۳۳- همان، ص ۳۷۸،

۳۴- همان، ص ۳۶۶، اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۵۳۹،

۳۵- همان.

۳۶- مناقب، ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۸۹،

۳۷- مقتل الحسین، مقرر، ص ۲۸۰،

۳۸- نفس المهموم، ص ۱۳۱، مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۷،

۳۹- موسوعه کلمات الامام الحسین، ص ۳۸۲،

۴۰- نفس المهموم، ص ۱۳۵، معانی الاخبار، ص ۲۸۸،

۴۱- مناقب، ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۶۸،

۴۲- بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۱۹۲،

۴۳- همان، ج ۴۵، ص ۵۱.

۴۴- ذریعه النجاة، ص ۱۲۹،

۴۵- بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۴۶.

سخنانی از امام حسین (ع):

۱- «نیاز مردم بشما از نعمتهای الهی بر شماست! پس از نعمت الهی ملول نشوید.»

۲- «روز عاشورا، خطاب به اصحابش فرمود: ای فرزندان خانواده های بزرگوار! مرگ فقط پلی است که شما را از سختی و مشقت، به بهشت های وسیع و نعمتهای دائمی، منتقل می کند. کدامیک از شما بدش می آید که از زندان به قصر و کاخ، منتقل گردد؟ ولی مرگ برای دشمنان شما، منتقل شدن از قصر و کاخ، به زندان است! پدرم از رسول خدا (ص) نقل کرد که: دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است! پس مرگ پلی است که شما را به بهشت و آنها را به جهنم، منتقل می کند. نه دروغ می گویم و نه به من دروغ گفته شده است!»

۳- «بر من لازم است که در قیامت، زائر خود را ببینم و او را نجات دهم.»

۴- «از حضرت سؤال شد که: معرفت الهی چیست؟»

فرمود: معرفت اهل هر زمانی به این است که امام و حجتی که اطاعتش واجب است را بشناسد.»

۵- «مرگ در عزّت بهتر از زندگی با ذلّت است.»

۶- «مرگ بهتر از عار است و عار بهتر از جهنمی شدن است.»

۷- «من شهادت را سعادت دانسته و زندگی با ظالمین را بدبختی می‌دانم.»

۸- «من کشته اشکها هستم، هیچ مؤمنی بیاد من نمی‌افتد مگر اینکه گریه می‌کند.»

۹- «هیچ شخصی نیست که چشمش بخاطر ما گریان باشد! اینک خدا او را در بهشت باندازه یک «حقب» نگه می‌دارد.»

۱۰- «بهترین افراد کسی است که به افرادی که از او بریده‌اند، پیوند دهد.»

۱۱- «هر کسی که خدا را آن چنان که سزاوار پرستش است، عبادت کند، خداوند او را به بالاترین آرزویش و بیشتر از حقش، می‌رساند.»

۱۲- «شخصی از امام پرسید: در چه حالی هستید؟»

فرمود: در حالی هستم که خدا در بالای سرم و آتش در مقابلم و مرگ بدنِ بالم و حساب روز قیامت، در اطرافم است. و من در گرو عملم می‌باشم. آنچه را دوست دارم، نمی‌یابم و آنچه را بدم می‌اید، نمی‌توانم از خودم دور کنم و امورم بدست دیگری است. اگر بخواهد مرا عذاب می‌کند و اگر بخواهد، می‌بخشد. پس چه فقیری از من فقیرتر است؟»

۱۳- «ای خدا! کور باد چشمی که تو را نبیند!»

۱۴- «درخواست از دیگران، فقط در سه جا رواست: در مرضی سخت، فقر غیر قابل تحمل، ديه و غرامت طاقت فرسا!»

۱۵- «به پرهیز از کاری که موجب عذرخواهی شود، زیرا مؤمن بدی نمی‌کند تا عذر بخواهد ولی منافق هر روز بدی می‌کند سپس عذرمی‌خواهد!»

۱۶- «کسی که از تو حاجتی می‌خواهد، با درخواستش، آبروی خود را حفظ نمی‌کند! ولی تو با روا کردن حاجتش، آبرویت را حفظ نما!»

۱۷- «مردی گفت: من از شیعیان هستم!»

امام فرمود: از خدا بترس و چنین ادعائی نکن!

شیعیان ما کسانی هستند که قلبهایشان از هر غل و غشی، پاک و سالم است! بلکه تو بگو که من از دوستان شما هستم!»

۱۸- «شخصی در حضور امام گفت: احسان به آدم ناهل، ضایع می شود!

امام فرمود: چنین نیست! احسان همانند باران تند است و به نیک و بد می رسد.»

۱۹- «اگر خدا طاقت کسی را بگیرد، اطاعتش را هم از او بر می دارد و اگر قدرت شخصی را بگیرد، تکلیفش را هم از او بر می دارد.»

۲۰- «استدراج بنده توسط خدا به این است که به او نعمت فراوان می دهد و شکر گذاری را از او می گیرد.»

۲۱- «سلام هفتاد حسنه دارد. شصت ونه تا به سلام کننده می رسد و یکی به جواب دهنده!»

۲۲- «شخصی از امام درخواستی نمود.

امام فرمود: تقاضا خوب نیست مگر در قرض سنگین یا فقر سخت و یا تعهد مال مهم!

آن شخص گفت: منم برای یکی از اینها از شما درخواست می کنم.

امام دستور داد به او صد سکه دادند.»

۲۳- «شخصی در حضور امام غیبت کرد.

امام فرمود: دست از غیبت بردار که آن خورش سگهای جهنم است.»

۲۴- «بدرستی که اگر دنیا برای کسی باقی می ماند، و یا کسی در دنیا باقی می ماند، شایسته نر از همه پیامبران بودند که باقی بمانند.»

۲۵- «خداوند دنیا را برای بلا خلق فرمود و اهلش را برای فانی شدن آفرید.»

۲۶- «شکر تو برای نعمت گذشته، زمینه نعمت آینده است.»

۲۷- «شما را به تقوای الهی سفارش می کنم که خدا ضمانت کرده که مکروه را به آنچه دوست دارد، تبدیل کند و بدون حساب به او روزی کند.»

۲۸- «قرآن، ظاهرش زیبا و باطنش عمیق است.»

۲۹- «به درستی که اجرای احکام به دست علما است که حلال و حرام الهی را می شناسند و مورد اعتمادند.»

۳۰- «از ماست دوازده هدایت کننده که اول آنها امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب است و آخرین آنها نهمین از فرزندان من است.»

۳۱- «ای پسر آدم! فکر کن و با خود بگو: پادشاهان دنیا کجاستند؟ آنها تکیه خرابه هارا آباد کردند و نه رها را آب انداختند و درخت هارا غرس نمودند و شهر هارا ساختند اما عاقبت در حالیکه نمی خواستند از اینها جدا شدند و گروه دیگری ارث بردند و ما هم بازمان کمی به آنها ملحق می شویم.»

۳۲- «احدی را بر آئین ابراهیم (ع) نمی دانم مگر ما و شیعیانمان و بقیه از آئین ابراهیمی (توحید) برکنارند.»

۳۳- «ما تا قیامت با بنی امیه ها در حال جنگ و ستیزیم!»

۳۴- «کسیکه بدنبال رضای الهی است اگر چه مردم ناراحت شوند، خدا او را از مردم کفایت می کند و کسیکه برای رضای مردم، خدا را غضبناک می کند، خدا او را به مردم وا می گذارد!»

۳۵- «قیمت جمیع دنیا در نزد ولی از اولیاء خدا و در نزد اهل معرفت مثل قیمت سایه است.»

۳۶- «نیاز مردم به شما در رفع گرفتاری هایشان از نعمتهای الهی بر شماست.»

۳۷- «مرگ برای فرزند آدم همانند گردن بند بر گردن دختران، حتمی است.»

۳۸- «آفرین بر مرگ در راه خدا و لکن شما قدرت بر از بین بردن عزتم راندارید پس در این حال من باکی از شهادت ندارم.»

۳۹- «اشک چشمها و خشیت دلها از برکات الهی است.»

۴۰- «هر که در باره ما اشگی بریزد در قیامت باعث آبرو و روشنی چشم او می شود.»

۴۱- «قبل از مردن مالت را انفاق کن که در غیر این صورت مالت برای دیگری می ماند ولی حساب و کتابش را از تو می کشند! پس مالت را بخور قبل از اینکه مال تو را بخورد.»

۴۲- «کسی از قیامت در امان نیست مگر کسیکه در دنیا از خدا بترسد.»

۴۳- «دو جهاد واجب است و دو جهاد سنت است. اما یکی از دو جهاد واجب، جهاد با نفس است که بزرگترین جهاد است. و جهاد دوم، جهاد با کفار است. و جهاد سنت، یکی دفاع است که اگر نکنند، عذاب نازل شود و یکی برپائی سنتهای نیک و حسنه است.»

۴۴- «اگر دین محمد (ص)، جز با کشته شدن پابرجا نمی ماند، پس ای شمشیرها مرا دربر بگیرید!»

پاسخ امام حسین (ع) به سؤال مردم بصره در معنای ((صمد)).

مردم بصره طی نامه‌ای از امام حسین (ع) از تفسیر کلمه ((صمد)) سؤال کردند و حضرت در پاسخ چنین فرمود:

((بسم الله الرحمن الرحيم، اما بعد: فلا تخوضوا في القرآن، ولا تجادلوا فيه ولا تتكلموا فيه بغير علم، فقد سمعت جدي رسول الله (ص) يقول: من قال في القرآن بغير علم فليتبؤ مقعده من النار وان الله قد فسر الصمد فقال الله ((الله احد، الله الصمد)) ثم فسرته فقال: لم يلد ولم يولد ولم يكن له كفوا احد.

((لم يلد)) لم يخرج عنه شئ كثيف كالولد وسائر الاشيا الكثيفة التي تخرج من المخل وقين ولا شئ لطيف كالنفس ولا يتشعب منه البدوات كالسنة والنوم والخطرة والحزن والبهجة والضحك والسبكا والخوف والرجا والرغبة والسامة والجوع والشبع، تعالى ان يخرج منه شئ، وان يتولد منه شئ كثيف او لطيف.

((ولم يولد))، لم يتولد من شئ ولم يخرج من شئ كما يخرج الاشيا الكثيفة من عناصرها كالشي من الشبي والدابة من الدابة والنبات من الارض والما من الى نابيع والثمار من الاشجار، ولا كما يخرج الاشيا اللطيفة من مراكزها كالبرص من العين والسمع من الاذن والشم من الانف والذوق من الفم والكلام من اللسان والمعرفة والتمييز من القلب والناظر من الحجر، لا بل هو الله الصمد الذي لا من شي ولا في شي ولا على شي.

مبداً الاشيا وخالقها ومنشئ الاشيا بقدرته، يتلا شئ ما خلق للفناء بمشيته، ويبقى ما خلق للبقاء بعلمه، فذلكم الله الصمد الذي لم يلد ولم يولد، عالم الغيب والشهادة الكبير المتعال، ولم يكن له كفوا احد)) (۱).

امام حسین (ع) در پاسخ مردم بصره از تفسیر کلمه ((صمد)) این طور مرقوم فرمودند:

((بعد از حمد و ثنای الهی، در قرآن، خوض و مجادله نکنید و بدون علم از آن سخن نگوئید، به تحقیق از جدم رسول خدا (ص) شنیدم که می فرماید:

کسی که بدون علم از قرآن سخن بگوید، جایگاهش در آتش خواهد بود خداوند متعال صمد را تفسیر فرموده به اینکه ((الله احد))، الله الصمد)) آنگاه این را تفسیر کرده به ((لم يلد ولم يولد و لم يكن له كفوا احد)) مع زاده نشده و نزاییده و موجودی همتای او نیست.

((لم يلد))، یعنی اجسام مادی و حجم دار از او متولد نشده، مانند فرزند که از مخلوقها متولد می شود همینطور اشیا لطیف مثل ((نفس)) هم از او متولد نشده است و هیچیک از عوارض مادی مانند چرت زدن، خواب، غم، غصه، شادی، خنده، گریه، ترس، امید، گرسنگی و تشنگی در او نیست.

خداوند منزله است از آنکه مانند مادیات از چیزی متولد شود یا چیزی از او متولد شود.

((لم يولد))، نه از چیزی زاییده شده و نه از عنصری پدید آمده مانند اجسام مادی که از عناصر مادی پدید می آیند، بدانگونه که حیوانات از یکدیگر یا گیاه از زمین و آب از چشمه و میوه از درخت به وجود می آید همینطور خداوند مانند اجسام لطیف و غیر مادی نیست که از محلی سر چشمه می گیرند مثل بنیایی از چشم و شنیدنی از گوش و بویدنی از قوه شامه و طعم از دهان و کلام از زبان و معرفت و شناخت از دل و آتش از سنگ، ذات باری تعالی مانند هیچیک از اینها نیست بلکه او خدای صمد است که نه از چیزی پدید آمده و نه در چیزی جا گرفته و نه بر چیزی قرار گرفته است.

(بلکه) پدید آورنده اشیا است و همه چیز را با دست قدرت خود خلق کرده است آنچه را برای فنا و نابودی خلق کرده است فنا می پذیرد و آنچه را برای بقا خلق کرده با علم او باقی می ماند.

این خدای صمد است که نه زاییده شده و نه از او زاییده می‌شوند، به غیب و آشکار عالم است، بزرگ و بلند مرتبه است و برای او کفو و شانی نیست)).

-۴۸

وصیتنامه امام حسین (ع).

بسم الله الرحمن الرحيم: هذا ما اوصى به الحسين بن علي الى اخيه محمد بن الحنفية. يشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له وان محمدا عبده ورسوله، جا بالحق من عند الحق وان الجنة والنار حق وان الساعة آتية لا ريب فيها وان الله يبعث من في القبور، واني لم اخرج اشرأ ولا بطرا ولا مفسدا ولا ظالما وانما خرجت لطلب الاصلاح في امة جدي (ص) اريد ان امر بالمعروف وانهي عن المنكر واسير بسيرة جدي وابي علي ابن ابي طالب (ع) فمن قبلني بقبول الحق فالله اولي بالحق ومن رد علي هذا اصبر حتى يقضي الله بيني وبين القوم بالحق وهو خير الحاكمين وهذه وصيتي يا اخي اليك وما توفيقي الا بالله عليه توكلت واليه انيب)) (۱).

بعد از آنکه ((محمد بن حنفیه)) خدمت برادر بزرگوارش سیدالشهدا (ع) شرفیاب شد و حضرت را از رفتن به سمت عراق بر حذر داشت ((و حضرت امتناع کرد، آنگاه کاغذ و قلم طلب کرد و وصیتنامه فوق را مرقوم فرمود و به دست برادر سپرد:.

((بعد از حمد و ثنای الهی، این چیزی است که حسین بر برادرش محمد حنفیه وصیت می‌کند: شهادت می‌دهم به توحید و یگانگی خداوند و اینکه محمد بنده و فرستاده حق اوست و اینکه بهشت و جهنم حقا است و قیامت بدون هیچ شکی واقع می‌شود و خداوند انسانهارا زنده می‌کند خروج و قیام من از روی سرکشی و خوشگذرانی و فساد و ظلم در روی زمین نیست، بلکه قیام من برای اصلاح در امت پیامبر (ص) و امر به معروف و نهی از منکر است، و می‌خواهم به سیره پیامبر (ص) و پدرم علی بن ابیطالب عمل کنم پس هر کس قبول کند، در واقع خداوند را پذیرفته است (چون راه من از راه خدا جدا نیست) و هر که تخلف کند، صبر می‌کنم تا خداوند بین من و مردم ستمکار، حکم کند برادرم! این وصیت و سفارش من به توست و توفیق از خداوند است و توکل به او می‌کنم و بازگشت هم به سوی اوست)).

همچنان که از متن وصیتنامه آشکار است، این از قبیل وصیتنامه‌های معمولی و عرفی نیست که اشخاص درباره اموال و دارایی خود می‌نویسند، بلکه اهداف و خطمشی و انگیزه امام حسین (ع) را در حرکت خود بازگو می‌کند هر چند در وصیتنامه‌های شرعی گفته شده که سزاوار نیست مسلمانی شب بخوابد مگر آنکه وصیتنامه‌اش در زیر سرش باشد (۲).

-۴۹

پاسخ امام حسین (ع) به سؤال ((نضر بن مالک)).

نحن وبنو امية اختصنا في الله عزوجل، قلنا: صدق الله وقالوا كذب الله، فنحن وایاهم الخصمان يوم القيامة)).

((نضر بن مالک)) از سید الشهدا (ع) از آیه شریفه سوره حج سؤال کرد که مراد از این آیه شریفه چیست؟

(هذان خصمان اختصموا في ربهم) این دو دسته که در محکمه عدل الهی به‌خاصه می‌پردازند چه کسانی هستند؟

حضرت فرمود: ((آن دو دسته ما و بنی امیه هستیم، ما می‌گوییم خداوند متعال صادق است ولی آنان می‌گویند خداوند کاذب است)) (۳).

فرزندان:

۱- امام سجاد (ع) ۲- علی اکبر ۳- علی اصغر ۴- محمد ۵- عبدالله ۶- جعفر ۷- زینب ۸- سکینه ۹-

فاطمه

یاران:

۱- علی اکبر (ع) ۲- عباس (ع) ۳- علی اصغر (ع) ۴- قاسم (ع) ۵- مسلم بن عقیل (ع) ۶- هانی بن عروه ۷- قیس بن مسهر صیداوی ۸- حبیب بن مظاهر ۹- مسلم بن عوسجه ۱۰- زهیر بن قین ۱۱- سعید بن عبدالله ۱۲- هلال بن نافع ۱۳- ابو ثمامه ۱۴- حر بن یزید ریاحی ۱۵- جون و...

محتشم کاشانی

شمس الشعرا، محتشم کاشانی، شاعر اوایل عهد صفوی که بیشتر به سرودن مدایح و مرثیاتی اهل بیت پیامبر می پرداخت، وی در سال ۹۹۶ هجری بدرود حیات گفت. (۳۲) از آثار برجسته و معروف وی، ترکیب بند پر سوز و محتوای اوست که در ایام عزاداری سید الشهدا «ع»، مساجد، تکایا و مجالس سوگواری را با کتیبه هایی که این اشعار، بر روی آنها نقش بسته است، سیاهپوش می کنند. شهرت محتشم، بیشتر به خاطر همین ترکیب بند او درباره حادثه عاشورا است که در دوازده بند، سروده شده و بارها به صورتهای مختلف چاپ شده است. دیگران هم به تبعیت از او، به سرودن ترکیب بندهایی درباره حماسه کربلا پرداخته اند. بند اول از ترکیب بند محتشم چنین است:

باز این چه شورش است که در خلق عالم است

باز این چه نوحه و چه عزا و چه ماتم است

باز این چه رستخیز عظیم است

کز زمین، بی نفخ صور

برخاسته تا عرش اعظم است

این صبح تیره باز دمید از کجا کزو

کار جهان و خلق جهان جمله درهم است

گویا طلوع می کند از مغرب، آفتاب

کاشوب در تمامی ذرات عالم است

گر خوانمش قیامت دنیا بعید نیست

این رستخیز عام که نامش محرم است

در بارگاه قدس که جای ملال نیست

سرهای قدسیان همه بر زانوی غم است

جن و ملک بر آدمیان نوحه می کنند

گویا عزای اشرف اولاد آدم است

خورشید آسمان و زمین، نور مشرقین

پرورده کنار رسول خدا حسین (۳۳)

۳۲- معارف و معاریف، ج ۴، ص ۱۹۹۰.

۳۳- گلوازه، ج ۲، ص ۱۳۱، منتخب التواریخ، ص ۳۳۳

برکات نهضت حسینی

از بین رفتن مرض وبا با زیارت عاشورا

«نقل شده که سالی در سامراء وبا آمد و همه روزه عده ای از شیعیان و سنیان و دیگر افراد از دنیا می رفتند. عاقبت مردم نزد مرحوم محمد تقی شیرازی معروف به میرزای کوچک آمدند و راه حلی خواستند. ایشان فرمودند: به مردم بگوئید که همه روزه زیارت عاشورا بخوانند و ثوابش رابه روح

نرگس خاتون مادر امام عصر(عج) هدیه نمایند. شیعیان به این دستور عمل کردند وبا کمال تعجب، کسی دیگر از شیعیان از دنیا نرفت ولی از سنی ها مرتب مرده به غسلخانه می بردند. آنها تعجب کرده ورازا این مطلب را از شیعیان جویا شدند و آنها گفتند که رهبر ما بما سفارش کرده که زیارت عاشورا بخوانیم. و ما هم این کار را کردیم. سنیها با شنیدن این مطلب شروع بخواندن زیارت عاشورا کردند و مردن از آنها هم متوقف شد.»

شفای چشم از خاک زائر کربلا!

«پدر خانم آیه الله گلپایگانی با اینکه پیر بود ولی چشم جوانی داشت. من دیدم که در مسجد بالاسر آن زمان که تاریک بود، در سن نود سالگی بدون عینک قرآن می خواند.» ایشان تعریف کرد که من به همراه آیه الله گلپایگانی در اربعین به کربلا رفتم. ما از بصره سوار قطار شدیم. قطارها صندلی نداشت و یک اتاقی بود که من و آقای گلپایگانی در آن نشسته بودیم. ناگهان عربهای بادیه نشین ریختند در قطار و قطار پر شد و حرکت کرد. یکی از عربها پایش را توی دامن من دراز کرده بو. من اول ناراحت شدم ولی بعد گفتم زوَّار حسین(ع) است.

به این فکر افتادم که این زوَّار حسین(ع) است. لذا همه اش تبرک است. پای پیاده آمده بود ولای انگلستان پایش گل بود. بدون اینکه آن عرب بفهمد، یک مقدار از آن گل را گرفتم و به پشت چشمم مالیدم و ناگهان دیدم که عینک نمی خواهم. نزدیک را می بینم. دور را می بینم. وضع بینایی ام عالی است.»

شفا از جناب حربن یزید ریاحی

آقای قندهاری یکی از علمای مشهد است که مرد مقدسی است فرموده بودند: من در زمان طلبگی «تب لازم» داشتم. این تب انسان را رها نمی کرد. خیلی اوقات هم کسی را می کشته است. ضعف روی ضعف پدید می آمد تا منجر به فوت می شد. من هم مرگم نزدیک شده بود. رفقای خواستند به زیارت حرّ برونند. هم حوصله ام سر رفته بد و به آنها گفتم مرا هم ببرید. گفتند نمی شود. گفتم هر طوری هست مرا ببری. اگر شده روی دوش شما باشم.

طلبه ها این کار را کردند. مرا بر دوش گرفتند و بردند. طلبه ها زیارتشان را که کردند، مرا گوشه حرم گذاشتند و ورقا دنبال تفریح رفتند. و من هم زیارتم را کردم. یک وقت دیدم که یک زن عربی با یک

بچهٔ فلج و ناتوان و غفب مانده آمد. او را کنار ضریح حضرت حرّ گذاشت و یک شبکه را گرفت و گفت: یا کاشف الکرب عن وجه الحسین! کشف کربی بحق مولاک الحسین. یعنی ای کسیکه غم و غصه را از حسین برطرف می نمودی! غم و غصه مرا هم بحق حسین برطرف کن! آن زن شبکه دوم را گرفت و این جمله را گفت. شبکه سوم را گرفت و این جمله را گفت ناگاه بچه ایستاد و آمد دامن مادرش را گرفت و گفت مادر!

آری بچه خوب شد. فهمیدم که این نوع معجزات رای این زن تازگی نداشته و ائالش را بسیار دیده بود. این زن یک تعظیم و تشکری کرد و از حرم حضرت حرّ بیرون رفت.

من فکر کردم که این زن این حاجت را گرفت! من که یک واعظ و طلبه هستم و مروط به اهل یتیم چرا من حاجت نگیرم؟ می توانست بلند شوم. لذا افتان و خیزان تا پای ضریح آدمم و شبکه را گرفتم و گفتم: یا کاشف الکرب عن وجه الحسین! کشف کربی بحق مولاک

سپس همانند آن زن، شبکه دوم را گرفتم و همین جمله را گفتم. بعد شبکه سوم را هم گرفتم و این دعا را کردم. ناگاه دیدم مل آب که روی آتش بریزند بدن گرم من، سرد شد. دیدم قدرت دارم. بلند شدم و ایستادم. دیدم می توانم راه بروم. بنا کردم به راه رفتن. حتی دیدم می توانم بدوم! بنا کرد که به دویدن! آدم نزد طلبه ها و گفتم بیائید! خوب شدم.»

همسر یکی از مردان خدا

علامه طباطبایی بعد از رحلت همسرش گفت: همسر ما زن بسیار مؤمن و بزرگواری بود. او همراه ما در نجف زندگی می کرد و در ایام عاشورا برای زیارت با هم به کربلا می رفتیم. وقتی به تبریز برگشتیم، روز عاشورایی همسرم که مشغول خواندن زیارت عاشورا بوده از ایام زیارت امام حسین (ع) در کربلا یادی می کند و می گوید: ده سال در روز عاشورا کنار قبر آن حضرت بودیم ولی امسال از این فیض محرومیم.

ناگاه پرده غیبی کنار می رود و می بیند که در حرم مطهر رو به قبر حضرت ایستاده و مشغول خواندن زیارت است. حرم مطهر و خصوصیات آن مثل گذشته است ولی چون روز عاشورا بوده است و مردم برای تماشای دسته سینه زنان بیرون بودند و فقط چند نفر حرم مقابل قبر شهدای کربلا ایستاده

بودند و خدام برای آنها زیارت می خواندند. در این حین به خود می آید و مشاهده می کند در خانه خود مشغول خواندن زیارت است.

زنی که شوهرش را هدایت کرد!

«وقتی کاروان امام حسین(ع) در مسیر کوفه با کاروان زُهِیر بن قین برخورد کرد. فرستاده امام برای دعوت از زهیر جهت یاری رساندن به حضرت، درحالی نزد زهیر رفت که او با همسر و اطرافیان خود سر سفره غذا بود. وقتی دعوت امام به او ابلاغ شد، زهیر و اطرافیانش دچار سکوت و حیرت شدند و نداشتند که چه جوابی بدهند. اما ناگهان صدای دِلَم، همسر زهیر بلند شد که به شویش گفت: برو و بین امام حسین(ع) باتو چه کار دارد! آیا پیام پسر پیامبر خدا(ص) را بی جواب می گذاری؟ چه می شود که به حضور حسین(ع) بروی و سخنش را بشنوی و برگردی؟»

سخنان دِلَم، زهیر را تکان داد و درحالی که صورتش گرفته بود، نزد امام شتافت. وقتی برگشت، صورتش بشاش و باز بود. او که آماده یاری کردن امامش شده بود، به همسرش گفت: من تو را طلاق دادم. تو می توانی نزد اقوامت برگردی. سپس به اطرافیانش گفت: هر که می خواهد امام(ع) را یاری کند همراه من شود.

موقع رفتن، دِلَم با چشمی گریان به شویش گفت: شوهرم! من از تو یک تقاضا دارم و آن این است که در قیامت، در پیشگاه پیامبر خدا از من یاد کنی!

زهیر به امام پیوست و تا آخرین لحظه از امامت و ولایت دفاع کرد و به شهادت رسید.

ام و هب در کربلا

«یکی از یاران حسین(ع) در کربلا، عبدالله بن عمیر بود که با همسر و مادرش در کربلا حضور داشت.

او در مقابل حمله شمر و یارانش به اصحاب امام حسین(ع) با چند نفر از یاران امام، در مقابل دشمن ایستاد و استقامت عجیبی نشان داد. او توانست تعدادی از افراد دشمن را به هلاکت برساند. اما با قطع دست راست و یکی از پاهایش، اسیر دشمن شد. و بلافاصله در مقابل چشم همه بصورت «قتل صبر» او را با نیزه و شمشیر، قطعه قطعه نمودند و به شهادت رساندند.

همسر وی که در میان خیمه ها بود، به قتلگاه رفت و در کنار پیکر بی روح و قطعه قطعه شوهرش نشست و در حالی که خون از سر و صورت وی پاک می کرد، چنین گفت: بهشت بر تو گوارا باد! و از خدایی که بهشت را ارزانی تو کرد می خواهم مرا هم با تو همراه کند.

در این موقع غلام شمر به دستور اربابش، با چماقی به همسر عبدالله حمله کرد و سر وی را شکست و او را شهید نمود. و بدن او هم در کنار پیکر همسرش بر روی خاک افتاد و این اولین و تنها زن شهید کربلا بود.

غلام شمر سر عبدالله را جدا کرد و بطرف خیمه ها انداخت! مادر عبداللّه که میان خیمه ها بود، سر بریده فرزندش را برداشت و خاک و خون از صورتش پاک کرد و آنگاه در حالیکه عمود خیمه بدست داشت، به سوی صفوف دشمن حرکت کرد.

امام دستور داد او را به سوی خیمه ها برگردانند و خطاب به وی فرمود: در راه حمایت از خاندان من به پاداش نیک نائل شوید. خدا رحمت کند. بسوی خیمه ها برگرد که جهاد از تو برداشته شده است.

مادر عبدالله طبق دستور امام در حالیکه می گفت: خدایا! امید مرا ناامید نکن! به خیمه برگشت. امام هم فرمود: خدا امید تو را ناامید نخواهد کرد. «سخنان امام حسین (ع)»

خوابی که تعبیر شد!

من (فرزند شاه آبادی بزرگ) من از ایامی که در نجف در خدمت امام خمینی «رض» بودم، خاطره جالی دارم. قبل از تشریف فرمائی امام به نجف، شبی خواب دیدم که در ایران آشوب و جنگ است. بخصوص در خوزستان.

سر تمامی نخلهای خرما یا قطع شده بود و یا سوخته بود. در این جنگ یکی از نزدیکانم شهید شده بود. - که البته برادرم حاج آقا مهدی در جنگ شهید شد. - جنگ که خیلی طولانی شده بود با پیروزی ایران تمام شد. در تمام مدت جنگ من چنین تصور می کردم که جنگ میان حضرت سید الشهداء (ع) و دشمنانش است. وقتی جنگ تمام شد، پرسیدم: آقا امام حسین (ع) کجا هستند؟ طبقه بالای ساختمانی را بمن نشان دادند که دو اطاق داشت. یکی در سمت راست و یکی در سمت چپ

بود. من به آنجا رتم و خدمت حضرت سید الشهداء (ع) مشرف شدم و عرض ادب کردم. در همین حین از خواب بیدار شدم.

پس از تشریف فرمائی امام به نجف این خواب را برای ایشان تعریف کردم. ایشان تبسمی کرده فرمودند: **این جریانها واقع خواهد شد.** پرسیدم: چطور آقا؟ فرمود: **بالاخره معلوم می شود این بساط!** من دوباره اصرار کردم و سرانجام ایشان فرمودند: **من یک نکته** بتو بگویم ولی باید تا زمانی که زنده هستم جائی نگوئی! زمانی که در قم خدمت مرحوم والدت بودم، بسیار بایشان علاقه داشتم بطوریکه تقریباً نزدیکترین فرد به ایشان بودم. و ایشان هم مرا نامحرم نسبت به اسرار نمی دانستند. روزی برای من مسیر حرکت و کار را بیان کردند. حالا البته زود است. و تا آن زمان که این مسیر شروع شود، زود است. امامی رسد.

«امام عصر (عج): خطاب به سید موسوی رشتی:

شما چرا نافله نمی خوانید؟ نافله، نافله، نافله!

شما چرا عاشورا نمی خوانید؟ عاشورا، عاشورا، عاشورا!

شما چرا جامعه نمی خوانید؟ جامعه، جامعه، جامعه!»

داستان حاج عبدالرحیم آبگوشتی

در محله یهودیه

در شیراز مرحوم حاج محمد رحیم ایزدی معروف به آبگوشتی زندگی می کرد که هر روز زیارت عاشورا می خواند و شب پس از نماز جماعت یک یا دو نفر روضه خوان می آورد که روضه می خواند و بعد سفره آبگوشت را پهن می کردند. هر که می خواست با خود می برد و هر که می خواست سر سفره غذا می خورد.

پسرش می گوید که: پدرم مریض شد و بما گفت که مرا به مسجد ببرد. دوست دارم در مسجد بمیرم. ما هم او را به مسجد بردیم. شبی حالش خیلی بد شد و چون احتمال مردنش را دادیم، او را بخانه برگردانیدیم. او در حال مردن بود و ما هم گوشه ای ایستاده و گریه می کردیم و در باره کفن و دفن و کارهای بعد از آن مذاکره می نمودیم. سحر که شد ناگاه

مارا صدا زد. وقتی نزدش رفتیم دیدیم که عرق زیادی کرده است و گفت: آسوده باشید و بروید بخوابید که من نمی‌میرم و خوب می‌شوم.

بعدها تعریف کرد که در حال مردن خود را در محلهٔ یهودیها دیدم و از بوی بد آنها در اذیت بودم. من ناراحت شده و به درگاه خدا نالیدم. ندا آمد که اینجا محل ترک کنندگان حج است! گفتم: پس توسلات و خدمات من به امام حسین (ع) چه میشود؟ ناگاه آن منظرهٔ هول‌انگیز رفت و تبدیل بجای فرح بخشی شد. و گفتند که: خدمات تو پذیرفته شد و به شفاعت حضرت، ده سال بر عمرت افزوده شد تا حج واجب را بجا آوری. «داستانهای شگفت شهید دستغیب»

قوزش از بین رفت!

در قندهار پسری بنام عبدالرئوف بود که در پشت و سینهٔ او قوز وجود داشت. مادرش زنی متدین بود. شب عاشورائی این پسر را که پدر و مادرش آرزوی مرگش را داشتند، به حسینیه آوردند و پس از پایان مراسم عزاداری، گردنش را به منبر بستند و گفتند: ای حسین! از خدا بخواه که این بچه را تا فردا یا شفا دهد یا مرگ! بعد در همانجا خوابیدند.

ناگهان از فریاد بچه بیدار شدند و دیدند که بدن بچه می‌لرزد و بلند می‌شود و می‌افتد و نعره می‌زند. مادرش او را بخانه برد که اگر مرد در خانه بمیرد، اما پسر نمی‌میرد ولی لرزشش تا سه چهار روز ادامه می‌یابد که در این مدت گوشتهای زیادی بدنش بتدریج آب شده و بعد از این مدت سینه و پشت او صاف گردید. «داستانهای شگفت شهید دستغیب»

دامنهٔ کوه الوند

یکی از علما با عده‌ای از همراهان شب به دامنه کوه الوند می‌رسند و تصمیم می‌گیرند که شب را در آنجا اقامت کنند. سپس متوجه پیرمردی می‌شوند که در دامنه کوه زندگی می‌کند. نزد او می‌روند و از او علت کوه‌نشین شدنش را می‌پرسند. او می‌گوید که مدتی است

میل به عبادت در بیابان و کوه را پیدا کرده
 لذا چند سال است که در اینجا به عبادت
 مشغول است. از خاطرات او در این مدت می پرس
 ند او جواب می دهد که شبی مشغول نماز بودم
 که ناگاه صدای حیوانات درنده و وحشی
 راشنیدم. وقتی نگاه کردم دیدم عده ای از
 حیوانات وحشی و اهلی بطرف من می آیند. من نماز
 را تمام کردم و دچار وحشت شدم. ناگاه دیدم
 که آنها دور مرا گرفتند و سرهای خود را به
 زمین می کوبیدند و ناله می کردند. من از عمل
 اینها تعجب کردم ولی بیادم آمد که امشب شب
 عاشورا است و طبق روایات حیوانات هم برای
 امام حسین (ع) عزاداری می نمایند. من عمامه ام
 را برداشتم و شروع کردم به سر و سینه زدن
 و حسین حسین کردن. ناگاه آنها هم با من هم
 آواز شدند و چند ساعتی به این حالت بود تا کم
 کم پراکنده شدند.

معرفی شخصیت حسین (ع) از زبان زینب (س)

سپاه یزید سرهای شهدارا به نیزه زدند و به دروازه شهر کوفه رسیدند، مردم هم برای تماشای
 سرها، اجتماع کرده بودند و طبعاً هر نیزه داری می خواسته توجه مردم را به خودش جلب کند، اما
 در میان این سرها، سری نورانی توجه همه را به خود جلب کرده و نیزه دار هم برای معرفی خود
 چنین گفت:.

((انا صاحب الرمح الطویل — انا صاحب السیف الصقیل)).

((انا قاتل ذی الدین الاصل)).

((من دارای نیزه بلند هستم، من دارای شمشیر آبدیده هستم، من کشنده کسی هستم که دارای

دین محکمی بود)).

((حضرت زینب)) متوجه نیزه دار شد و گفت تو اگر می خواهی صاحب این سر را معرفی کنی بگو:

((من ناگاه فی المهد جبرائیل و من بعض خدامه میکائیل و اسرافیل و عزرائیل و من عتقائه صلواتی
 و من اهتیز لقتله عرش الجلیل (وبگو): انا قاتل محمد المصطفی و علی المرتضی و فاطمة الزهرا
 و الحسن المزیکی و ائمة الهدی ())))).

((من کشنده کسی هستم که جبرئیل برای او ذکر خواب در گهواره می گفت، میکائیل و اسرافیل
 و عزرائیل، خدمتکار او بودند و صلواتی به خاطر او آزاد شد و شهدادش، عرش الهی را به لرزه در
 آورد بگو من قاتل پیامبر و امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و ائمه (ع) هستم)).

این حسین است کز برایش جبرئیل — وحی، نغمه سرایی می کند.
این حسین است کز فروغ روی او — شمس، کسب روشنایی می کند.
این حسین است کز تمام ما سوا — دل برید و دل ربائی می کند.

پاسخ امام حسین (ع) از اشعار یزید.

((بسم الله الرحمن الرحيم، فان كذبوك فقل لي عملي ولكم عملكم انتم بريئون مما اعمل وانا بري مما تعملون))، والسلام)).

((یزید بن معاویه نامه ای به همراه اشعاری برای ((عبدالله بن عباس))، یا طبق نقلی، برای ((عمرو بن سعید)) حاکم مکه فرستاد تا آن را در مراسم حج بخواند، یزید چون از روحیه مردم مدینه و روحیه سلحشوری سید الشهدا (ع) مطلع بود و می دانست که آنان زیر بار حکومت غاصبانه یزید نمی روند، لذا تصمیم داشت از باب مصالحه و نرمش، وقوع جنگ را بگیرد، زیرا می دانست جنگ و کشته شدن حسین بن علی (ع) برای او گران تمام می شود، مردم مدینه وقتی اشعار یزید را دیدند، آن را خدمت امام حسین (ع) فرستادند، رهبر آزادگان جهان با یک نظر به فراست دانست که این اشعار را یزید فرستاده، لذا در پاسخ او به یک آیه از قرآن کریم بسنده کردند که خطاب به پیامبر (ص) می فرماید:

((وان كذبوك فقل لي عملي ولكم عملكم انتم بريئون مما اعمل وانا بري مما تعملون)).

((اگر کفار تورا تکذیب کردند، بگو من مسؤول اعمال خودم هستم و شما هم مسؤول اعمال خودتان، شما از اعمال من بیزار هستید و من هم از آنچه شما انجام می دهید بیزار هستم)).
اینک چند نمونه از اشعار یزید:

يا قومنا لا تشبوا الحرب اذ سكنت — تمسكوا بحبال الخير واعتصموا.

قد غرت الحرب من قد كان قبلكم — من القرون وقد بادت به الامم.

فانصفوا قومكم لا تهلکوا بذخا — فرب ذی بذخ زلت به القدم (۱).

((آتش جنگ را که خاموش است شعله ور نسازید، و به راه خیر جنگ بزنید.

((جنگ اقوام گذشته را مغرور کرد و جمعیت هائی را نابود ساخت.

((در حق خویشان خود، نیکی کنید و کبر و بزرگی را کنار بگذارید که چه بسا افراد متکبر قدم هایشان لغزید)).

تحلیل پاسخ امام (ع).

سید الشهدا (ع) با تمسک به آیه شریفه سوره یونس، اعلان برائت از کفار و مشرکین و منافقین و همه دشمنان اسلام می نماید که اصولاً هیچ راه مصالحه و سازش با آنها وجود ندارد و در واقع این آیه اجمالی است از آنچه در سوره کافرون آمده که شش نفر از کفار به رسول خدا (ص)، پیشنهاد کردند که: ((یک سال تو خدایان ما را عبادت کن، یک سال هم ما خدای تورا پرستش می کنیم، در نتیجه اگر مسلسل مابهرت بود، تو ضرر نکرده ای، و اگر دین تو بهتر بود، ما ضرر نکرده ایم و شریک در کیش تو شدیم)) (۲).

اما در این حال سوره کافرون نازل شد و پاسخ محکمی به همه این پیشنهادات داد، زیرا قرآن کریم هر گونه همکاری و مساعدت و مودت و دوستی و مطاوعه و سازش با کفار و مشرکین و دشمنان اسلام را ممنوع کرده است.

خداوند متعال میفرماید: (يا ايها الذين امنوا لا تتخذوا عدوي وعدوكم اولياتلقون اليهم بالمودة وقد كفروا بما جاكم من الحق) (۳).

((ای مؤمنین! دشمنان من و خودتان را، دوست نگیرد، شما نسبت به آنها اظهار محبت می کنید در حال که به آنچه از حق برای شما آمده کافر شده اند.

اخبار پیامبر (ص) از شهادت امام حسین (ع).

رسول خدا (ص) در موارد متعدد از شهادت حسین (ع) خبر داده و در کتب شیعه و سنی نقل شده است که اجمال آنها را از کتاب ((الاحادیث الغیبیه)) متذکر می شویم:

۱ - ((بقتل حسين بن علي علي راس ستين من مهاجرتي)).

- یعنی: ((حسین در سال شصتم از هجرت من کشته می‌شود)).
- ۲ - ((یقتل الحسین حین یعلوه القتیر)).
- یعنی: ((زمانی که پیری به سراغ حسین آمد کشته میشود)).
- ۳ - ((یا بنی! انک ستساق الی العراق وھی ارض تدعی عمورا، وانک تستشهدبها)).
- یعنی: ((پسرم! توبه عراق کشانده می‌شوی، ودر زمینی که ((عمورا)) نامیده‌میشود به شهادت میرسی)).
- ۴ - ((ان الحسین تقتل بشط الفرات)).
- یعنی: ((همانا حسین در کنار فرات کشته می‌شود)).
- ۵ - ((یا ام اسلمه! اذا تحولت هذه التربة دما فاعلمی ان ابنی قد قتل)).
- یعنی: ((ای ام سلمه، هرگاه این خاک مبدل به خون شد، بدان که پسر من کشته شده‌است)).
- ۶ - ((یزید لا ینبغی ان یزید، ثم ذرفت عیناه (ص)).
- ثم قال: نعی الی واثیت بترتبه واکبرت بقاتله)) خبر شهادت حسین را برایم آوردند خداوند برای یزید مبارک نگرداند، آنگاه اشک در چشمان پیامبر (ص) حلقه زد و فرمود: مقداری از تربت او را برایم آورده‌اند وقاتل او را هم به من گفته‌اند)).
- ۷ - ((وکانی به وقد خضبت شیبته من دمه، یدعو فلا یجاب، ویستنصر فلاتنصر)).
- یعنی: ((گویا حسین را می‌بینم که محاسنش با خون خضاب شده، وهرچه صدای زنده و کمک می‌طلبد، پاسخ او را نمیدهند)).
- ۸ - ((یا عمه! تقتله الفئة الباغية من بني امیة)) (۱).
- پیامبر (ص) در موقع ولادت حسین (ع) خطاب به جناب ((صفیه)) دختر عبدالمطلب، عمه بزرگوارشان فرمودند: ((این کودک، به دست گروه ستمکار از بنی‌امیه، کشته می‌شود)).
- اخبار امیرالمؤمنین (ع) از شهادت حسین (ع).
- ۱ - ((حسیر الخلق وسیدهم بعد الحسن ابني اخوه الحسين المظلوم بعد اخيه المقتول في ارض كربلا)).
- یعنی: ((بهترین انسانها بعد از امام حسن (ع) برادرش حسین مظلوم است که در کربلا کشته می‌شود)).
- ۲ - ((والله لتقتلن هذه الامة ابن نبیها في المحرم لعشر مضین منه، ولیتخذن اعداالله ذلك اليوم یوم یرکة)).
- یعنی: ((بخدا سوگند، این امت، فرزند پیامبر (ص) را در دهم محرم می‌کشند و دشمنان خدا آن روز را روز برکت قرار می‌دهند)).
- ۳ - ((اوه! اوه! مالی ولال ابی سفیان، مالی ولال حرب حزب الشیطان واولیا الکفر، صبرا یا ابا عبدالله فقد لقی ابوک مثل الذی تلقی منهم)) (۲).
- یعنی: ((آه، آه، مرا با ابو سفیان چکار، مرا چکار با حزب شیطان و سران کفر، حسین جان صبر کن، که پدرت همان مصائبی را دید که تو می‌بینی)).

بررسی تاریخی تعداد اصحاب کربلا

مرحوم محلاتی در کتاب «فرسان الهیجا» می‌گوید: اصحاب امام حسین (ع) ۲۲۸ نفر بوده‌اند که از این گروه یک نفر در بصره، دوازده نفر در کربلا و دویست و هفده نفر در کربلا به شهادت رسیدند. مرحوم سماوی در کتاب «ابصار العین» می‌گوید: از مجموع اصحاب سیدالشهدا پانزده تن از اصحاب حضرت رسول اکرم (ص) و پانزده نفر از موالی (مسلمانان غیر عرب ایرانی و غیره) بودند. پنج تن کودک نا بالغ در کربلا به شهادت رسیدند و هفت پدر همراه پسرانشان شربت شهادت نوشیدند. دو زن نیز در کنار اصحاب سیدالشهدا (ع) جنگیدند و به مردان روزگار درس جوانمردی و مردانگی آموختند؛ و یک زن در این دولت‌سرای عشق جام گوارای شهادت را یکباره سرکشید. مجموع این شهدا تقریباً در یک قسمت حرم

مطهر دفن شده‌اند. زائران در کنار ضریحی که به یاد همه آنان نصب شده است، آنان را زیارت می‌کنند. در دست راست قبله ضریح مطهر و اندکی جلوتر از قبر مطهر حسین(ع)، ضریح حبیب بن مظاهر قرار دارد. این کهنسال با اخلاص که به شدت مورد علاقه امام حسین(ع) بود، از صحابه رسول اکرم(ص) به شمار می‌رفت و امام(ع) در نامه‌ای او را با این کلمات ستوده: من الحسین بن علی الی الرجل الفقیه... از حسین بن علی به مرد فقیه و دین‌شناس...

چون حبیب به شهادت رسید، حضرت کنار پیکر مطهرش قرار گرفت و فرمود: «لله درک یا حبیب لقد كنت فاضلا تختم القرآن فی لیلہ واحدہ»؛ خدای پاداش خیرت دهد، ای حبیب؛ تو دانشمندی بودی که هر شب تمامی قرآن را تلاوت می‌کردی. حبیب بن مظاهر، پس از شهادت، جدا از دیگر شهدا دفن شد. قبلا قبر او جلو دری بود که زائران از آنجا وارد حرم مطهر می‌شدند. از اینرو، گفته می‌شد که حبیب پس از شهادت نیز همچون نگاهبانی بر در سرای حسین(ع) ایستاده است و زائران او را دو بار زیارت می‌کنند؛ یک بار هنگام ورود به حرم و دیگر بار هنگام خروج؛ ولی اکنون آن در تعویض شده است. در کنونی حرم مطهر از ایوان به سوی خود ضریح گشوده می‌شود و قبر حبیب در سمت چپ زائران است که از در وارد می‌شوند. بر قبر او ضریح کوچکی قرار دارد که بوسه‌گاه عاشقان کربلا و کربلاییان است. اندکی جلوتر از قبر حبیب، راهروی کوچکی است که به اتاق و ضریحی کوچک می‌پیوندد. این جا معراج حسینی و جایگاه بار یافتن ابا عبدالله به محضر خدای مهربان است. از سوی دیگر، اینجا محل یکی از بزرگترین فاجعه‌های تاریخ بشری است.

ابراهیم مجاب، که در کتب تاریخی ابراهیم

ضرب کوفی معرفی شده است، از فرزندان حضرت موسی بن جعفر(ع) است. سید بحر العلوم در کتاب رجال خود او را جد سید رضی و سید مرتضی می‌داند. می‌گویند: از این روی او را مجاب (پاسخ داده شده) می‌نامند که چون به حرم مطهر حسینی(ع) وارد شد و به حضرت سلام گفت، از قبر مقدس صدایی سلامش را پاسخ گفت او اولین کسی است که جوار قبر مطهر ابا عبدالله(ع) را به عنوان محل سکونت، انتخاب کرد و در سال ۲۷۴ ه‍.ق در زمان منتصر عباسی در این مکان منزل گزید. بنا بر این، می‌توان او را بنیانگذار شهر کربلا دانست.

حرم حضرت ابوالفضل(ع)

از حرم مطهر حسینی(ع) تا حرم حضرت ابوالفضل(ع) تقریباً سیصد متر فاصله است. گنبد و گلدسته‌های زرین ابوالفضل(ع)، که سر بر آسمان می‌سایند، یاد آور پرچمی است که روز عاشورا به ظاهر از دست پرچمدار کربلا بر زمین افتاد، ولی خدای آن را بر افراشت و تا قیام قیامت بر افراشته خواهد ماند.

حرم مطهر ابوالفضل از سطح زمین اطراف گودتر است. از این رو، چند پله پایین می‌رویم تا به صحن بسیار بزرگ حرم مطهر وارد شویم.

آنگونه که در تاریخ آمده است: حضرت ابا عبدالله(ع) بدنهای مقدس تمامی شهدا را به محلی به نام خیمه دار الحرب می‌برد.

از این رو، تمامی آنها نیز توسط بنی اسد در یک مکان دفن شدند.

اما حضرت ابوالفضل(ع)، برای آوردن آب، از خیمه‌گاه بسیار دور شده بود و هنگام شهادت، پیکر مبارکش چنان قطعه قطعه می‌نمود که کسی نمی‌توانست آن را به خیمه‌ها باز گرداند. از این رو، در کنار نهر فرات باقی ماند و در همان مکان نیز دفن شد. نهر علقمه همان شریعه فرات است. رود بزرگ فرات در سراسر عراق به شعبه‌ها و نهرهای کوچکی تقسیم می‌گردد.

امروزه یکی از این نهرهای کوچک به نام نهر حسینییه از کنار کربلا می‌گذرد و دیگری به نام مصیب نیز کمی دورتر از کنار قبر حر و طفلان مسلم عبور می‌کنند. در آن روزگار نهری به نام علقمه در کربلا جریان داشت که برای برداشتن آب از آن محلی مخصوص کنارش ایجاد کرده بودند و آن را شریعه فرات یا شریعه علقمه می‌نامیدند. اکنون اثری از این نهر وجود ندارد؛ ولی حرم مطهر ابوالفضل(ع) در کنار گذرگاه این رود قدیمی بنا شده است. آثار اولیه حرم مطهر ابوالفضل(ع) به زمانهای بسیار دور بر می‌گردد، از روایات امام صادق(ع) فهمیده می‌شود که قبر مطهر ابوالفضل(ع) در زمان آن حضرت دارای گنبد و بارگاهی بوده است. :

آب یک آب است اما در صفات
هست بهتر از همه آب فرات

در باره فرات و فضیلت آب این رود روایات بسیار وارد شده است.

امیرمومنان(ع) فرمود: آب فرات سرور تمامی آبهای دنیا و آخرت است.

امام سجاد(ع) نیز فرمود: در شرق و غرب زمین هیچ نهری با برکت‌تر از فرات نیست. امام باقر(ع) فرمود: اگر فاصله میان ما و آب فرات چندین میل بود، باز سراغ آب فرات می‌رفتیم.

امام صادق(ع) فرمود: هر روز قطراتی از آب بهشت در این نهر ریخته می‌شود. گذشته از همه این روایات، فرات با ذهن و دل شیعه رابطه‌ای پنهان دارد. یادی را در ذهنها زنده می‌کند که اشکها را جاری می‌سازد و قلبها را می‌فشرد. ،

در باره تایخ زندگی این دو کودک «محمد و ابراهیم» سخنها گوناگونی گفته شده است. گروهی از مورخان می‌گویند این دو کودک همراه با کاروان کربلا بودند و هنگامی که اسرای آل محمد(ص) را به شهر کوفه بردند، فرار کرده، به شخصی پناه بردند و سر انجام دستگیر و به زندان کوفه منتقل شدند. برخی دیگر گفته‌اند: این دو کودک از لشکرگاه امام حسین(ع) در کربلا فرار کرده به مردی کوفی پناهنده شدند. او به امید جایزه آنان را نزد عبدالله بن زیاد حاکم کوفه برد.

ولی مشهورتر آن است که این دو کودک همراه پدر بزرگوارشان مسلم بن عقیل به شهر کوفه آمدند. چون مسلم بن عقیل احساس کرد به زودی به دست دشمن گرفتار خواهد شد، آن را به دست شریح قاضی سپرد. شریح نیز، چون احساس خطر کرد، آن را به فرزند خود سپرد تا با قافله‌ای که به سوی مدینه می‌رفت، همراه سازد؛ ولی فرزندش شریح، وقتی این دو کودک را به محل توقف قافله رساند، مشاهده کرد که قافله حرکت کرده است. از این رو، مسیر قافله را به آنان نشان داد و گفت اگر بشتابید، می‌توانید به زودی به قافله برسید. آنان نیز، بر اساس راهنمایی‌های پسر شریح، در همان مسیر حرکت کردند. دو کودک خردسال به طور طبیعی به قافله‌ای که با سرعت حرکت می‌کرد نرسیدند. آنان مقدار بسیاری راه را پیمودند و سرانجام راه را گم کردند و در نهایت به دست مزدوران عبیدالله بن زیاد دستگیر و زندانی شدند.

این دو کودک مدتی طولانی در زندان کوفه به سر بردند تا اینکه زندانبان آنان، که از ارادتمندان امیرمومنان بود، بر اثر حادثه‌ای به هویت زندانبان گرمی خود پی برده بر اساس ایمان و علاقه درونی‌اش، آنان را آزاد ساخت و خود در پی این اقدام فداکارانه به شهادت رسید. این دو کودک، پس از آزادی از زندان، شیها حرکت می‌کردند و روزها پنهان می‌شدند تا به دست عمال این زیاد گرفتار نیایند. آنها، بدین شیوه مسیر نسبتاً طولانی بین کوفه و مصیب را پیمودند. در این مکان زنی آنان را مشاهده کرده، با خود به خانه‌اش برد و از آنها پذیرایی کرد.

حارث، فرزند یا دامادش که از مزدوران رژیم یزیدی بود، هویت آنان را دریافت. او، برای جایزه، آنان را به شهادت رساند؛ بدین‌بی سرآنان را کنار فرات افکند و سرهای آنان را به در بار عبیدالله بن زیاد برد. منظره دو سر بریده این کودکان مظلوم

وبی‌پناه آن قدر رقت‌بار و ناراحت‌کننده بود که وجدان خفته و عاطفه مرده اطرافیان عبیدالله بن زیاد را نیز تحت تاثیر قرار داد. عبیدالله بن زیاد از این منظره تائراًور و جان سوز تحریک احساسات اطرافیانش ناخشنود شد و دستور کشتن حارث را صادر کرد.

فردی از شیعیان که در دربار عبیدالله حاضر بود و تشیع خویش را مخفی می‌داشت، انجام این ماموریت را به عهده گرفت و حارث را به محل شهادت این دو طفل معصوم برد و او را به سزای کردار زشتش رساند. وضعیت خاص حرم و دو ضریح کوچک که به فاصله یکی دومتري از یکدیگر قرار دارد، بسیار تاثیرانگیز و جان سوز است.

امامان شیعه (علیهم السلام) در توصیه به زیارت امام حسین(ع) اصراری کم‌نظیر و در نوع و زمینه خود بی‌نظیر داشته‌اند که برخی شبهه و جوب کرده و گفته‌اند. شاید بتوان گفت زیارت امام حسین(ع) در هر سال یکبار واجب است در برخی روایات این زیارت برابر با هزار حج مقبول و هزار عمره مقبول قرار داده شده است.^(۱) آنچه در زیر فهرست می‌کنیم اشاره‌ای گذرا به برخی از مناسک حرم حسینی؛ مناسکی که برخی از آنها تداعی‌کننده مناسک زیارت خانه خداست.

۱- با پای پیاده رفتن به سوی مرقد حسینی.

۲- سر مه نکشیدن.

۳- به فرات رفتن با تکبیر و تهلیل و غسل کردن و وضو گرفتن با آن.

۴- لباس پاکیزه پوشیدن.

۵- ترک مجادله و منازعه.

۶- ترک قسم.

۷- با پای برهنه رفتن به سوی حرم.

۸- راه رفتن به صورت متواضعانه و با حالت دلشکستگی.

۹- کم سخن گفتن.

۱۰- احسان به سایر زوار حرم.

۱۱- صلوات بر لب داشتن.

۱۲- وارد شدن از جانب مشرق حرم.

۱۳- آب دادن و سقایت کردن در روز عاشورا.

۱۴- از غذاهای ساده استفاده کردن.

۱۵- خواندن سلامها و زیارتها و نمازهایی که وارد شده است.

۱۶- حاجت طلبیدن.

۱۷- نفرین کردن مظلوم بر ستمگر که در این خصوص دعای مخصوصی وارد شده است.^(۴)

۳- تربت حسینی

تربت حسینی علاوه بر سجده کردن، احکام دیگری نیز دارد و از جمله:

۱- نهادن قدری از آن در کام نوزاد.^(۶)

۲- استشفای مریض به آن.^(۷)

۳- ذکر گفتن با تسبیح ساخته شده با آن.^(۸)

۴- تبرک جستن به آن.^(۹)

۵- نهادن قدری از آن با میت در قبر^(۱۰)

۴- گریه کردن

امام رضا(ع) به یکی از یاران خود فرمود: اگر می خواهی بر چیزی گریه کنی، بر حسین(ع) گریه کن^(۱۱) و نیز فرمود:
(فعلى مثل الحسين(ع) فلیبک الباکون) بر مانند حسین(ع) باید گریه کنندگان بگیرند.^(۱۲)

۵- نماز

الف- خواندن نماز واجب در حرم امام حسین(ع) از جایگاه و اهمیتی بلند برخوردار است. در روایت، ثواب آن برابر با حج قرار داده شده است.^(۱۴)

ب- مسافر در حرم حسینی مخیر میان تمام و یا شکسته خواندن نماز است.^(۱۵)

۲- پیرامون نمازهای نافله

الف- خواندن نافله‌ها در حرم حسینی از اجری دیگر و اعتباری بیشتر برخوردار است. در روایت، ثواب خواندن نافله در حرم حسینی برابر با عمره قرار داده شده است.^(۱۶)

ب- در ارتباط

با محرم و کربلا نمازهای مستحبی خاصی وارد شده است.

۱- نمازهای شب عاشورا:

یکم: نماز صدر رکعتی.

دوم: نماز چهار رکعتی در آخر شب.

سوم: نماز چهار رکعتی دیگر.

۲- نماز روز عاشورا! این نماز چهار رکعتی است.

۳- نمازهای حرم امام حسین(ع).

در این زمینه نمازهای فراوانی وارد شده است که تنها به دو مورد اشاره می‌شود:

یکم: نماز دو رکعتی که در بالای سر مقدس خوانده می‌شود.

دوم: نماز چهار رکعتی که برای رفع حاجت خوانده شود.^(۱۷)

۶- مقتل خوانی

۷- شعرسرایی

۸- نپرداختن به امور دنیا

۹- برپایی مجلس ماتم

۱۰- تعزیت گفتن

مستحب است در روز عاشورا مومنان یکدیگر تعزیت بگویند و این جمله را بر زبان آورند.

(اعظم الله اجورنا بمصابنا بالحسين (ع) و جعلنا و اياكم من الطالبين بثاره مع وليه الامام المهدي من آل محمد (عليهم السلام))^(۲۳)

۱۱- خودداری از طعام

امام صادق (ع) به ابن سنان فرمود:

در این روز عاشورا از خوردن غذا خودداری کن اما روزه نگیر.^(۲۴) مستحب است در عصر با خوردن آب این امساک را بشکنیم.^(۲۵) و بعد از آن از غذاهای ساده استفاده کنیم.^(۲۶)

۱۲- پوشیدن لباس پاکیزه

از آداب روز عاشورا پوشیدن لباس پاکیزه است.^(۲۷)

۱۳- لعن کردن قاتلان

از آداب روز عاشورا لعن کردن قاتلان امام حسین (ع) است. در این روز گفتن این جمله «اللهم العن قتله الحسين (ع)» تا هزار بار مستحب است.^(۲۸)

۱۴- ترک خنده و شادی

شادی نکردن و نخندیدن از آداب روز عاشورا بر شمرده شده است.^(۲۹)

۱۵- ترک لهو و لعب

۱۶- قمه زنی

نهضت حسینی زلال و شفاف است هر کس از هر مذهبی می تواند جرعه ای از آن بنوشد. شایسته است عزاداران نهضت از رفتارهای ابهام آمیز و سنگین برای هاضمه جهانیان بهره یزنند.

قمه زنی به نهضت عاشورا ضربه می زند و چهره نادرستی از عاشورا در اذهان بسیاری می آفریند هر چند که قمه زنان نیت پاک داشته باشند. داشتن نیت حسینی کافی نیست باید رفتارها نیز حسینی شود. از این رو امام خمینی (ره) فرمود:

«در شرایط کنونی قمه ننیزد.» همچنین رهبر معظم انقلاب اسلامی انجام این کار را به شدت منع کردند.

۱۷- شبیه سازی

امام خمینی(ره) فرمود:

«شبهه‌سازی اگر مشتمل بر محرمات نبود و سبب تضعیف مذهب نباشد بلا مانع است.»

پی‌نوشتها:

۱- سفینه، ج ۲، ص ۵۶۴

۲- روایتی که این عمل را مستحب کرده از امام صادق(ع) است (مفاتیح، ص ۷۵۴)

۳- امام صادق(ع) به خداوند عرض کرد: یا من ... جعل افئده الناس تهوی الینا اغفر لی و لاخوانی و زوار قبر ابی الحسین بن علی صلوات الله علیهما... (سفینه، ج ۲، ص ۵۶۴)

۴- می‌توان برای دریافت شرح بیشتر این اعمال به مفاتیح و سفینه و اقبال سید و غیره مراجعه کرد.

۵- سفینه، ج ۱، ص ۱۲۱.

۶- وسائل الشیعه.

۷- سفینه، ج ۱، ص ۱۲۱. (امام کاظم(ع) فرمود: «ان الله عزوجل جعلها شفاء لشیعتنا و اولیائنا»

۸- همان.

۹- همان.

۱۰- همان.

۱۱- بحار، ج ۴۴، ص ۲۸۳.

۱۲- وسائل، ج ۱۴، ص ۵۰۴.

۱۳- «أشهد انک قد اقامت الصلاة»

۱۴- مفاتیح، ص ۷۶۰.

۱۵- رساله‌های عملیه.

۱۶- مفاتیح، ص ۷۶۰.

۱۷- به مفاتیح مراجعه شود.

۱۸- وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۵۹۳.

۱۹- همان.

۲۰- سفینه البحار، ج ۲، ص ۱۹۶.

۲۱- بحار، ج ۴۵، ص ۲۵۷؛ الغدير، ج ۲، ص ۱۹۲.

۲۲- ماساه الحسين، الخطيب الكاشي، ص ۱۵۱، چاپ منشورات رضی.

۲۳- مفاتیح، ص ۵۲۴ و ۸۳۰.

۲۴- بحار، ج ۴۵، ص ۲۵۷.

۲۵- سفینه البحار، ج ۲، ص ۱۹۶.

۲۶- مفاتیح، ص ۵۲۵.

۲۷- همان، ص ۵۲۶.

۲۸- مفاتیح الجنان، ص ۵۲۷.

۲۹- همان.

۳۰- همان.

شخصیت زینب کبری

این بانوی قهرمان در سال ۵ هجری در مدینه از مادری چون زهراء ۳ و پدری چون علی ۷ متولد شد. پیغمبر اکرم ۶ نام او را از طرف خداوند، زینب نهاد. بعد فرمود:

«حاضرین به غائبین برسانند که حرمت این دختر را نگه دارند. زیرا او همانند خدیجه کبری است.»

هنگامی که سلمان برای تبریک ولادت زینب به خانه علی رفت، دید که علی ساکت و ناراحت است. وقتی علت را پرسید، علی داستان کربلا را برای او تعریف نمود.

آمده است که در هنگام گریهٔ زینب در طفولیت، فقط در آغوش حسین آرام می‌گرفت. زهراء این قضیه را برای رسول خدا تعریف کرد. حضرت آهی کشید و به گریه افتاد و ماجرای کربلا را برای فاطمه بیان نمود.

در سنین ازدواج با عبدالله بن جعفر ازدواج نمود و شرط کرد که هرگاه حسین به سفر برود، او حق داشـته باشـد کـه هـمـسـه فر برادرش باشد.

او حضور هفت معصوم را درک کرد و خود «مادر شهید و عمه شهید و خواهر شهید و فرزند شهید» بود.

عبادت:

او آنچنان اهل عبادت بود «که حسین به او فرمود: مرا در نماز شبت فراموش نکن» و «امام سجاد فرمود: در اسارت، عمه‌ام نمازهای واجب و مستحب را ترک نکرد و گاهی از گرسنگی نماز را نداشت».

صبر:

او زنی بسیار صبور بود «وقتی در گودال قتلگاه گمشده خود را می‌بیند، می‌گوید: «اللّٰهُمَّ تَقَبَّلْ مِنّی» هَذَا الْقُرْبَانِ» بار الها این قربانی را از ما قبول بفرما.

تسلیم و رضا نگر که آن دخت بتول
در مقتل کشتگان چو فرمود نزول
شکرانه سرود کای خداوند جلیل
قربانی ما به پیشگاه تو قبول

«در مقابل ابن زیاد که به زینب گفت: دیدی خدا با برادرت چه کرد؟ فرمود: ما رأیت إلا جمیلاً من فقط زیبائی و لطف خدا را دیدم».

ای به یکرز مادر دو شهید
وی فدای دو نازنین پسرت
ای که در طول کمتر از یک روز
ماند هفتاد داغ بر جگرت

آبروی حسین بودی تو

بخدا شد حسین مفتخرت

«سهمیه آب خود را در کربلا به کودکان می داد. و در طول راه کوفه و شام، سهمیه غذای خود را به دیگران می داد.»

حجاب وعفت:

زنی بسیار عقیفه و با حجاب بود. «در مجلس ابن زیاد با دست صورت خود را پوشاند، زیرا مقنعه بر سر و صورت نداشت» «زینب در مجلس یزید خطاب به او گفت: ای فرزند آزاد شده! آیا از عدالت است که زنان و کنیزان تو با حجاب باشند، ولی دختران رسول خدا حجاب نداشته باشند.»

علم ودانش:

زینب که در دامان علم ناب و خالص الهی تربیت شده بود، عالمه و فهیمه و کنیه اش «عقیله بنی هاشم» و «صاحب الشوری» بود. وقتی در دروازه کوفه سخنرانی می کرد، راوی می گوید گویا علی ۷ بود که خطابه می خواند. در این هنگام امام سجاد ۷ به او فرمود: عمه آرام بگیر! تو عالمه هستی بدون اینکه درس خوانده باشی و فهمیده هستی بدون اینکه از کسی یاد گرفته باشی. وقتی نیزه دار در حالی که سرمقدس امام را بر نیزه زده بود، رجز می خواند که: منم صاحب قاتل کسیکه نیزه دراز داشت! منم قاتل کسیکه زینب بر او فریاد زد و فرمود: اینهارانگو! بلکه بگو: منم کشنده کسیکه در گهواره جبرئیل رشد کرد! منم قاتل کسیکه میکائیل و اسرافیل، خادم او بودند! منم قاتل کسیکه از شهادتش، عرش رحمن به لرزه درآمد!...»

«ابن عباس از زینب حدیث نقل می کرد و می گفت: حَدَّثَنِي عَقِيلُنَا زَيْنَبُ بِنْتُ عَلِيٍّ.»

رحلت:

بعد از حادثه کربلا، او در مجالس و محافل، سخنرانی می کرد و علیه حکومت وقت افشاگری می نمود. خبر به یزید رسید و او دستور تبعید زینب ۳ را به شام (و طبق روایتی به مصر) صادر کرد. زینب بعد از یکسال از حادثه کربلا، در سن ۵۶ سالگی درگذشت.

حرکت بطرف شهادت

روضة وداع حسین (ع) باقبر پیامبر:

امام حسین (ع) قبل از حرکت بطرف مکه سپس کربلا، برای وداع با رسول خدا (ص) بر سر مرقد شریف حضرت رفت و گفت: السلام علیک یا رسول الله! من حسین فرزند تو و فرزند زاده توهستم. من سبط توهستم که مرا در میان مسلمین، برای هدایت جانشین قراردادی! ای پیامبر خدا! اینک آنها مرا ضعیف شمردند و مقام و حق مرا رعایت نکردند! من این شکایت را بشما می کنم تا زمانیکه شما را ملاقات نمایم.

شب بعد نیز امام به زیارت قبر جدش رفت و فرمود: خدا یا! این قبر پیامبرت، محمد (ص) است. و من فرزند دختر پیامبرت هستم. برای من حوادثی پیش آمده است که تو خود به آنها دانائی! خدا یا! من معروف را دوست دارم و از منکر بی زارم. ای خدای ذوالجلال و صاحب کرامت! به حق این قبر و آنکه در آن است، از تو می خواهم که راهی در پیش روی من قرار دهی که مورد رضا و خوشنودی تو و رسول تو باشد. «۱»

امام در جواب اُم سلمه که خواستار منصرف شدن از سفر به عراق بود، فرمود: ای مادر! من می دانم که از روی ظلم شهید می شوم و سرم از تنم جدا می شود. به تحقیق که خداوند عزّ و جلّ مقدر کرده است که اهل بیتم آواره و فرزندانش شهید شده و یا به زنجیر اسارت کشیده شوند و آنها طلب کمک می کنند ولی کمک و فریادرسی پیدا نمی نمایند.» {سخنان امام حسین (ع) از مدینه

تا کربلا {

حضرت نامه را از منزلگاه ((حاجر)) ((۱۵۴))، از ((بطن الرمه)) برای مردم کوفه فرستادند حامل نامه، ((قیس بن مسهر صیدای)) است نامه وقتی نوشته شده که هنوز از شهادت مسلم، خبری به امام (ع) نرسیده بود سیدالشهدا (ع).

در این نامه پس از حمد و ثنای الهی می فرماید:

((نامه مسلم که حاکی از اتحاد و اتفاق و گرفتن حق ما بود، رسید، از خداوند متعال می خواهم که کارهای ما به خوبی انجام گیرد و به شما هم اجر و مزد فراوان عنایت فرماید من روز سه شنبه، هشتم ذیحجه، مصادف با روز ترویه، از مکه خارج شدم و چون فرستاده ام نزد شما آمد، در انجام کارهای خود کوشش کنید که همین روزها به شما ملحق می شوم، والسلام)).

سر نوشت قاصد.

((قیس بن مسهر)) با عجله به طرف کوفه حرکت کرد تا نامه حضرت را به مردم برساند، چون به ((قادسیه)) رسید، مواجه با مأمورین فراوان به فرماندهی ((حصین بن نمیر)) شد که راهها را کنترل و افراد را بازرسی می کنند، وقتی ((قیس)) را بازرسی بدنی کردند، نامه حضرت را پاره کرد که به دست مأمورین نیفتد، لذا او را دست بسته به نزد این زیاد آوردند.

عبیدالله: چرا نامه را پاره کردی؟.

قیس: تا از مضمون آن مطلع نشوی!

عبیدالله: نامه برای چه کسانی بود؟.

قیس: اسامی آنان را نمی دانم!

عبداللہ: اکنون کہ حاضر بہ معرفی آنان نیستی، پس بالای منبر برو واز حسین، بد گویی کن!!
(قیس)) بالای منبر رفت وگفت:.

((ایہا الناس، ان الحسین بن علی(ع) خیر خلق اللہ وابن فاطمۃ بنت رسول اللہ، انارسلہ الیکم، وقد فارقتہ بالہاجر فاجیبوہ، ثم لعن عبد اللہ بن زیاد وایاہ وصلى علی امیر المؤمنین(ع)).
(ای مردم! بہ راستی کہ حسین بن علی بہترین خلق خداوند وپسر فاطمہ دختر رسول خداوند است من فرستادہ او بہ سوی شما ہستم من در ہاجر، از او جدا شدم، پس اجابت کنید اورا سپس قیس، عبد اللہ بن زیاد وپدر اورا لعنت وبر علی(ع) دور دفرستاد)).
لذا بہ دستور ابن زیاد ((قیس)) را بالای قصر بردند واز همانجا بہ زمین انداختند و بدن شریفش، قطعہ قطعہ شد.

اطلاع امام (ع) از شہادت قیس.

حضرت، چون بہ ((عذیب ہجانات)) (ع) رسید با ((طرماح)) بر خورد وخبر شہادت قیس را دریافت کردند با شنیدن این خبر، حضرت بسیار متأثر شد:.

((فترقت عینا الحسین(ع) وقال: فمنهم من قضی نحبه ومنهم من ینظر، اللهم اجعل لنا ولہم الجنة منزلا واجمع بیننا وبینہم فی مستقر رحمک وרגائب مذخور ثواب ک)) (ع).
(اشک در چشمان حسین(ع) جاری شد وایہ شریفہ ((منہم من قضی)) را تلاوت فرمود، آنگاہ دعا کرد کہ خدایا! جایگاہ ما و آنان را بہشت قرار بده ورحمت خود را شامل ما بفرما وبیشترین پاداش را نصیب ما بگردان)).

شہادت مسلم بن عقیل(ع)

بعد از حرکت از مگہ بسوی کوفہ، در محل تبلیغہ خبر شہادت مسلم بن عقیل وهانی را بہ امام دادند. امام فرمود: **اَنَا لِلَّهِ وَآلِیْهِ رَاجِعُونَ**. آنگاہ اشک بہ صورتش جاری شد. همراهان امام نیز گریہ کردند وصدای شیون زہا ہم بگوش می رسید. سپس امام فرمود: **بعد از شہادت مسلم وهانی، دیگر زندگی گوارا نیست.**

شہادت مسلم بن عقیل(ع)

مردم کوفہ بعد از آن ہمہ استقبال از سفیر امام حسین(ع)، با تہدیدہای ابن زیاد، از اطراف مسلم پراکنده شدہ واورا تنها گذاشتند! بطوریکہ شبی بعد از نماز مغرب وعشاء، او جایی رانداشت کہ برود. لذا تنها وغریب، خستہ وتشنہ در کوچہ ہای کوفہ، بہ سکوی در خانہ ای تکیہ زدہ بود. صاحب خانہ زنی بنام طوعہ بود کہ در انتظار مراجعت پسرش بود. او وقتی مسلم را شناخت، اورا بہ خانہ برد و مسلم را اکرام نمود. اما وقتی پسر طوعہ آمد ومتوجہ حضور مسلم در خانہ شان شد، این مطلب را بہ مأمورین خبر داد وناگاہ خانہ طوعہ بہ محاصرہ مأمورین ابن زیاد درآمد.

حضرت مسلم(ع) شمشیر خود را برداشت واز خانہ بیرون آمد و بہ مأمورین حملہ نمود. عدہ ای از آنها بدست او کشتہ شدند و بہ ہر طرف حملہ می نمود، از مقابلش می گریختند.

اما وقتی از مقابلہ با مسلم عاجز شدند، نامردانہ از بالای بامها، سنگ وجوب وآتش بر حضرت می انداختند.

مدتی وضع به این منوال بود تا اینکه ابن اشعث، به مسلم امان داد و گفت: من تو را سالم به نزد ابن زیاد می برم و او قصد کشتن تو را ندارد! چون ضعف و خستگی و تشنگی بر مسلم غلبه کرده بود، بناچار ابن امان را قبول کرد و خود را تسلیم نمود و آنان او را بنزد حاکم کوفه بردند. مسلم را مقداری بر در دارالاماره نگه داشتند تا اینکه فرمود: ای منافقان بی وفا! جرعه آبی به من بدهید! یکنفر بنام مسلم بن عمرو، جواب داد: یک قطره آب بتو نمی دهیم تا از آب حمیم جهنم بیاشامی!

حضرت فرمود: مادرت به عزایت بنشیند! تو سزاوارتری از من به اینکه از آب حمیم جهنم بیاشامی! در این موقع مسلم از شدت ضعف و تشنگی به دیوار تکیه داد.

در این هنگام عمرو بن حرث به غلام خود گفت که ظرف آبی برای مسلم ببرد. وقتی ظرف آب را بدست او دادند و خواست بیاشامد، ظرف از خون دهان حضرت پُر شد. آبرو ریخت. ظرف آب دیگری را آوردند. این بار دندانهای مبارکش در ظرف افتاد. برای بار سوم آب آوردند، این دفعه نیز، ظرف پُر از خون گردید. مسلم فرمود: الحمد لله. گویا مقدر نشده که از دنیا آب بیاشامم.

او را نزد ابن زیاد بردند. وقتی وارد شد، سلام نکرد. ابن زیاد گفت: چرا سلام نکردی؟ چه سلام بکنی و چه نکنی تو را خواهم گشت! سپس شروع به اهانت کردن به اهل بیت (ع) نمود و مسلم هم جواب او را می داد. تا اینکه ابن زیاد دستور قتل مسلم را صادر کرد.

بکرین عمرو، مسلم را در حالیکه زبانش به حمد و ثناء و تقدیس و تهلیل الهی مشغول بود، به بالای دارالاماره برد. در بالای قصر، سر مسلم را جدا کرد و از پشت بام به پایین انداخت و خود لرزان و هراسان به نزد ابن زیاد بازگشت! ابن زیاد علت اضطراب و هراس او را سؤال کرد. او جواب داد: هنگامیکه سر مسلم را از بدن جدا می کردم، مرد سیاه ترسناکی را دیدم که در برابر من ایستاده بود و انگشتهای خود را به دندان می گزید!

سپس ابن زیاد دستور دستگیری و قتل هانی بن عروه را صادر کرد. او را هم کشتند و جسدش را در بازار گرداندند و سر آن دویزرگوار را به شام برای یزید فرستادند.»

روضة مسلم بن عقیل

((مسلم)) را بعد از دستگیری به مجلس ((عبیدالله)) آوردند و در حین ورود به مجلس، سلام نکرد::

((فقال له الحرسي، سلم على الامير، فقال له اسكت ويحك! ما هولي بامير)).
 ((مأمورين گفتند: به امير سلام كن، گفت: خاموش، او امير من نيست)).
 چون خبر شهادت حضرت ((مسلم بن عقيـل وهائي بن عروه)) به سيدالشهدا(ع) رسيد: ((قال الراوى: وارنـج الموضع باليـكا لقتل مسلم بن عقيـل وسمالت الدموع كل مسيل)) (U).
 ((همه يكپارچه براى مسلم گريه كردند واشك ريختند)).
 ((سيد باقر هندی)) رحمة الله عليه مى فرمايد:
 رموك من القصر اذ اوثقوك — فهل سلمت فيك من جارية.
 ((تورا دست بسته از بالای قصر پرتاب كردند، آیا جایی از بدن تو سالم ماند؟)).
 اتقضى ولم تبيك الباكيات — اما لك في المصر من نائحة.
 ((ای مسلم! آیا كشته شوى وكسى براى تو گريه نكنند؟! آیا در شهر يك نفر نبود براى تو اشك بريزد؟!)).
 لئن نقض نجبا فكم في زروود (U) — عليك العشية من صائحة (U).
 ((اگر در كوفه كسى براى تو گريه نكرد، در عوض در محل ((زروود)) كه خبرشهادت تو، به حسين(ع) رسيد، براى تو گريه كردند)).

ای خدا شب شده ومن چه كنم — يك تن واين همه دشمن چه كنم.
 كوفيان همه پيمان شكندند — چون نمك خورده نمكدان شكندند.
 صبح با من همه پيمان بستند — شب در خانه به رويم بستند.
 صبح بر دامن من چنگ زدند — شب از بام به من سنگ زدند.

شهادت دوفـرزد مسلم

ابراهيم ومحمد، دوفـرزد مسلم(ع) توانستند از زندانى كه يكسال در آن بودند، بگريزند. در راه كربلا به خانه پيرزنى پناهنده شدند. بعد از خوردن غذا، چند ركعت نماز خواندند و خوابيدند. داماد پيرزن بنام حارث، كه شخص فاسقى بود و در حادثه كربلا جزء لشكريان عمر سعد بود و با مأمورين ابن زياده همكارى داشت، شب به خانه پيرزن آمد و گفت: دو كودك زندانى فرار كرده اند و براى دستگيرى آنها هزار درهم جايزه تعيين كرده اند. او شام را خورد و خوابيد. ولى نيمه هاى شب متوجه حضور آن دو كودك شد. بالايى سر آندو آمد و آنها را بيدار كرد و گفت: شما كيستيد؟ جواب دادند: اگر راست بگوئيم، در امانيم؟ گفت: آرى! گفتند: امان خدا و رسول خدا و ذمه خدا و رسول خدا؟ گفت: آرى! گفتند: محمد بن عبدالله گواه باشد؟

گفت: آرى! گفتند: خدا بر آنچه مى گوئيم، وكيل باشد؟ گفت: آرى! گفتند: ما از خاندان پيامبرت محمديم و از زندان عبيدالله بن زياد فرار كرده ايم! گفت: از مرگ فرار كرده ايد و به مرگ گرفتار شده ايد! در اين موقع برخاست و آندو را بست! آن دو كودك مظلوم شب را باكت بسته خوابيدند.

صبح که شد، حارث به غلامش دستور داد که آن دو کودک را ببرد و در کنار فرات گردن بزند و سرشان را بیاورد! غلام، شمشیر را برداشت و آنها را بطرف فرات برد. یکی از کودکان گفت: ای سیاه! تو مانند بلال مؤذن رسول خدائی! غلام گفت: آقا، بمن دستور داده گردن شما را بزنم. شما کیستید؟ گفتند: ما از عترت پیامبرت محمدیم! از زندان ابن زیاد، از ترس کشته شدن، فرار کرده ایم و این پیرزن ما را مهمان کرد. ولی آقا، می‌خواهد ما را بکشد! در این هنگام غلام به پای آنها افتاد و بوسید و گفت: جانم قربان شما! و رویم سپر شما، ای عترت محمد مصطفی! سپس شمشیر را بطرفی انداخت و خود را به فرات انداخت!

اربابش وقتی این صحنه را دید، پسرش را خواست و شمشیر را به پسرش داد و گفت: تو سر ایندو را جدا نما! آن جوان، دو کودک را بطرف فرات برد. یکی از کودکان گفت: ای جوان! من از آتش جهنم بر جوانی تو می‌ترسم! گفت: شما کیستید؟ گفتند: از عترت پیامبر تویم! آن جوان هم شمشیر را انداخت و برپاهای آنان افتاد و بوسید. سپس خود را به فرات افکند.

حارث با دیدن این صحنه‌ها، گفت: جز خودم شخصی آنها را نکشد. شمشیر بدست گرفت و آنان را به کنار فرات برد.

وقتی چشم کودکان به شمشیر افتاد، چشمانشان پُر از اشک شد و گفتند: ای مرد! ما را به بازار ببر و بفروش! و نخواه که در قیامت، محمد (ص) دشمن تو باشد! گفت: نمی‌شود و من باید سر شما را برای ابن زیاد ببرم و جایزه بگیرم! گفتند: پس ما را نزد ابن زیاد ببر تا خودش در باره ما حکم کند! گفت: من راهی ندارم جز اینکه با خون شما به او تقرب بجویم! گفتند: ای مرد! به کودکانی ما رحم نمی‌کنی؟ گفت: خدا در دل من رحم نیافریده است! گفتند: اجازه بده چند رکعت نماز بخوانیم! گفت: اگر نماز برای شما سودی دارد، هر چه می‌خواهید نماز بخوانید!

کودکان چهار رکعت نماز خواندند و چشم به آسمان گشودند و صدا زدند: یا حی! یا حکیم! یا احکم الحاکمین! میان ما و او به حق حکم کن!

آن ظالم برخاست و ابتدا سر برادر بزرگتر را جدا نمود و در توبره انداخت! برادر کوچکتر در خون برادرش غلطید و گفت: می‌خواهم آغشته بخون برادرم، با رسول خدا ملاقات کنم. مرد گفت: باکی نیست! تو را هم به او ملحق می‌نمایم! او را هم کشت و سرش را در توبره گذاشت و بدنهایشان را در فرات انداخت و سرها را برای ابن زیاد برد.»

خواب امام حسین (ع) در راه کربلا

عقبه بن سمعان می گوید: وقتی کاروان امام حسین (ع) از منطقه

بنی مقاتل به طرف کربلا رهسپار بود، من پشت سر امام بودم. امام در پشت اسب خود چرتی زد و بیدار شد و فرمود: **اَنَا لِلَّهِ وَآئَا اِلِيهِ رَاجِعُونَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ**. و دوسه بار این جمله را فرمود. علی اکبر عرض کرد: چه شد که کلمه استرجاع را بر زبان جاری فرمودید؟ امام فرمود: فرزندم! بر بالای اسب، خوابم برد. دیدم که سواری ظاهر شد و گفت: این گروهی که می روند، مرگ بسوی آنان می آید! فهمیدم که آن شخص روح ماست که خبر از شهادت ما داد.»

ورود به کربلا

وقتی کاروان امام حسین (ع) به منطقه کربلا رسید، اسب امام بنام جواد ایستاد و هر چه امام خواست اسبش را حرکت دهد، اسب جلو نرفت. امام اسبش را عوض نمود ولی آن هم حرکت نکرد. شش اسب عوض شد ولی هیچکدام حرکت نمی کردند.

حضرت سؤال کرد: این منطقه چه نام دارد؟ عرض کردند: غاضریات! فرمود: اسم دیگری هم دارد؟ عرض کردند: آری! اینو! فرمود: غیر از این دو اسم، نام دیگری هم دارد؟ عرض کردند: شاطی الفرات! فرمود: اسم دیگری هم دارد؟

عرض کردند: بلی! **کربلا** هم می نامند! همینکه حضرت نام کربلا ۱- از مدینه تا کربلا

را شنید، فرمود: **«هِيَ وَاللّٰهُ اَرْضُ كَرْبٍ وَبَلَاءٍ! قِفُوا لَا تَبْرَحُوا! هَيْهَنَا وَاللّٰهُ مَنَاخَ رُكَابِنَا! هَيْهَنَا وَاللّٰهُ مَحْشَرُنَا وَمَنْشَرُنَا! هَيْهَنَا وَاللّٰهُ مَسْفِكُ دِمَائِنَا! هَيْهَنَا وَاللّٰهُ تَقْتُلُ رِجَالَنَا وَهَيْهَنَا وَاللّٰهُ مَحَلُّ قُبُورِنَا! وَهَيْهَنَا وَاللّٰهُ مَا وَعَدَنِي رَسُولُ اللّٰهِ (ص) وَلَا خُلْفَ لِقَوْلِهِ ثُمَّ نَزَلَ عَنْ فَرْسِهِ.»**

یعنی: بخدا قسم! زمین غم و اندوه است! اینجا محلی است که باید رحل اقامت بیافکنیم! اینجا محل فرود آمدن و محل محشور شدن ماست! اینجا محل ریخته شدن خون ماست! اینجا محل شهادت مردان ماست! اینجا جایگاه قبور ماست!

و این مکان همان مکانی است که رسول خدا (ص) بمن وعده داده است! سپس امام از اسبش پایین آمد.

گریه علی (ع) در کربلا

از شعبی نقل شده است که هنگام عزیمت امام علی (ع) به صفین، در کنار فرات به کربلا رسید. در اینجا سؤال کرد: این

زمین چه نام دارد؟ جواب دادند: کربلا! امام به گریه افتاد بطوریکه زمین از اشکش تر شد. بعد فرمود: روزی خدمت رسول خدا رفتم و حضرت را گریان دیدم. سؤال کردم: یا رسول الله! چرا گریه می کنید؟ فرمود: اکنون جبرئیل نزد من خبر داد که فرزندانم حسین در زمینی کنار فرات، بنام کربلا کشته می شود. بعد مشتی از خاک او را آورد و من بوئیدم و گریان شدم {فوائد المشاهد ۲- در کربلا چه گذشت؟}

شب عاشوراء

راوی گفت: غروب روز تاسوعاء حسین (ع) در حالیکه بر زمین نشسته بود، بخواب رفت. وقتی بیدار شد، فرمود: خواهرم! همین الان جدّم، محمّد و پدرم، علی و مادرم، فاطمه و برادرم، حسن را در خواب دیدم که همگی می گفتند: ای حسین! به همین زودی (در بعضی روایات فردا) نزد ما خواهی آمد. زینب چون این سخن را شنید، سیلی به صورت خود زد و صدا به گریه بلند کرد. حسین (ع) به او فرمود: آرام بگیر و دشمن را ملامت گوی ما نکن!

وقتی شب عاشوراء فرا رسید، امام یارانش را جمع کرد و برای آنان سخن گفت. ابتدا خدا را حمد نمود. سپس به آنان فرمود:

اما بعد! حقیقتاً من یارانی نیکوتر از شما و خاندانی بهتر از خاندان خودم سراغ ندارم. خداوند به همه شما پاداش نیک عطا فرماید. اینک تاریکی شب شمارا فرا گرفت است! شبانه هر کدام از شما دست یکی از افراد خانواده مرا بگیرد و در تاریکی شب حرکت کرده و برود که اینها جز بامن، با احدی کار ندارند. «۱»

در این موقع، حضرت ابوالفضل (ع) لب به سخن گشود و فرمود:

لا انا الله ذلک ابداً! خدا چنین روزی را نیاورد که ما شمارا تنها رها کنیم و خود بسوی شهرمان برویم!

سپس سایر بنی هاشم، هر کدام در ابراز وفاداری به امام، سخنانی گفتند.

در اینجا امام نگاهی به فرزندان عقیل کرد و فرمود: شهادت مسلم برای شما بس است. من به شما اجازه دادم که بروید.

آنان در پاسخ گفتند: در این صورت اگر از ما سؤال شود که چرادست از مولا و امام خود کشیدید، چه بگوئیم؟ نه، بخدا قسم! هیچگاه چنین کاری را انجام نمی دهیم! بلکه مال و جان و فرزندانمان را فدای تو کرده و تا آخرین مرحله، در رکاب شما می جنگیم.

مسلم بن عوسجه از یاران امام گفت: ما چگونه دست از یاری شما برداریم؟ در این صورت در پیشگاه خدا، چه عذری خواهیم داشت؟ بخدا قسم! من از تو جدا نمی شوم تا با نیزه خود، سینه دشمنان را بشکافم و تا شمشیر در دست من است با آنان می جنگم و اگر هیچ سلاحی نداشتم، با سنگ و کلوخ به جنگشان می روم، تا جان به جان آفرین تسلیم کنم!

سعد بن عبدالله به امام عرض کرد: بخدا قسم! ما دست از یاری

تو بر نمی داریم تا در پیشگاه خدا ثابت کنیم که حق پیامبر را در باره تو مراعات نمودیم! بخدا قسم! اگر بدانم که هفتاد بار کشته می شوم و بدنم را آتش زده و خاکسترم را زنده می نمایند، باز هم هرگز دست از یاری تو بر نمی دارم و پس از هربار زنده شدن، به یاریت می شتابم. در صورتی که می دانم، مرگ بیش از یکبار نیست و پس از آن نعمتهای بی پایان خداوند است.

زهیر بن قین چنین گفت: یا بن رسول الله! بخدا قسم! دوست دارم که در راه حمایتت، هزار بار کشته باز زنده و دوباره کشته بشوم و باز آرزو دارم که با کشته شدن من، شما یا یکی از این جوانان بنی هاشم، از مرگ نجات می یافتید!

امام در جواب آنها فرمود: **جزاکم الله خیراً! انی غداً اقتل و کلکم تقتلون!** خدا به شما پاداش خیر دهد! من فردا شهید می شوم و همه شما نیز کشته می شوید!

طبق نقل امام سجاد (ع) در این موقع، قاسم بن حسن عرض کرد: من هم جزء شهداء هستم؟ امام بر او رقت کرد و فرمود: پسر جانم! مرگ در نظر تو چگونه است؟ گفت: از غسل شیرینتر!

امام فرمود: آری! بخدا قسم! عمومیت به قربانت! تو هم یکی از آن مردانی هستی که پس از آنکه سخت گرفتار شوی، به شهادت می رسی.»

شب عاشوراء، امام با چند نفر در خیمه نشسته بود. غلام امام مشغول پاک کردن شمشیر حضرت بود. در این موقع امام آیات و اشعاری را در زیر لب زمزمه می کرد که مضمونش این بوده است: ای دنیا! ف بر دوستی تو! که صبحگاهان و عصرگاهان، چقدر از دوستان و خواهانت را به کشتن می دهی! ولی باز هم قناعت نمی ورزی! همانا کارها به خدای بزرگ محول است و هر زنده ای سالک این راه می باشد.

امام سجاد (ع) می گوید: من از این اشعار به هدف پدرم که اعلان خبر مرگ و شهادت خود بود، پی بردم و چشمانم پر از اشک شد. ولی از گریه خودداری کردم. اما عمه ام زینب (س) که در کنار بستر من نشسته بود، با شنیدن این اشعار و با متفرق شدن یاران امام، خود را به خیمه، آن حضرت رساند و گفت: وای بر من! ای کاش مرده بودم و چنین روزی را نمی دیدم. ای یادگار گذشتگانم! ای پناه بازماندگانم! گویا همه عزیزانم را امروز از دست داده ام و این پیشامد، مصیبت پدرم علی (ع) و مادرم زهراء (س) و برادرم حسن (ع) را زنده کرد.

امام حسین (ع) او را دلدارای داد و به صبر و شکیبائی دعوت نمود و چنین فرمود: خواهر! راه صبر و شکیبائی را در پیش بگیر و بدان که همه می میرند و آنان که در آسمانها هستند نیز زنده نمی مانند. همه موجودات از بین رفتنی هستند مگر خدای بزرگ که دنیا را با قدرت خویش آفریده است و همه مردم را در قیامت، زنده خواهد نمود. و اوست خدای یکتا! پدر و مادرم و برادرم حسن (ع) بهتر از من بودند ولی همه به سرای باقی شتافتند و من و همه مسلمانها باید از رسول خدا (ص) پیروی کنیم که او نیز به جهان باقی شتافت.

سپس فرمود: خواهرم ام کلثوم! فاطمه! رباب! پس از مرگ من، گریبان چاک نکنید و سیلی بصورت نزنید و سخنی که شایسته نیست، بر زبان جاری ننمائید. «سخنان امام حسین (ع) از مدینه تا کربلا» در شب عاشوراء، از خیمه امام حسین (ع) صدایی مانند صدای زنبور عسل، بگوش می رسید. عده ای در رکوع و عده ای در سجود و عده ای در حال قرائت قرآن و عده ای هم به استغفار و دعا و مناجات، مشغول بودند.

در هنگام سحر، امام سر ببالین نهاد و چرتی زد و بیدار شد و فرمود: می دانید اکنون چه در خواب دیدم؟ عرض کردند: یا بن رسول الله! چه خوابی دیدید؟ فرمود: خواب دیدم که سگهایی بر من حمله

کردند و می خواستند مرا بدرند! سگ ابلغی در میان آنها بود که بیشتر از بقیه بر من حمله می نمود! سپس جدّم رسول خدا(ص) را باجمعی از اصحابش دیدم که بمن فرمود:
پسر جانم! توشه‌ی آل محمدی! و اهل آسمانها و ملاّ اعلیٰ! بتو
مژده می جویند و باید امشب افطار، نزد ماباشی! بشتاب و تأخیر مکن!...
این را در خواب دیدم و کار من آماده شده است و کوچ من از این دنیا، نزدیک است و شکی در آن
نیست {در کربلا چه گذشت؟}

توبه حرّ

در روز عاشوراء، وقتی حرّ ندای امام را شنید که می فرماید:

أَمَّا مِنْ مَغِيْثٍ يَغِيْثُنَا لَوْجِهَ اللهِ؟ أَمَّا مِنْ ذَابٍ يَذِبُ عَنْ حَرَمِ رَسُوْلِ اللهِ؟ آیا فریادرسی
هست که برای خدا بفریاد ما برسد؟

آیا دفاع کننده‌ای است که از حرم رسول خدا(ص) دفاع نماید؟

حر با شنیدن این نداء، از خواب غفلت بیدار شد و نزد عمر بن سعد رفت و گفت: آیا با حسین(ع) می
جنگی؟ جواب داد: آری! والله جنگی می کنم که آسانترین آن، جدا شدن سرها و قلم شدن دستها است!
حرّ وقتی این مطلب را دانست، از لشکر فاصله گرفت و بطرف خیمه گاه امام حرکت کرد. همینکه
نزدیک امام شد، دستهارا بر سر نهاد و گفت: خدایا! من بسوی تو توبه می کنم و از اینکه ترس در دل
اولیاء و فرزندان اولیاء و فرزندان پیامبرت انداختم، مرا عفو نما! بعد سپر خود را واژگون نمود
و نزدیک امام شد و سلام کرد. بیه حضرت عرضه داشت: ای فرزند رسول خدا! فدای تو شوم! منم آن
شخصیکه راه بر شما بستم و شما را به این بلا انداختم! هرگز گمان نمی کردم که این مردم، با تو چنین
کنند و سخن شمارا رد نمایند! بخدا قسم! اگر این را می دانستم، هرگز آنچه را کردم، انجام نمی
دادم. اکنون

پشیمانم و بسوی خدا توبه می کنم! آیا توبه من قبول می شود؟

امام فرمود: آری! خداوند از تو می پذیرد و تو را می بخشد! اکنون فرود آی و یاسای! حرّ
عرض کرد: اگر من در راه شماسواره جنگ کنم، بهتر است از آنکه پیاده شوم! زیرا آخر کار من به
پیاده شدن خواهد کشید!

امام فرمود: خداتورا رحمت کند! آنچه می خواهی انجام بده!
حرّ برگشت و برای لشگر عمر بن سعد، سخنرانی نمود و آنها را سرزنش نمود! سپس او و فرزندش
مشغول جنگ با آنان شدند تا بشهادت رسیدند. امام بر بالین حرّ رفتند و فرمودند:
مادرت، خوب نامی برای تو گذاشت که تودر دنیا حرّ (آزاده) و در آخرت نیز حرّ هستی! { منتهی
الامال }

نماز ظهر عاشوراء

در هنگام ظهر عاشوراء، ابو ثمامه صیداوی به امام عرض کرد:
ای ابا عبدالله! جانم بفدایت! همانا می بینم که این قوم، به جنگ با تو نزدیک گشته اند! سوگند
بخدا! شما بشهادت نرسی تا من قبل از شما بشهادت برسم و بخون خود غلطان باشم! اولی دوست دارم
که این نماز ظهر را با شما بخوانم، سپس خدای خویش را ملاقات کنم.
امام نگاهی به آسمان کرد و فرمود: نماز را یاد کردی! خداتورا از نماز گزاران قرار دهد! آری اینک
وقت نماز است. سپس امام فرمود: از این قوم بخواهید تا دست از جنگ بردارد تا ما نماز بخوانیم.
حصین بن نمیر از فرماندهان دشمن وقتی این مطلب را شنید، فریاد زد: نماز شما مقبول درگاه خدا
نیست! حبیب بن مظاهر در جوابش گفت: ای حمار غدار! نماز پسر رسول خدا (ص) قبول نمی شود
و از تو قبول می گردد؟ سپس با حصین درگیر شد و نزدیک بود که حصین را بکشد ولی او، یارانش
را به کمک خواست و آنان به کمکش آمدن و با حبیب مشغول جنگ شدند حبیب پس از کشتن
تعدادی از لشگر عمر سعد، بشهادت رسید! امام با کشته شدن حبیب دچار شکستگی شد و فرمود
ای حبیب! همانا تو مردی صاحب فض بودی و در یکشب قرآن ختم می کردی! { منتهی الامال }
غلام حضرت بنام جوْن، اجازه جنگ با لشگردشمن را خواست
امام فرمود: تو همراه ما بودی تا سلامت باشی! حال که اینجامحل جنگ و کشته شدن، شده
است، اجازه داری تا سلامت برگردی! او جواب داد: یا بن رسول الله! من در ایام سلامت کاسه لیس شما
بوده ام، امروز که روز سختی و شدّت است، شمارا رها کنم؟ بخدا قسم! بوی من بد و پوستم سیاه
و حسیم زشت است! می خواهم بشرف شهادت نائل گردم تا بویم خوش، حسیم نیکو و رویم سفید
گردد.

امام به او اجازه داد. او مشغول جنگ شد تا اینکه به حالت شهادت افتاد. امام بر بالین او حاضر شدند و فرمودند: خدا یا اروی جون را سفید و بویش را نیکو و او را با ابرار محشور کن و میان او و محمد و آل محمد پیوند قرار بده! { منتهی الامال }

پسر ابودجانه انصاری که پدرش بشهادت رسیده بود، خدمت امام آمد و اجازه نبرد خواست! حضرت فرمود: شاید مادرت راضی نباشد؟ نو جوان عرض کرد: پدر و مادرم فدایت باد! مادرم بمن دستور داده است، که به مبارزه با دشمنان شما بروم! امام اجازه فرمود و او بمیدان رفت و این رجز را می خواند:

امیری حسین ونعم الامیر سرور فؤاد البشیر النذیر

علی و فاطمه والداه فهل تعلمون له من نظیر؟

له طلعه مثل شمس الضحیٰ له غره مثل بدر منیر یعنی: «مولایم حسین (ع) است و او بهترین سرور است. او باعث خوشحالی دل پیامبر بود! علی (ع) و فاطمه (س) پدر و مادر او هستند. آیا شما مانند او را پیدا می کنید؟

صورت حسین (ع) مثل خورشید درخشان و ماه نورانی است.»

سپس مشغول کارزار شد تا بشهادت رسید. دشمن سر او را جدا کرد و بطرف خیمه گاه امام انداخت. مادرش سر فرزندش را برداشت و به سینه چسباند و گفت: احسنت ای پسر کم! ای شادمانی دل من! ای روشنائی چشم! سپس سر را بسوی مردی از سپاه دشمن انداخت و او را بهلاکت رساند. آنگاه عمود خیمه ای را برداشت و به دشمن حمله کرد، در حالیکه این رجز را می خواند:

انا عجوز سیدی ضعیفه خاویه بالیه نحیفه

اضربکم بضربه عنیفه دون بنی فاطمه الشریفه یعنی: «من پیرزنی ضعیف و لاغر و پیر هستم! مادر راه فاطمه (س) بشما ضربت سختی می زنم.»

او دوتن را کشت. سپس امام دستور داد که برگردد و در حق او دعا نمود. «منتهی الامال»

زهیر،

محبوب و مقصودش، لحظه ای کوتاهی نورزید. ابو محنف می نویسد: پس از شهادت حبیب، بار دیگر آتش جنگ بالا گرفت. زهیر بن قین همراه حر وارد میدان شد. آن دو نبردی سخت کردند. هرگاه دشمن اطراف یکی را می گرفت، دیگری به

یاری اش می‌شتافت و نجاتش می‌داد تا اینکه حربه شهادت رسید. آنگاه که نماز خوف به امامت ابی عبد الله (ع) خوانده شد، زهیر بار دیگر به میدان آمد و نبردی سخت آغاز کرد؛

نبردی که مانند آن دیده یا شنیده نشده بود. او همچنان که بردشمن حمله می‌کرد، چنین رجز می‌خواند:

«انا زهیر و انا ابن القین»
«آذودکم بالسیف عن حسین»

من زهیرم و فرزند قین هستم و با شمشیر خود شما را از حسین (ع) دور می‌سازم.

سپس به طرف امام باز گشت و چون در مقابل امام قرار گرفت، چنین گفت:

فدتک نفسی هادیا مهدیا
اليوم القی جدک النبی
و حسنا و المرتضی علیا
و ذا الجناحین الشهد حیا

جانم فدایت باد که هدایت یافت و هدایت گردید. امروز جدت پیامبر را ملاقات می‌کنم، همچنین برادرت حسن و پدرت علی مرتضی و آن شهید زنده‌ای را که خداوند دو بال به او بخشید، ملاقات خواهم کرد.

گویا زهیر با این جملات با امام وداع کرد و بار دیگر رهسپار میدان نبرد شد. او همچنان به پیکار ادامه داد تا اینکه کثیر بن عبد الله شعبی و مهاجر بن اوس بر وی حمله بردند و او را به شهادت رساندند.^(۱۸)

حضور امام بر بالین زهیر

ابن شهر آشوب می‌نویسد: پس از شهادت زهیر، امام حسین (ع) بر بالین وی آمد و چنین فرمود: «لا یبعدنک یا زهیر و لعن الله قاتلیک لعن الذین مسخوا قرده و خنازیر». ای زهیر، خداوند تو را از رحمتش دور نگرداند و قاتلات را لعنت کند؛ شبیه آن لعنتی که مسخ‌شدگان به شکل بوزینه‌گان و خوکان را فرا گرفت.^(۱۹)

حبیب کارراز سخت‌با دشمن کرد و مردانه با کوفیان جنگید، مردی از بنی تمیم به نام (بدیل بن صرکم) بر وی حمله‌ور شد و شخص دیگری به یاری بدیل شتافت. همین که خواست از زمین برخیزد، حصین بن تمیم ضربه دیگری با شمشیر به سر حبیب وارد ساخت و مردتمیمی بلافاصله سر حبیب را از بدنش جدا کرد، حصین رو به مردتمیمی کرد و گفت: من هم در کشتن حبیب شریکم، او گفت: بخدا سوگند جز من کسی او را نکشته است، سر حبیب را به من بسپار تا به گردن اسیم بیاویزم تا مردم بدانند در قتل حبیب شریکم.^(۲۰)

از چگونگی کشته شدن حبیب چنین استفاده می‌شود که به شهادت‌رساندن وی امتیاز بزرگی برای دشمن به حساب می‌آمد، و نیروهای دشمن اصرار می‌ورزیدند که خود را قاتل حبیب معرفی کنند تا نزد مردمان افتخاری کسب نمایند. یا به جوایزی دست یابند.

امام حسین(ع) و شهادت حبیب

هنگامی که حبیب شربت شهادت نوشید و در رکاب حبیبش به دیدار خدا شتافت، سرور آزادگان شتابان بر بالین وی حاضر شد و فرمود:

«عند الله احتسب نفسی و حماه اصحابی»^(۲۱) خودم و اصحاب با وفایم را به حساب خدا می گذارم.

مرحوم ابن طاووس نقل می کند که آن حضرت فرمود: «لله درک» یا حبیب مردی با فضیلت بودی که در یک شب قرآن را ختم می کردی.^(۲۲) مرحوم مامقانی می گوید: سن مبارک حبیب هنگام شهادت هفتاد و پنج سال بود.^(۲۳)

بربر بن خضیر

هنگام مباحله نماینده دو مذهب در برابر یکدیگر قرار می گیرند و از خدای دانا و توانا می خواهند آن که کیش باطل هلاک سازد تا مذهب حق روشن شود. این سنت مقدس مباحله نام دارد. نمونه ای روشن از مباحله در شهادتگاه کربلا به دست بربر اجرا گردید.

بامداد روز عاشورا یکی از دشمنان به نام یزید بن معقل به کارزار آمد و صدا زد: ای بربر بن خضیر، رفتار خدا را با خود چگونه می بینی؟

بربر گفت: به خدا خوب است؛ ولی بر تو بد.

- دروغ گفتی، در گذشته دروغگو نبودی. به یاد داری که در کوچه بنی دودان حرف از عثمان می زدی؛ معاویه را گمراه و گمراه کننده می دانستی و علی بن ابی طالب(ع) را امام بر حق؟

- آری، شهادت می دهم این عقیده من است.

- گواهی می دهم که تو از گمراهانی.

- آیا حاضری مباحله کنیم، لعنت خدا را بر دروغگو بخواهیم؛ بخواهیم آن که به حق است گمراه را بکشد و سپس مبارزه کنیم؟

در این هنگام، هر دو پیشاپیش لشکر کوفه دست به دعا برداشتند و سپس آماده مبارزه شدند.

بعد از زد و خوردی سبک، یزید با ضربت سنگین بربر به زمین افتاد. شمشیر به مغزش اصابت کرد و نقش بر زمین شد.

نقطه اوج

روی مبارک و پیشانی نورانی اش از دور جلوه می کرد. آثار عبادت و در عین حال خشم در راه خدا در چهره اش نمایان بود. در حالی که رجز می خواند، به مبارزه ادامه داد:

انا بربر و ابی خضیر

اضربکم و لا اری من ضیر

يعرف فينا الخير اهل الخير

كذاك فعل الخير من بربر

من بربر فرزند خضیر هستم

به شما زیان می رسانم ولی زیان نمی بینم

اهل خیر و شرف خیر مرا می شناسند

این چنین عمل نیک من، معروف است.

همچنان مبارز می طلبید. به هر طرف که می چرخید، لشکر فراری می کرد. با این که کهنسال بود، چند تن را کشت و به هلاکت رساند. پیوسته فریاد می زد: جلو بیایید. ای کشنده مؤمنان، نزدیک شوید ای کشنده فرزندان مجاهدان بدر،

نزدیک شوید ای کشنده فرزندان رسول خدا(ص)

در این هنگام؛ رضی بن منقذ عبدی به او حمله برد. مدتی با هم درگیر شدند. بربر او را به زمین زد و بر سینه‌اش نشست. عبدی مایوس از مبارزه فریاد زد و کمک طلبید. کعب از دی از پشت یا نیزه و شمشیر به بربر حمله برد. نیزه به اعماق پیکرش فرو رفت و بدین ترتیب، روان پاکش به سوی معبود پرواز کرد.

شهادت علی اکبر(ع)

علی اکبر خدمت حضرت آمد و اجازه میدان رفتن خواست. امام به او اجازه داد. علی اکبر بطرف میدان حرکت کرد.

در این هنگام امام نگاه مأیوسانه ای به او کرد و به گریه افتاد. و مُحاسن شریفش را بطرف آسمان بلند کرد و فرمود: خدایا!

گواه باش! که بر این قوم، شخصی به مبارزه آنان می رود، که در شکل و اخلاق و سخن گفتن، شبیه ترین مردم به رسول تو بود. و ماهر وقت بدیدار پیامبرت، مشتاق می شدیم، بصورت این جوان نگاه می کردیم. خدایا! برکات زمین را از این قوم بگیر و آنان را متفرق و پراکنده ساز و حُکام را از اینان هرگز راضی مگردان! زیرا اینان ما را دعوت کردند که ما را یاری کنند، ولی وقتی ما اجابت کردیم، با ما دشمنی کردند و بر روی ما شمشیر کشیده‌اند! سپس امام بر عمر سعد صیحه زد و فرمود: خداوند نسل تو را قطع کند، و امر تو را مبارک نکند و بعد از من، شخصی را بر تو مسلط کند که تو را در بستر بکشد! زیرا رَحِم مرا قطع کردی و قرابت مرا با رسول الله رعایت نمودی! سپس این آیه را تلاوت نمود: **ان الله اصطفى آدم ونوحاً وآل ابراهيم وآل عمران على العالمين. ذرية بعضها من بعض والله سميع عليم.** «آل عمران ۳۳» یعنی: خداوند برگزید، آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر اهل عالم بعضی از اینها از نسل بعضی دیگر هستند. و خدا شنوا و بسیار دانا است.

علی اکبر بر صفوف دشمن حمله می کرد و از آنان می کشت بطوریکه صدای ضجّه و شیون از آنان بلند شد! رجز علی اکبر این بود:

انا علی بن الحسین بن علی نحن وبيت الله اولی بالنبی

اضربکم بالسيف حتی یثنتی ضرب غلام هاشمی علوی

ولا يزال اليوم احمى' عن ابى تالله لا يحكم فينا ابن الدعى يعنى: منم على، پسر حسين بن على
و سوكند به كعبه! ما اولى' به پيامبر هستيم.

واين شمشير را آنچنان بر شما مى زنم، تا درهم پيچد مانند شمشير زدن جوان هاشمى!

و هميشه حامى پدرم هستم و بخدا قسم! نايد فرزند اين فرومايه بر ما حكومت كند.

اما حرارت آفتاب و سنگينى اسلحه و تشنگى، على اكبر را ناراحت كرده بود. لذا بسوى امام برگشت
و عرض كرد: اى پدر! تشنگى مرا كشت! و سنگينى اسلحه مرا اذيت مى كند! آيا ممكن است بامقدارى
آب مرا سيراب كنى تا در جنگ قوت يابم؟

امام در حاليكه اشك از چشمانش سرازير بود، فرمود: اى پسر كم! زبانت را در دهان من بگذار! سپس
انگشتر خود را به او داد و فرمود: اين را در دهانت قرار بده و به جهاد با دشمنان برگرد كه من اميدوارم
كه عصر نشده از دست جدت رسول الله (ص) با آبى سيراب شوى كه بعد از آن تشنگى نخواهد
بود!

على اكبر برگشت و خود را به صفوف دشمن زد و از آنان مى كشت. تا اينكه مره بن منقذ، ضربتى بر
فرق على اكبر زد كه فرقش شكافته شد. على اكبر دست در گردن اسب كرد و عنان را رها نمود. اسب
او را ميان لشگر دشمن از اين سو به آن سومی

برد! و هر شخصى كه به على اكبر بر مى خورد، ضربتى بر او وارد مى نمود. تا اينكه بدنش پاره پاره
شد. وقتى از اسب بر زمين افتاد، صدا زد: يا ابتاه! هذا جدى رسول الله! قد سقانى بكأسه الاوفى' شربه
لا ظمأ بعدها ابداً و هو يقول: العجل العجل! فان لك كأساً مذخورة حتى تشربها الساعة! يعنى: اى پدر اين
جدم رسول خدا است كه مرا با شربتى كه بعد از آن تشنگى نيست، سيراب نمود و مى فرمايد! اى
حسين! عجله نما! عجله نما! كه ظرف شربتى برايت آماده نموده ام كه در اين ساعت بنوشى.

امام حسين (ع) با شنيدن صداى على اكبر، حركت كرد و خود را بر بالين او رساند. وقتى نگاهش به
بدن پاره پاره او افتاد، خم شد

و صورت بر صورت او گذاشت و فرمود: خدا بگذرد مردمى را كه تو را كشتند! چقدر جرعت دارند
كه از خدا و رسول، ترسيدند و پرده حرمت پيامبر را چاك زدند! سپس اشك از چشمانش سرازير
شد و فرمود: على الدنيا بعدك العفا! بعد از تو خاك بر سر دنيا باد!

در این موقع حضرت زینب(س) از سراپرده بیرون آمد و با حال اضطراب و سرعت، بسوی بدن علی اکبر رفت و ندبه می کرد! تا اینکه خود را به بدن او رساند و خود را روی علی اکبر انداخت. امام، خواهر را از روی بدن فرزند خود، بلند کرد و به خیمه اش برگرداند و روبه جوانان بنی هاشم کرد و فرمود: برادر خود را بردارید!

جوانان بنی هاشم! جسد نازنین علی اکبر را بر داشتند و در خیمه ای که در مقابل آن می جنگیدند، گذاشتند. «۱»

روئای عجیب

((مرحوم سید ضیاءالدین دری از وعاظ بیست سال قبل تهران، در سال آخر عمرشان، در شب هشتم یا نهم محرم، جوانی پایین منبر از ایشان سؤال می کند که مقصود از این شعر حافظ چیست؟
 مرید پیر مغانم زمن مرنج ای شیخ! — چرا که وعده تو کردی و او بجا آورد.
 ایشان در پاسخ می فرماید: مراد از ((شیخ)) حضرت آدم(ع) است که وعده نخوردن گندم را داد ولی عمل نکرد و مراد از ((پیر مغان))، امیر المؤمنین(ع) است که به وعده عمل کرد و در تمام عمر، نان گندم نخورد.
 ((مرحوم دری)) برای سال آینده برای همان مجلس دعوت می شوند، ولی عمرشان کفاف نمی دهد، در ماه محرم، دقیقاً در همان شب به خواب آن جوان می آید و می گوید سال قبل این سؤال را از من پرسیدی و من جوابی دادم، ولی چون به این عالم آمدم، معنای شعر این طور کشف شد که مراد از ((شیخ))، حضرت ابراهیم(ع) و منظور از ((پیر مغان))، سید الشهدا(ع) و مراد از ((وعده))، ذبح فرزند است که حضرت ابراهیم وفای به امر کرد، ولی سید الشهدا(ع) حقیقت و فارا در کربلا در مورد حضرت علی اکبر(ع).
 انجام داد(۱).))

شهادت قاسم بن حسن(ع)

قاسم به عزم جهاد، برای اجازه خدمت امام آمد. حضرت چون چشمش به قاسم افتاد که آماده رفتن به میدان است، بی توان شد و دست به گردن او انداخت و در آغوشش گرفت و هر دو آنقدر گریستند که بحالت بیهوشی افتادند.

وقتی بهوش آمدند، قاسم با التماس درخواست اجازه می کرد ولی امام قبول نمی فرمود. تا اینکه قاسم آنقدر دست و پای امام را بوسید تا اجازه گرفت. پس به میدان آمد و در حالیکه اشکش جاری بود، این رجز را می خواند:

ان تنکرونی فانا ابن الحسن سبط النبی المصطفیٰ المؤمن

هذا حسین کالاسیر المرتهن بین أناس لاسقوا صوب المزن پس کارزار سختی کرد و با آن سن کمش، سی و پنج تن را کشت!

اما عمرو بن سعد ازدی به قاسم حمله کرد و ضربتی بر فرقش وارد کرد که سر او شکافته شد. قاسم به صورت بر زمین افتاد و فریاد زد: یا عمّا!

همینکه صدای قاسم بگوش امام رسید، حرکت کرد و مانند شیر بر لشکر دشمن حمله نمود و خود را به قاسم در حالیکه ساعات آخر عمر او بود، رساند. امام مشاهده کرد که قاسم از شدت درد، پاهای خود را بر زمین می سایید. حضرت فرمود: قَسَمَ بِخِدا! که بر عمومیت سخت است که او را برای کمک بطلبی ولی او نتواند اجابت کند! و اگر اجابت کند، نتواند کمک کند! و اگر کمک کند، تو را سودی نبخشد! از رحمت خدا دور باشند جماعتی که تو را کشتند.

آنگاه قاسم را از روی خاک بلند کرد و در آغوش خود کشید و سینه او را به سینه خود چسباند. سپس در حالیکه پاهای قاسم بر زمین کشیده می شد، او را بسوی خیمه گاه برد و در کنار پسرش، علی اکبر گذاشت. { منتهی الامال }

شهادت حضرت ابوالفضل (ع)

قمر بنی هاشم (ع) در روز عاشورا، مکرر به خدمت امام حسین (ع) شرفیاب می شد و اجازه میدان رفتن می خواست ولی بمناسبت شهادت و شجاعت و پرچمداری وی، امام به او اجازه نمی داد و هر بار از تصمیمش، منصرف می ساخت و می فرمود: **انت صاحب لوائی!** تو پرچمدار من هستی!

اما وقتی همه یاران امام بشهادت رسیدند، ابوالفضل (ع) برای چندمین بار از امام اجازه خواست. امام هم موافقت کرد و فرمود: حال که تصمیم به جنگ گرفته ای، مقداری آب تهیه نما!

عباس (ع) حرکت نمود و پس از درهم ریختن صفوف دشمن، وارد فرات شد. وقتی مشک را پُر کرد و خواست خود نیز بیاشامد، مشتش را پُر از آب کرد و به نزدیک لبان خشک شده اش رساند. اما بلافاصله آب را به فرات ریخت و این چنین خود را مورد خطاب قرارداد:

یا نفس من بعد الحسین هونی و بعده لا کنت اَنْ تَکونی

هذا الحسین وارد المنون و تشرین بارد العین

تالله ما هذا فعال دینی یعنی: «ای نفس! بعد از حسین (ع) ذلت بر تو باد! و پس از وی زنده نباشی اگر چه حیات را خواهانی!

اینک حسین(ع) وارد میدان جنگ شده و آنوقت تو آب گوارامی نوشی؟ بخدا سوگند! دین من همچو اجازه ای بمن نمی دهد.»

وقتی بامشک پُر بسوی خیمه ها بر می گشت و خود را در مقابل سیل خروشان دشمن دید فرمود:

لأرهب الموت اذالموت ذقا حتی اوارى فى المصاليب لقى'

نفسى لسبط المصطفى' الطهروقى' ائى انا العباس اغدو بالسقا

ولا اخاف الشرّ يوم الملتقى' یعنی: «آنگاه که صدای مرگ بگوשמ رسد، از مرگ نمی هراسم! تا آنجا که بدنم در میدان جنگ زیر شمشیرها پنهان شود.

جان من فدای فرزند پاک مصطفی' باد! منم عباس که این مشک را بسوی خیمه ها می برم.

ودراین روز جنگ، ترسی از مرگ ندارم.»

عباس در حال برگشت به خیمه ها بود که ناگهان بطور ناچوانمردانه مورد حمله زید بن رقاد که در پشت نخلی کمین کرده بود، واقع شد و در این حمله، دست راست حضرت جدا شد. اما فرزند حیدر

کرار چون از دست راست مأیوس شد، چنین رجز خواند:

والله ان قطعتم يمينى ائى اُحامى ابدأ عن دينى

وعن امام صادق اليقين نجل النبى الطاهر الامين

یعنی: «بخدا قسم! اگر دست راستم را قطع نمودید، ولی من دست از حمایت دینم بر نمی دارم.

و از امامم که در ایمانش صادق است، و فرزند پیامبر امین است، حمایت می کنم.»

در این هنگام شخص دیگری بنام حکیم بن طفیل، از کمینگاه بیرون آمد و با حمله ای، دست چپ حضرت را قطع نمود.

از طرف دشمن تیرها مانند باران بسوی آن حضرت سرازیر شد. تیری به مشک و تیری هم به سینه عباس، اصابت کرد.

یکی دیگر از افراد دشمن، عمود آهنین بفرقش کوبید که از اسب بر زمین افتاد.

طبق نقلی در این موقع، ابو الفضل(ع) صدازد: **يا اِخاه! ادرك اِخاك!** برادر! برادرت را دریاب!

امام خود را بر بالین او رساند و چون بدن بدون دست و خونین عباس را مشاهده کرد، دستهایش را بر کمر گرفت و فرمود:

الان انكسر ظهري وانقطع رجائي وقتل حيلتي!

الان کرم شکست! اوامید شد! و راه نجات بسته گردید! {سخنان امام حسین (ع) از مدینه تا کربلا و منتهی الامال}

عشاق چون بدرگه معشوق رو کنند — از آب دیدگان تن خود شستشو کنند.
قربان عاشقی که شهیدان کوی عشق — در روز حشر رتبه او آرزو کنند.
عباس نامدار که شاهان روزگار — از خاک کوی او طلب آبرو کنند.
بی دست ماند و داد خدا دست خود به او — آنانکه منکرند بگو رویه رو کنند.
گر دست او نه دست خدائی است پس چرا — از شاه تا گدا همه رو سوی او کنند.
در گاه او که درگه باب الحوائج است — باب الحوائجش همه جا گفتگو کنند.

حضرت عباس (ع) چون بر زمین افتاد: ((نادی باعلی صوته: ادرکنی یا اخی، فانقض علیه ابو عبدالله کالصقر فراه مقطوع الیمین والیسار، مرضوخ الجبین، مشکوک العین بسهم مرثا بالجراحة فوقف علیه منحنیا وجلس عند راسه یبکی حتی فاضت نفسه)) (۱).

شهادت علی اصغر (ع)

چون حضرت، یارانش را از دست داد، خود آماده رفتن به میدان شد. برای وداع به طرف خیمه ها رفت و صدازد: **ای سکنه! ای فاطمه! ای زینب! ای ام کلثوم! خدا حافظ!**

سکنه عرض کرد: ای پدر! آیا تسلیم مرگ شده ای؟ فرمود: چگونه تسلیم مرگ نشود، کسیکه یاور و معینی ندارد؟ سکنه گفت: پس ما را به حرم جدمان باز گردان! امام فرمود: **هیها! اگر صیاد، مرغ قطا را آرام می گذاشت، او می خوابید!**

در این موقع، زنها صدا بگیریه بلند کردند. حضرت آنها را ساکت کرد و خود عازم میدان شد.

امام سجاد (ع) چون پدر را تنها وی یاور دید، با آنکه از ضعف و ناتوانی، قدرت برداشتن شمشیر را نداشت، راه میدان پیش گرفت! ام کلثوم بادییدن این صحنه صدازد: ای نور دیده! برگرد! امام سجاد (ع) فرمود: ای عمه! دست از من بردار و بگذار تا پیش روی فرزند پیامبر، جهاد کنم. حضرت سید الشهداء (ع) به

ام کلثوم فرمود: جلو او را بگیر تا کشته نشود و زمین از نسل آل محمد (ص) خالی نماند.

در این هنگام، سالار شهیدان، رویه لشکر عمر سعد کرد و صدازد: **هل من ناصر ینصرنی؟ هل من معین یمعنی؟ هل من ذاب یدب عن حرم رسول الله؟** آیا یاری کننده ای است که مرا یاری کند؟ آیا کمک کننده ای است که مرا کمک کند؟ آیا دفاع کنند ای است تا از حرم رسول خدا، دفاع نماید؟

ندای امام که بگوش زنهار رسید، از جهت مظلومیت امام حسین صدا بگریه بلند کردند. امام به خیمه ها برگشت و به زینب فرمود: کودک صغیرم را بده تا با او خدا حافظی کنم!

زینب (س) علی اصغر را بدست امام داد. حضرت صورتش را نزد یک علی اصغر برد تا ببوسد، ناگاه حمله تیری بطرف امام انداخت که بگلوی علی اصغر رسید و او را بشهادت رساند. امام بدن بی جان علی را بدست زینب داد و خود از خون گلوی علی بر می داشت و بطرف آسمان پخش می کرد و می فرمود: بر من هر مصیبتی که نازل شود، آسان است. زیرا که خداوند ناظر می باشد. { سخنان امام حسین (ع) از مدینه تا کربلا و منتهی الامال }

شهادت امام حسین (ع)

بعد از شهادت علی اصغر، امام از زندگانی دست شسته و شمشیر بدست گرفت و مبارز می طلبید. هر که در مقابل آن فرزند اسدالله الغالب، قرار می گرفت، بهلاکت می رسید تا آنکه کشتار بزرگی نمود و عده زیادی از شجاعان دشمن را به جهنم فرستاد! دیگر کسی جرعت نداشت تا با حضرت جنگ تن به تن کند! سپس امام به چپ و راست لشکر دشمن حمله نمود.

راوی می گوید: بخدا قسم! هرگز ندیدم مردی را که لشگرهای بسیار او را محاصره کرده باشند و یاران و فرزندان او را بشهادت

رسانده باشند و اهلیت او را بسختی انداخته باشند، ولی شجاعتر و قوی القلب تر از امام حسین (ع) باشد! زیرا با وجود مصیبت های زیاد و تشنگی و جراحت بدن، باز هیچ تزلزلی در او دیده نمی شد و آنچنان بر دشمن می تاخت که لشگر مانند گله گرگ دیده، می رمیدند و فرار می کردند. دوباره لشگر سی هزار نفره، جمع می شدند و آماده می گشتند! ولی امام بر آن لشگر انبوه، حمله می کرد و آنان مانند ملخهائی که در هوا پراکنده می شوند، از مقابل امام می گریختند و از هم متفرق می شدند. آنگاه امام به مرکز حمله بر می گشت و کلمه لا حول و لا قوة الا بالله را بر زبان جاری می فرمود.

تا اینکه از هر طرف امام را تیرباران نمودند و از کثرت تیرهائی که بر زره حضرت نشست، سینه مبارکش چون خار پشت گشت و به روایت امام محمد باقر (ع) زخمهای حضرت، بیش از سیصد و بیست جراحت بود.

اینجا بود که امام از شدت خستگی و بسیاری ضعف، توقفی فرمود تا ساعتی استراحت نموده باشد. که ناگاه ظالمی، سنگی را بطرف امام پرتاب کرد که به پیشانی حضرت، اصابت نمود و خون جاری شد. امام دامن لباس را بالا زد تا خون پیشانی را پاک کند که ناگاه تیری که پیکانش، زهر آلود و سه شعبه بود، بر سینه مبارکش وارد شد.

امام فرمود: **بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ وَعَلَى مِلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ**. سپس رو به آسمان کرد و فرمود: ای خدای من! تو می دانی که این جماعت، مردی را می کشند که بر روی زمین، پسر پیامبری جز او نیست بعد دست برد و تیر را بیرون کشید که خون جاری شد. امام از خونها بر می داشت و بطرف آسمان پخش می نمود که قطره‌ای بر نمی گشت! بار دیگر دست کرد و از خون برداشت و بر صورت و مُحاسن خود مالید و فرمود: می خواهم با سر و روی خون آلود، جدم رسول خدا را ملاقات کنم!

در این موقع از شدت ضعف، بر روی زمین گودی قتلگاه افتاد! ﴿جاء العيون﴾
شمر از اسب پیاده شد و بسوی گودی قتلگاه حرکت کرد....

یکی از شهدای کربلا ((عبدالله بن حسن بن علی بن ابیطالب(ع))) است وی هنوز به بلوغ نرسیده بود که چون تنهائی عموی بزرگوارش را مشاهده کرد، از خیمه خارج و به طرف میدان جنگ شتافت ((فلحقته زينب لتحبسه فابی، فقال لها الحسين احبسیه یا اخیه)) زينب(س) بدنالش آمد که مانع رفتن او به میدان شود، ولی نوجوان حاضر به مراجعت نمی شد، امام(ع) هم صدا زد خواهرم! دست او را بگیر و نگذار به میدان بیاید، اما عبدالله مصمم بود از عموی بزرگوارش حمایت کند تا خود را به عمورساند.

((بحر بن کعب)) خواست با شمشیر به حسین(ع) حمله کند اما ((عبدالله)) دست خود را سپر قرارداد و گفت: ((ویلک یا بن الخبیثه انتقتل عمی))؟ لذا شمشیر به دست جوان خورد و دست به پوست آویزان شد، اینجا بود که عبدالله مادرش را صدا زد، ((فاخذہ الحسین(ع) وضمه الیه و قال: یا بن اخي اصبر علی ما نزل بک واحتسب فی ذلک الخیر، فان الله یلحقک بابائک الصالحین))، حضرت او را در کنار خود گرفت و فرمود: ای پسر برادر! بر این مصائب صبر کن و اینهارا خیر بدان، همانا خداوند تو را به اجداد طاهرینت ملحق می کند(۱)).

یکی طفلی برون آمد ز خرگاه — سوی شه شد روان چون قطعه ماه.
در آن دم، خواهران را گفت آن شاه — که این کودک برون ناید ز خرگاه.
گریزان از حرم گردید آن ماه — دوان تارفت در آغوش آن شاه.
شهش بگرفت همچو جان شیرین — بگفت ای یادگار یار دیرین.
چرا بیرون شدی از خرگاه ای جان — نمی بینی مگر پیکان بران.
بناگه کافری زان قوم گمراه — حواله کرد تیغی بر سر شاه.
ز بهر حفظ شه، کودک حذر کرد — بر آن تیغ، دست خود سپر کرد.
جدا گردید دست کودک از بن — بشه گفتا به بین چون کردبام.

چه دیدش حرمه آن کفر بدبخت — بزد بر سینه اش تیری چنان سخت.
که کودک جان بداد و بی مهابا — پرید از دست شه تا نزد بابا(ع).

شیهه ذوالجناح

اسب حضرت بنام ذوالجناح، وقتی صاحب خود را کشته دید، سر خود را به خون امام رنگین کرد و شیهه کشان بطرف خیمه هارفت در حالیکه همه می کرد و بازبان بی زبانی می گفت: وای بر گروهی که فرزند پیامبر خود را شهید کردند!

چون زن‌ها و دخترها، صدای ذوالجناح را شنیدند، سر و پای برهنه از خیمه بیرون دویدند و چون چشمشان به اسب بدون سوار افتاد، فریاد **واحسیناه! وامااماه!** بلند کردند.

ام کلثوم دست بر سر می زد و ندبه می کرد و می گفت: وامحمداه! اینک حسین تو، بی عمامه و عباء و شهید در صحرای کربلا افتاده است!

زینب می گفت: وامحمداه! این حسین، فرزند گرامی توست که در خاک و خون غلطیده است و اعضایش از یکدیگر جدا شده اند! وامحمداه! این حسین توست که عریان در صحرای کربلا افتاده است!... {جلاء العیون}

راوی گفت: وقتی حسین (ع) کشته شد، لشکریان عمر سعد برای غارت لباس و اسلحه حضرت هجوم آوردند! عمامه حضرت را اخنس برد! نعلین را اسودبن خالد برد! بجذل انگشتر را با انگشت مبارک، قطع نمود! زره را مالک بن یسر برد! شمشیر را (غیر از ذوالفقار) اسودبن حنظلہ برد! {منتهی الامال}

غارت خیمه ها!

بعد از شهادت امام حسین (ع)، سربازان عمر سعد همه اموال و وسایل و زیورآلات اهلیت اباعبدالله (ع) حتی 'چادری که زن بکمرش بسته بود و پوستینی که امام سجّاد (ع) بر روی آن افتاده بود را غارت نمودند!

از فاطمه دختر امام حسین (ع) نقل شده است که: من در آن موقع کودکی بودم و خلخال (یک نوع زیور آلات) در پای من بود. یکی از سربازان عمر سعد، در حالیکه گریه می کرد، آن خلخال را از پایم درآورد! گفتم: ای دشمن خدا! چرا گریه می کنی؟

گفت: چگونه نگریم در حالیکه دختر رسول خدا را غارت می‌کنم! گفتم: حال که می‌دانی، دختر پیامبرم، چرا اموال مرا غارت می‌کنی؟ گفتم: اگر من نبرم، دیگری خواهد برد!!

همچنین از او نقل شده است که: من بعد از شهادت پدر بزرگوارم، مضطرب و ناراحت در مقابل خیمه ایستاده بودم و پدر و برادران و خویشان خود را در میان خاک و خون می‌دیدم و در فکر این بودم که اشیای بنی امیه، با ما چه خواهند کرد؟ ناگاه دیدم سواره‌ای نیزه بدست، ظاهر شد و بر زنان می‌زد و آنان فرار می‌کردند و او آنچه داشتند، غارت می‌کرد و آنها فریاد می‌زدند: واجداه! و ابتهاه! و اقله ناصراه! و احسیناه! آیا مسلمانی نیست که ما را یاری کند؟ آیا در میان این مردم، مؤمنی نیست که ما را پناه دهد؟ من از مشاهده این حال، لرزیدم و دنبال عمه‌های خود بودم تا به آنها پناه برم. ناگاه آن شخص چشمش بمن افتاد و بطرف من حمله کرد! من گریختم و او با نیزه اش بر میان کتف من زد و من روی زمین افتادم. او گوشواره مرا درآورد و مقنعه از سر من کشید و متوجه خیمه هاشد! من هم بیهوش شدم. وقتی بیهوش آمدم، دیدم عمه ام زینب (س) بالای سرم نشسته و می‌گرید! همینکه دید من بیهوش آمده‌ام، فرمود: برخیز که برویم تا ببینیم بر سر سایر دختران و برادر بیمار، چه آمده است؟ گفتم: عمه! چادری ندارم! فرمود: من هم مثل تو بی چادرم! با عمه‌ام، به خیمه امام سجاد (ع) داخل شدیم و دیدیم که همه اسباب و وسایل و اموال ما را غارت کرده‌اند! و برادرم امام سجاد (ع)، از بیماری و تشنگی بر رو افتاده است و بر احوال ما می‌گرید. {جلاء العیون}

آمده است که وقتی بدستور منصور دوانیقی درب خانه امام صادق (ع) را آتش زدند، امام آتش را خاموش کردند و زنان و دختران و حش زده خانه را دل‌داری دادند. روز بعد وقتی عده‌ای از شیعیان برای جویا شدن حال امام، بدیدار حضرت رفتند، دیدند که امام اندوهناک و گریان است! عرض کردند: این همه اندوه برای چیست؟ آیا از گستاخی و بی‌رحمی آنان نسبت بشما این همه ناراحتید؟ و حال آنکه این اولین بار نیست که چنین می‌کنند! امام فرمود: نه! اولی اندوه و گریه من برای این است که وقتی درب خانه را آتش زدند، دیدم که زنان و دختران از این اطاق به آن اطاق می‌گریختند. در حالیکه من نزد آنها حاضر بودم و تنها نبودند. از این صحنه بیاد فرار اهل و عیال جدّم حسین (ع) در روز عاشورا افتادم که از خیمه‌ای به خیمه دیگر و از پناهگاهی به پناهگاه دیگر فرار می‌کردند و دشمن فریاد می‌زد: خیمه ستمکاران را به آتش بکشید!

بعد از غارت خیمه‌ها، عمر سعد صدا زد: چه کسی حاضر است، بربدن حسین (ع)، اسب براند؟

ده نفر که همگی آنها را راه حرام، متولد شده بودند، اعلام آمادگی کردند و بر اسبهای خود سوار شدند و بر آن بدن شریف تاختند و استخوانهای سینه و پشت و پهلوی بدن مبارک حضرت را درهم شکستند! { منتهی الامال }

کاروان اسراء در کنار قتلگاه

در هنگام اعزام اسراء اهلیت به کوفه، آنها بکنار اجساد شهداء کربلا آمدند و با آنها وداع نمودند. همینکه چشم اهل و عیال

ابا عبد الله (ع)، به اجساد شهداء افتاد، صدای ضجّه و شیون بلند کردند و اظهار مصیبت نمودند. راوی گفت: بخدا قسم! فراموش نمی کنم آن صحنه ای را که زینب کبری (س) ندبه می کرد و با صدایی حزین و غمناک می گفت: یا محمداه! رحمت ملائکه آسمان بر تو باد! این حسین توست که با اعضای پاره پاره، در خون خویش آغشته است!

اینها دختران تواند که آنها را اسیر کرده اند! یا محمداه! این حسین توست که بدنش بر روی خاک افتاده و باد صبا، بر او خاک و غبار می پاشد! و احزنانه! و اگر باده! این حسین توست که سرش را از پشت بریده اند! اعمامه و رداء او را غارت کردند! پدرم فدای آن کسیکه حرمش را از هم گسیختند! پدرم فدای کسیکه اصحابش را روز دوشنبه کشتند! پدرم فدای کسیکه باغم و غصّه از دنیا رفت! پدرم فدای آن کسیکه با لب تشنه شهید شد! پدرم فدای کسیکه مُحاسنش خون آلود بود و از آن خون می چکید! پدرم فدای آن کسیکه جدّش محمد مصطفی است! پدرم فدای آن مسافری که به سفری رفت، که امید برگشتش نیست!

آنچنان زینب کبری (س) عزاداری کرد که دوست و دشمن بناله آمدند!

م الله

الا فد،

زینب (س) در کنار بدن برادر آمد، منتهی چگونه بدن حسین (ع) را در میان آن اجساد مطهر بخون آغشته شناسائی کرده روشن نیست، اما وصال شیرازی در زبان شعر می گوید، زینب (س) که نتوانست بدن برادر را بشناسد، بلکه حسین (ع) از حلقوم بریده خواهر را صدا زد: می گفت و می گریست چه جانسوز ناله ای — کآمد ز حنجره لب تشنگان برون.

کی عندلیب گلشن جان، آمدی بیا — ره گم نکرده، خوش به نشان آمدی، بیا.
در کنار بدن برادر، نشست وبا ناله‌ای دردناک ودلی شکسته از داغ برادر وبرادرزادگان
پیامبر(ص) را صدا زد: ((یا محمداه، صلی علیک ملائکة السماء، هذا حسین مرمل بالدماء)).
پس با زبان پرگله، آن بضعة الرسول — رو کرد در مدینه که یا ایها الرسول.
این کشته فتاده به هامون حسین تست — وین صید دست و پا زده در خون حسین است.
قال الراوی: ((فابکت والله کل عدو وصديق)) (۱).
آنگاه در موقع وداع، دو جمله، هم با بدن برادر سخن گفت:

به سوی شام و کوفه چه ظالمانه می‌برند — نمی روم ولی مرا به تازیانه می‌برند.
سر تورا به نوک نی زدند این ستمگران — نمی روم ولی مرا به این بهانه می‌برند.
سکینه کنار بدن پدر آمد وجسد پاره پاره پدر را در آغوش گرفت وبه عزاداری پرداخت وناگاه
بیهوش شد.وقتی بیهوش آمد گفت: در عالم بیهوشی، شنیدم پدرم می گفت:
شیعیتی مهما شرتیم ماء عذب فاذکرونی او سمعتم بغریب اوشهید فاندبونی!
یعنی: «شیعیان! هرگاه آب گوارا نوشیدید، بیاد من بیافتید. وهرگاه بیاد غریب یا شهیدی افتادید، برای
من هم ندبه‌نمائید» { منتهی الامال }

خونهای که به آسمان صعود کرد

مرحوم ((سید عبدالرزاق مقرر)) می گوید: خون سه شهید در عاشورا به آسمان صعود کرد
وقطره‌ای از آن به زمین برگشت:
۱- حضرت علی اکبر(ع) که در زیارتنامه آمده: ((بابی انت دمک المرتقی به الی حبیب الله)).
۲- حضرت علی اصغر(ع) که در زیارتنامه آمده: ((السلام علی عبدالله الرضیع المرمی الصریع
المصعد بدمه الی السماء)).
۳- سید الشهدا(ع) وقتی تیر به بدن مبارکش اصابت کرد، خونهارا به آسمان پاشید وقطره‌ای از آن
به زمین برگشت)) (۱).
البته این مساله شواهد تاریخی زیادی دارد چنانچه پیامبر(ص) در موردشهادی احد فرمود:
((لفوهم بدمائهم وجراحهم، فانه لیس احد یجرح فی الله الا جا یوم القیامة بجرحه)) (۲).
((این شهدارا با همین ابدان مجروح وخون آلود، دفن کنید، زیرا هر کس در راه خدا جراحاتی بر
دارد، در قیامت هم با همان بدن مجروح، محشور می شود)).
یا امیرالمؤمنین(ع) در مورد شهدای جمل فرمود: ((واروا قتلانا فی ثیابهم التي قتلوا
فیها)) (۳).

گریه ام سلمه

صبح روز یازدهم محرم در مدینه، از خانه ام سلمه صدای گریه وزاری شنیده شد. به او گفتند: چرا
گریه می کنی؟ گفت: دیشب پسرم حسین(ع) کشته شد ازیرا بعد از رحلت رسول خدا(ص)، پیامبر را
بخواب ندیدم تا اینکه دیشب، اوراعزادار ودل شکسته به خواب دیدم. عرض کردم: یا رسول الله! چرا

شمارا گریان و دل شکسته می بینم؟ فرمود: دیشب تا صبح قبر حسین و اصحابش را می گندم.» { در کربلا چه گذشت؟ }

مسلم گچکار می گوید: من در کوفه شنیدم که اسرای اهل بیت رامی آورند. خودم را به میدان رساندم و پس از مدتی مشاهده کردم که نزدیک به چهل شتر که هودج بر آنها بود، رسیدند که بر بالای آنها فرزندان فاطمه زهراء (س) و اهل و عیال امام حسین (ع) بودند. امام سجاد (ع) بر شتری بی جهاز سوار بود و خون از پاهایش فواره می زد.

اهل کوفه، خرما و نان و گردو بدست اطفال و کودکان می دادند. اما یکدفعه ام کلثوم فریاد زد: اهل کوفه! صدقه بر ما حرام است! و آنها را از دست و دهان کودکان می گرفت و می انداخت. در این حال مردم می گریستند. باز ام کلثوم سر از محمل بیرون آورد و به آنها گفت: مردان شما، ما را کشتند و زنان شما بر ما می گریند!! حاکم میان ما و شما، خدا باشد. در این موقع شیونی برخاست و سرها را آوردند. سر حسین (ع) جلو آنها بود و آن از همه مردم به رسول خدا (ص) شبیه تر بود.

محاسنش، خضاب کرده و چهره اش چون ماه تابنده بود و باد، محاسنش را براست و چپ می برد. چون چشم زینب، به سر برادر افتاد، پیشانی خود را به چوبه محمل کوفت که از آن خون جاری شد.» { در کربلا چه گذشت؟ }

امام سجاد (ع) در دروازه کوفه برای آن مردم بی وفا، سخنرانی کرد. از جمله فرمود: ای مردم! هر که مرا می شناسد، بشناسد. و هر که نشناسد، منم علی پسر حسین (ع) که او را بر کنار فرات، بی گناه سر بریندا. من پسر شخصی هستم که پرده حرمتش را دریاند و نعمت زندگانش را ربودند و مالش را غارت کردند و اهل و عیالش را اسیر نمودند. من پسر شخصی هستم که دسته جمعی او را کشتند! { در کربلا چه گذشت؟ }

ابن زیاد، در کاخش نشسته بود و سر مبارک امام، در مقابلش قرار داشت. خوشحال بود و متبسم!! ناگاه چوبدستی را برداشت و بردندانهای آن سر می زد و می گفت: چه بسیار خوش لب و دندان بوده است! در این موقع زید بن ارقم که این صحنه را مشاهده می کرد، طاقت نیاورد و گفت: ای پسر

زیاد! برب و دندان سر مقدس زن! که من بارها دیدم، رسول خدا (ص) اینهارا می بوسید و می میکید! در این موقع، زید بگریه افتاد. { جلاء العیون }

در کاخ ابن زیاد

ابن زیاد، سر مقدس امام را به خولی داد تا در منزلش نگه دارد.

زن خولی می گوید: وقتی شوهرم سر مبارک امام را در گوشه‌ای گذاشت و به خواب رفت، شنیدم سر حضرت تا طلوع فجر، قرآن می خواند و آخرین آیه این بود: **وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ**

مَنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ «شعراء ۲۲۷» بزودی ظالمین خواهند دانست، به کدام جای بازگشتی، برمی گردند. بعد از طرف سر مقدس، صدایی چون رعد شنیدم و فهمیدم صدای تسبیح ملائکه است. { در کربلا چه گذشت؟ }

سر مبارک ابی عبدالله (ع) در مواردی تکلم کرده و قرآن خوانده است:.

۱ - ((زید بن ارقم)) می گوید: ((سر مبارک را دیدم که در حال خواندن قرآن است: (ام حسب ان اصحاب الکهف والرقيم كانوا من آیاتنا عجبا)، موی بر تنم راست شد و گفتم: این ماجرا عجیب تر از جریان اصحاب کهف و رقیم است)).

۲ - وقتی سر را به درختی آویزان می کنند و نوری از آن ساطع می شود، قرآن می خواند: (وسيعلم الذين ظلموا اي منقلب ينقلبون).

۳ - ((هلال بن نافع)) می گوید: ((مردی را دیدم که سر را حمل می کند و سر مقدس به او می گوید: بین سر و بدنم جدایی انداختی، خداوند بین سر و بدنت جدایی بیندازد)).

۴ - ((سلمة بن كهیل)) می گوید: ((از زبان مقدس سر شنیدم که می خواند: (فسيكفيهم الله وهو السميع العليم)).

۵ - ((ابن وكيدة)) صدایی می شنود اما نمی داند که از سر مقدس است یا از دیگری، سر، او را مورد خطاب قرار می دهد که: ((بابن وكيدة! اما علمت انا معشر الائمة احيا عند ربهم يرزقون)).

۶ - ((منهال بن عمر)) می گوید: ((سر را در دمشق دیدم و مردی سوره کهف می خواند زبان مقدس به سخن آمد و گفت: ((اعجب من اصحاب الكهف قتلي وحملتي)) (U)).

البته این استنباعی ندارد، زیرا حضرت موسی (ع) از درختی شنید که: (ياموسى اني انا رب العالمين) (U)).

یا در خیبر، زن یهودیه گوسفندی را مسموم کرد و جلو پیامبر (ص) گذاشت، حضرت فرمود: ((كفوا ايديكم فان هذه الذراع تخبرني انها مسمومة)) (U)).

((این پاچه گوسفند به من خبر می دهد که مسموم است)).

((تذكرة الشهداء)) نقل می کند که از ((شیخ مفید)) سؤال کردند آیا خواندن قرآن از بالای نی در مورد سر مبارک حسین (ع) صحیح است؟ می فرماید: روایتی از ائمه نرسیده ولی من منکر هم نیستم در جایی که در قیامت دست و پای گنهکاران شهادت بدهد.

گفتم سر پر خون ز که داری تو شکایت — از سوره کهف است ترا از چه حکایت؟.

ای قرص قمر از چه پر از خون شده رویت — بینم زپس پرده چه مه روی نکویت.

اندر عقب قافله داری نظر ای سر — در کوفه مگر هست تورا همسفر ای سر.

امام سجّاد(ع) درباره اسارت اهل بیت(ع) فرمود: در راه شام، مرا بر شتری لاغر و برهنه سوار کردند و سر حسین(ع) را بالای نی زدند و زنان در پشت سر من، بر استران بی زین، سوار بودند. و نگهبانان از پشت سر و اطراف، با نیزه های کشیده، مواظب بودند و اگر چشم یکی از ما از اشک پر می شد، سرش را با نیزه می کوفتند.» { در کربلا چه گذشت؟ }

شهادت رقیه

زنان اهل بیت امام حسین(ع)، شهادت حضرت وجوانان بنی هاشم را از کودکان کاروان اسراء، مخفی نگه داشته بودند. و می

گفتند که آنها به مسافرت رفته اند و بزودی بر می گردند.

شبى در شام، نیمه های شب، رقیه(س) دختر امام، از خواب بیدار شد و پدرش را صدا زد و می گفت: پدرم حسین(ع) کجاست؟ او بهانه پدر را گرفته بود و بقدری مضطرب بود، که همه کودکان در خرابه راه، به گریه و فغان انداخت.

یزید متوجه سرو و صدای کودکان امام شد و سؤال کرد: چه خبر است؟ وقتی جریان رقیه(س) را به او گفتند، دستور داد که سر امام را برای او ببرند!

سر مقدس امام را در طبقی گذاشتند و روپوشی بر آن قرار دادند و آنرا برای رقیه(س) بردند.

رقیه(س) وقتی روپوش را برداشت و سر پدر را دید، نشناخت و گفت: این سر از کیست؟ گفتند: سر پدرت. با شنیدن این سخن، سر را برداشت و به سینه گرفت و گفت: ای پدر! چه کسی مُحاسن تو را بخونت خضاب کرد؟ چه کسی رگهای گردنت را قطع نمود؟ چه کسی مرا در کودکی، یتیم نمود؟ پدر جان! بعد از تو به که امیدوار باشم؟ پدر جان! چه کسی یتیم را نگه داری می کند تا بزرگ شود؟... آنگاه لب بر لب پدر نهاد و آنچنان شیون وزاری کرد، تا بیهوش شد. وقتی او را حرکت دادند، دیدند که از دنیا رفته است و جان بجان آفرین تسلیم نموده است.

اهل بیت امام، در مصیبت این دختر، صدا بگریه بلند کردند.

اهل شام نیز بعد از باخبر شدن از شهادت رقیه(س)، عزاداری کردند و در آن روز، هر مرد وزنی گریان شدند.» { ستارگان درخشان ج ۵ }

در کاخ یزید!

یزید دستور داد تا اسراء را حاضر کرده و سر مبارک امام را در طشتی، مقابلش بگذارند. در این موقع امام سجاد(ع) چشمش به سر پدر افتاد، آهی از دل پر خون خود کشید و اشک ریخت و بعد از آن هرگز از کله گوسفند میل نفرمود. اما وقتی چشم زینب(س) بر آن سر منور افتاد، بیتاب شد و با صدایی که دلها را پاره می کرد، فریاد زد: یا حسیناه! ای حبیب قلب رسول خدا! ای فرزند مگه و منی! ای فرزند دل‌بند سیده نساء! ای جگر گوشه محمد مصطفی!

در این موقع، یزید چوب خیزران را برداشت و بر دندانهای سر امام می زد و می گفت: ای کاش! آنهایی که در جنگ بدر از مشرکین، کشته شدند، زنده بودند و می دیدند که من چگونه انتقام آنها را از فرزندان قاتلین آنها گرفتم!! و بمن می گفتند: ای یزید! دستت شل مباد!

ناگاه ابو بزره اسلمی از اصحاب رسول خدا، برخاست و گفت: وای بر تو ای یزید! چوب بردندان حسین(ع) فرزند فاطمه(س) می زنی؟ در حالیکه من بارها دیدم که پیامبر خدا(ص) بر لب و دندان او و برادرش، بوسه می زد و می گفت: «شما سرور جوانان بهشتید. خدا بکشد کشندگان شما را و لعنت کند آنها را و آنان را به عذاب الیم، معذب کند.»

یزید غضبناک شد و دستور داد او را کشان کشان از مجلس بیرون بردند. { جلاء العیون }

اربعین

چون اهل بیت از شام به مدینه در حرکت بودند، به راهنمای قافله گفتند: ((مرینا علی طریق کربلا، فوصلوا الی موضع المصرع فوجدوا جابر بن عبد الله الانصاري رحمه الله و جماعة من بني هاشم و رجالا من آل رسول الله(ص) قد وردوا لزيارة قبر الحسين(ع) فوافوا في وقت واحد و تلا قوا بالبكا والحزن والطمع و اقاموا المتم المفرحة للاكباد)) (۱).

آه از آن ساعت که با صد شور و شین — زینب آمد بر سر قبر حسین.

السلام ای کشته راه خدا — السلام ای نور چشم مصطفی.

السلام ای شاه بی غسل و کفن — السلام ای کشته دور از وطن.

السلام ای تشنه آب فرات — السلام ای کشتی بحر نجات.

بهر تو امروز مهمان آمده — خواهرت از شام ویران آمده.

چون تو رفتی بی کس و یاور شدم — دستگیر فرقه کافر شدم.

آتش کین کوفیان افروختند — خیمه ما را به آتش سوختند.

الغرض از کوفه تا شام خراب — گر چه ما دیدیم ظلم بی حساب.
لیک دارم شکوه‌ها از اهل شام — کز سر دیوار و از بالای بام.
آه از آن ساعت که از روی غضب — زاده سفیان یزید بی ادب.
در حضور خواهر گریان تو — چوب می زد بر لب و دندان تو.
از عطیۀ بن سعد بن جناده عوفی کوفی، نقل شده است که: من وجابر انصاری برای زیارت قبر امام حسین (ع)، به کربلا رفتم.

وقتی به کربلا رسیدیم، جابر نزدیک فرات رفت و غسل کرد. سپس پارچه ای بعنوان لُنگ برپاهایش و پارچه ای هم بر روی شانه های خود انداخت و بوی خوش استعمال نمود و بطرف قبر شریف حرکت کرد. هر قدمی که بر می داشت، با ذکر خدا همراه بود. وقتی به قبر رسید، گفت: دست مرا بر قبر بگذار! من دست او را بر قبر گذاشتم. چون دستش به قبر رسید، بیهوش روی قبر افتاد.

آبی بر وی پاشیدم تا بیهوش آمد. وقتی به هوش آمد، سه بار گفت: **یا حسین! سپس گفت: حبیب لایحیب حبیبه؟** آیا دوست جواب دوست خود را نمی دهد؟ بعد خود جواب داد چگونه می توانی جواب دهی؟ در حالیکه رگهای گردنت، از جای خود قطع شده و بر پشت و شانه ات قرار گرفته و بین سروتنت جدایی افتاده است. من شهادت می دهم که تو فرزند خیرالنبین هستی! تو فرزند سید الوصیین می باشی! تو فرزند فاطمه که سرور زنهای عالم است، می باشی! و چگونه نباشی در حالیکه تو را سید المرسلین تربیت کرده و در کنار متقین (علی (ع)) پرورید شده ای و از پستان ایمان شیر خورده ای و در حیات و ممات، پاکیزه بوده ای!...» { منتهی الامال }

بگفتا یا حبیبی! یا حبیبی! — که خونت عالمی را مشکبو کرد.
سلامت می کنم برگو جوابم — که طبعم میل گفتار نکو کرد.
چو نشنید او جواب خویش از یار — که حل مشکل خود موبه مو کرد.
به خود گفتا ندیده کس به عالم — تن بی سر که بتوان گفتگو کرد.
(شعر از: ژولیده).

باز گشت به مدینه

راوی می گوید: وقتی کاروان اهل بیت امام حسین (ع) به نزدیک مدینه رسید، امام سجاد (ع) از مرکب پایین آمد و بارها را باز نمود و زنان و کودکان را پیاده کرد. سپس به بشیر فرمود: ای بشیر! خدا پدرت را رحمت کند! او شاعر بود. تو هم شعر می توانی بگوئی؟ عرض کرد: آری! یابن رسول الله! منهم شاعرم.

امام فرمود: وارد مدینه شو و با زبان شعر، شهادت امام حسین (ع) را اعلام کن!
بشیر می گوید: براسم سوار شدم و به مدینه رفتم و چون به مسجد النبی رسیدم، صدا بگریه بلند کردم
و گفتم:

یا اهل یثرب! المّقام لکم قتل الحسین فادمعی مدراراً
الجسم منه بکربلاً مفرّج والرأس منه علی القنّاء یدار

حسین را در غریبی سر بریدند — تن پاکش به خاک و خون کشیدند.

تنش در کربلا عریان فتاده — سرش بر نیزه های کین نهاده.

یعنی: «ای اهل مدینه! جای ماندن نیست از پیرا حسین (ع) شهید شده است. و من اشکم سرازیر است.

بدنش در کربلا در خون است و سرش را بر بالای نیزه ها می گردانند.»

بعد گفتم: این امام سجّاد (ع) است که با عمّه ها و خواهرانش، نزدیک شهر می باشند. و من قاصد او
هستم تا محل آنها را بشما نشان بدهم.

با این نداء، هیچ زن پرده نشین و باحجابی در مدینه نبود مگر اینکه موپیشان و صورت خراشان
و لطمه زنان، با نداء و اوایلا! از خانه ها خارج شده و بطرف محل کاروان، حرکت نمودند.

وقتی من به نزد امام برگشتم، دیدم که حضرت از خیمه بیرون آمده و دستمالی در دست دارد که با
آن اشکهای خود را پاک می کند. امام بر روی صندلی نشست و بی اختیار گریه نمود. صدای مردم
هم بگریه بلند شد و آن محل یکپارچه گریه شد و از هر طرف، تسلیت عرض می کردند.

در این هنگام، امام با دست اشاره کرد تا مردم ساکت شوند.

مردم از جوش و خروش افتادند و امام شروع به بیاناتی نمود از جمله فرمود: ای مردم! همانا خداوند
که حمد و سپاس بر او باد! ما را به مصیبت های بزرگی مبتلا فرمود و شکاف بزرگی در اسلام ظاهر
شد. اباعبدالله الحسین (ع) و فرزندان و یارانش کشته شدند و زنان و دخترانش، اسیر گشتند و سرش
را بالای نیزه ها در شهرها گردانند. این مصیبتی است که مانند ندارد.

ای مردم! کدامیک از شما می تواند بعد از شهادت حسین (ع)،

شاد و خرم باشد؟ کدام قلبی است که برای او اندوهگین نشود؟

کدامیک از شما می تواند از ریختن اشکش جلوگیری کند؟

بدرستیکه آسمانهای هفتگانه برای شهادت حسین(ع) گریه کردند. دریاها با امواجشان و آسمانها با ارکانشان و زمین با اعماقش و درختها با شاخه هایشان، برای حسین(ع) گریه کردند. امواج دریاها و فرشتگان مقرب خدا و اهل آسمانها همه و همه گریه کردند. ای مردم! آن کدام قلبی است که برای کشته شدن حسین(ع) شکافته نشود؟ آن کدام دلی است که برای حسین(ع) ناله ننماید؟ آن کدام گواهی است که این مصیبت بزرگ را که در اسلام پدید آمده، بشنود و کرنشود؟... اَنَا لِلَّهِ وَ اَنَا اِلَيْهِ راجعون از مصیبتی که چقدر بزرگ و سوزان و دردناک و رنج دهنده و ناگوار و تلخ و جانسوز است! آنچه که برای ما روی داد را به حساب الهی منظور می کنیم که او عزیز و انتقام گیرنده است!

عزاداری در مدینه

ام کلثوم وقتی وارد مدینه شد، گریه می کرد و می گفت:

مدینه جَدْنَا لَا تَقْبِلِينَا فَبِالْحَسْرَاتِ وَالْأَحْزَانِ جِئْنَا

أَلَا فَخِيرَ نَارِ سُولِ اللَّهِ عَنَّا بَأْنَا قَدْ فَجَعْنَا فِي آيِنَا

وَأَنْ رَجَالَنَا بِالطَّفِ صَرَعَى 'بَلَارُؤُسٍ وَقَدْ ذَبَحُوا الْبَنِيْنَا

وَأَخْبِرْ جَدْنَا أَنَا أَسْرْنَا وَبَعْدَ الْأَسْرِ يَاجَدَّاهُ سَبِيْنَا

وَرَهْطُكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ اضْحَوْ عَرَايَا بِالطَّفُوفِ مَسْلِيْنَا

وَقَدْ ذَبَحُوا الْحُسَيْنَ وَلَمْ يُرَاعُوا جَنَابَكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ فِينَا

و...

یعنی: ای مدینه پیامبر! ما را قبول نکن! ما با حسرت و اندوهها آمده ایم. پیامبر! از حال ما با خبر کن که مادر مورد پدرمان دچار فاجعه شده ایم. مردان ما در سرزمین داغ، بدون سر افتاده اند و پسران ما را سر بریده اند!

و به جَدَّما خبریده که ما اسیر شدیم و بعد از اسارت، زندانی گشتیم! و گروه تو ای پیامبر! در حالی روز بر آنان گذشت که عریان و غارت زده، بر ریگهای گرم، افتاده اند!

ای رسول خدا! حسین(ع) را ذبح کردند و مراعات تو را درباره ما نکردند!

همچنین نقل شده است که ام کلثوم به مسجد پیامبر رفت و با گریه عرض نمود: **السلام یا**

جَدَّاه! من خبر شهادت فرزندت حسین(ع) را آورده ام.

در این موقع، صدای ناله ای از قبر بلند شد که مردم با شنیدن آن صدا گریه وزاری سر دادند. امام سجّاد (ع) نیز بر قبر جدّش آمد و صورتش را بر آن گذاشت و گریه کرد و فرمود: ای جدّ بزرگوار من! ای بهترین انبیاء مرسل! با تو در دلد می نمایم! محبوب تو، حسین (ع) کشته شد و نسل تو از بین رفته است! در حالی تو را صدا می زنم که محزون و هراسان و اسیرم واحدی نیست که از ما حمایت کند و طرفداری نماید! ما را اسیر کردند، آنگونه که کنیزان را اسیر می کنند و آنچنان ناراحتی و آزار به ما رسید که استخوانها تحمل ندارد.

عزاداری ام البنین

ام البنین، مادر ابوالفضل (ع) و عبدالله و عثمان و جعفر، بعد از شنیدن خبر شهادت پسرانش، برای عزاداری به قبرستان بقیع می رفت و مشغول نوحه وزاری می شد. آنچنان عزاداری اوسوزناک بود که حتی مروان، دشمن اهل بیت با شنیدن ناله های به گریه می افتاد. ام البنین می گفت:

لا تدعونی ویک ام البنین	تذکرینی بلیوث العرین
کانت بنون لی ادعی بهم	والیوم اصبحت ولا من بنین
اربعه مثل نسور الربی	قد واصلوا الموت بقطع الوتین
تنازع الخرصان اسلاّتهم	فکلّهم امسی صریعاً طعین
یالیت شعری اکما أخبروا	ان عباساً قطع الیمین؟

یعنی: دیگر بمن ام البنین (مادر پسران) نگوئید! زیرا بیاد شیران بیشه می افتم! زمانی پسرانی داشتم که به آنها مرا می خواندند! ولی امروز من پسری ندارم! چهار فرزند که مثل کرکس ها، بلند همت بودند، ولی با قطع رگشان بشهادت رسیدند. نیزه های باریک و تیز برای بشهادت رساندن آنها نزاع می کردند و شب همه آنان بشهادت رسیدند! ای کاش! همانطور که بمن گفته اند، می فهمیدم که دست راست عباس (ع) قطع شده است؟

عاشورا در آئینه احادیث

زیارت عاشورا خوانان

آیت الله العظمی اراکی:

یکی از ملازمان ایشان نقل نموده که برنامه معظم له این بود که هر روز بالای بام می‌رفتند و به حالت ایستاده به خواندن زیارت عاشورا می‌پرداختند و صد لعن و صد صلوات که در زیارت عاشورا وارد شده است مقید بودند بطور کامل قرائت کنند و این برنامه ایشان به همین نحو یعنی بالای بام و رو به قبله حتی در روزهای برفی و سرد هم بدون کم و کاست ادامه داشت تا موقعی که توانایی جسمی داشتند.^(۴)

شیخ مرتضی نواده شیخ انصاری:

در شرح حال ایشان آورده‌اند که از جمله عادات او خواندن زیارت عاشورا بوده که در هر روز دو بار، صبح و عصر آن را می‌خواندند و بر آن بسیار مواظب بودند، بعد از وفاتش کسی او را در خواب دید و از او احوالش را پرسید.

در جواب سه مرتبه فرمود: عاشورا، عاشورا، عاشورا.^(۵)

آیت الله میرزا ابو القاسم محمدی گلپایگانی:

فرزند ایشان در شرح احوال ایشان نقل نمودند که وی در تمام زندگی پشت بام می‌رفتند و حضرت امام حسین (ع) را زیارت می‌نمودند و گاهی در حالی که برف زیادی روی پشت بام بود، ایشان می‌رفت و حضرت را زیارت می‌نمود و جالب آن که نام همه فرزندان ذکور خویش را حسین گذاشت.^(۶)

آیت الله سید زین الدین طباطبایی:

روزی ایشان از وصف کربلا و روز عاشورا برای دوستان تعریف می‌کردند و همچنین در اهمیت زیارت عاشورا گفتند:

شبی در حجره مشغول زیارت عاشورا بودم، در سجده شکر زیارت حالم منقلب شد و کربلا با آن صحنه‌های روز عاشورا و امام حسین (ع) را دیدم و غش کردم.^(۷)

آقانجفی قوچانی:

ایشان در ضمن خاطرات خود می‌گویند: روزی بنا گذاشتم چهل روز زیارت عاشورا روی بام مسجد شاه (اصفهان) بخوانم و سه حاجت در نظر داشتم، یکی قرض پدرم ادا شود و یکی مغفرت و دیگری علمم زیاد شود و درجه اجتهاد، پیش از ظهر شروع کردم و هنوز ظهر نشده تمام می‌شد، از اول تا به آخر دو ساعت طول می‌کشید، چهل روز تمام شد. یک ماه نگذشت که پدرم نوشته بود که قرض مرا موسی بن جعفر (ع) ادا کرده، من به او نوشتم بلکه سید الشهداء، ادا کرد. (و کلهم نور واحد) چون قوی دل شده در ماه محرم و صفر جهت مطلبی که در نظرم اهم مطالب بود، چهل روز زیارت عاشورا روی بام مسجد خواندم، با اهتمام تمام و کمال احتیاط، به این معنی که در آن دو ساعت همه را رو به قبله، سر پا در مقابل آفتاب ایستاده بودم تا تمام می‌شد.

چهل روز ختم ما تمام شد، بعد از آن خوابی دیدم که مطلب برآورده شده است.^(۸)

زنی که امام حسین (ع) به دیدارش رفت

«حاج ملا محمد علی یزدی در نجف همسایه ای داشت که در کودکی با هم نزد یک معلم درس می خواندند. ولی آن همسایه وقتی بزرگ شد، به شغل راهزنی مشغول شد تا اینکه مُرد و او را در قبرستانی نزدیک خانه ملای یزدی دفن کردند. هنوز یکماه نگذشته بود که حاجی در خواب، همسایه راهزن را دید که در حال خوش و خرمی قرار دارد. تعجب کرد و از او ماجرایش را پرسید. او گفت: بعد از مردنم تا دیروز بخاطر کارهای زشتم در عذاب بودم، ولی دیروز که همسر استاد اشرف حداد فوت کرد و او را در این قبرستان دفن کردند، اباعبدالله (ع) سه بار به دیدن او آمد و در بار سوم دستور داد عذاب را از این قبرستان بردارند. لذا حال ما از بدی به خوبی تغییر کرد!

ملای یزدی بعد از بیدار شدن، به سراغ استاد آهنگر رفت و بعد از پرس و جو در مورد شخصیت این زن، متوجه شد که این زن همه روزه زیارت عاشورا می خوانده است»

اینجا وزارت فرهنگ است

یکبار من به خاطر دارم که در روز تاسوعا یا عاشورا مأمورین رضاخان به مسجد جامع آمدند که که مانع برگزاری مراسم عزاداری شوند و می گفتند باید از وزارت فرهنگ اجازه بگیرید.

در این حال آیت الله شاه آبادی، خطاب به آقای سید علی اصغر آل احمد که صدای خیلی خوبی هم داشت، فرمودند که ((زیارت عاشورا را بخوان!

مرحوم آل احمد هم شروع به خواندن زیارت عاشورا کرد و در اثر آن صدای گریه و ضجه عزاداری مردم در تمام بازار بلند شد. بعد هم آیت الله شاه آبادی خطاب به مأمورین رضا خان گفتند به آن مرد قلدر چاروادار بگو که مانع عزاداری مردم نشود و به وزیر فرهنگ هم بگوید که در وزارت فرهنگش را ببندد. اینجا وزارت فرهنگ ماست.))

پی نوشتها:

۱- وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۴۷۶، ح ۱۹۶۳۷.

۲- همان، ص ۵۰۴، ح ۱۹۶۹۷.

۳- همان، ص ۴۷۶، ح ۱۹۶۳۶.

۴- به نقل از یکی از ملازمان ایشان.

۵- مردان علم در میدان عمل، سید نعمت الله حسینی، انتشارات سید الشهداء، ج ۲، ص ۳۷۶.

۶- به نقل از حجه الاسلام و المسلمین حاج آقای غلامحسین محمدی گلپایگانی.

۷- برنامه سلوک در نامه های سالکان، علی شیروانی، انتشارات دار الفکر، ۱۳۷۶، ص ۲۳۳.

۸- سیمای فرزندگان، رضا مختاری، ص ۲۰۱.

آل زیاد

از جمله گروهی که به اسلام ضربه بسیار زده‌اند و در زیارت عاشورا مورد لعنت‌اند، «آل زیاد»ند (و العن... آل زیاد و آل مروان الی یوم القیامه). نسل ناپاک «زیاد»، دستشان به خون عترت پیامبر آمیخته است. عبید الله بن زیاد که والی کوفه و بصره بود و امام حسین رادر کربلا کشت، فرزند همین زیاد است. مادر زیاد، سمیه نام داشت، از زنان زناکار صاحب پرچم. زیاد از طریق آمیزش نامشروع و زنا توسط غلام سمیه به نام «عبید ثقفی» به دنیا آمد. زیاد را زیاد بن عبید می‌گفتند. از بدعت‌های معاویه، آن بود که بر خلاف حکم پیامبر، این زنا زاده را به دودمان بنی امیه ملحق ساخت و از آن پس او را «زیاد بن ابی سفیان»

می‌گفتند. ^(۲۸) این موضوع که به «مساله استلحاق» معروف است، در سال ۴۴ هجری انجام گرفت و مورد اعتراض بسیاری از بزرگان از جمله سید الشهداء بود که در نامه‌اش به معاویه، این کار را در ردیف کشتن حجر بن عدی و عمرو بن حقم، آورده ^(۲۹) و او را نکوهش کرده است. پس از انقراض امویان، مردم زیاد را به اسم مادرش سمیه یا به نام پدری ناشناخته، زیاد بن ابیه (زیاد، پسر پدرش) می‌خواندند. ^(۳۰) امام حسین «ع» روز عاشورا در یکی از خطبه‌هایش جمله «الا و ان الدعی بن الدعی...» دارد، که اشاره به ناپاک زادگی ابن زیاد و پدرش زیاد است که هر دو نسی‌پست و آلوده داشتند و عبید الله هم از کنیز زنا کاری به نام مرجانه به دنیا آمده بود و به «ابن مرجانه» مشهور بود. حاکمیت یافتن کسی چون پسر زیاد، فاجعه‌ای بود که عزت و کرامت مسلمین و عرب را نابود کرد. زید بن ارقم وقتی در کوفه شاهد آن بود که ابن زیاد بر لب‌های سر بریده ابا عبد الله «ع» می‌زند، گریه کنان و با اعتراض برخاست و از مجلس بیرون آمد و می‌گفت: ای جماعت عرب! از این پس برده شده‌اید. پسر فاطمه را کشته و پسر مرجانه را به امارت پذیرفته‌اید... ^(۳۱) در همان ایام، آل زیاد بعنوان گروهی فاسد و شیطانی به شمار می‌رفتند. حتی یکی از شهدای کربلا به نام مالک بن انس مالکی یا انس بن حارث کاهلی در رجزی که در میدان می‌خواند، یکی از ابیات آن چنین بود:

آل علی شیعه الرحمن آل زیاد شیعه الشیطان ^(۳۲)

آل زیاد، طبق روایات، دلهایی مسخ شده، دودمانی ننگین و مورد خشم بودند و روز عاشورا را به خاطر کشته شدن حسین بن علی، مبارک دانسته و به شادمانی روزه می گرفتند. (۳۳) نیز «آل زیاد» نام سلسله‌ای از خلفاست که از نسل زیاد بن ابیه بودند و از سال ۲۰۴ تا ۴۰۹ هجری بر یمن حکومت کردند. آغاز حکومتشان از زمان هارون الرشید بود و ماموریشان سرکوبی علویان آن دیار. (۳۴)

۲۸- الغدير، ج ۱۰، ص ۲۱۸،

۲۹- معادن الحکمه، محمد بن فیض کاشانی، ج ۲، ص ۳۵ (چاپ جامعه مدرسین)، بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۱۲،

۳۰- الغدير، ج ۱۰، ص ۲۱۸،

۳۱- بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۱۷،

۳۲- همان، ص ۲۵،

۳۳- همان، ص ۹۵،

۳۴- ر.ک: دائرة المعارف تشیع، ج ۱.

آل مروان

دودمان مروان بن حکم که از تیره بنی امیه بودند و از سال ۶۴ هجری روی کار آمدند.

آغاز سلطه این خاندان با به خلافت رسیدن مروان بود. مروان از خشن‌ترین و عنودترین دشمنان اهل بیت و امام حسین «ع» بود و نزد پیامبر و مردم ملعون و مطرود و تبعید شده بود (-مروان) پس از او عبد الملک مروان، ولید بن عبد الملک، سلیمان بن عبد الملک، عمر بن عبد العزیز، یزید بن عبد الملک، هشام بن عبد الملک، ولید بن یزید، یزید بن ولید، مروان بن محمد، به ترتیب نزدیک به

هفتاد سال حکومت کردند^(۲) و دوران حکومتشان از سخت‌ترین دورانهای شیعه بود. بنی مروان جنایتکارترین افراد را در شهرها به ولایت می‌گماشتند که حجاج یکی از آنان بود. در زیارت عاشورا «آل مروان» نیز همچون آل زیاد و آل ابی سفیان و بنی امیه مورد لعن قرار گرفته‌اند.

عاقبت قاتلین امام حسین (ع)

قیام مختار

مختار که از شیعیان بود در سال ۶۶ قیام کرد و لشکرش با لشکر شام جنگ کرده و مختار پیروز شد. او ابراهیم پسر مالک اشتر را فرمانده سپاه خود نموده بود و شروع به انتقام از قاتلین حادثه عاشورا نمود.

آنان **ابن زیاد** را دستگیر کرده و ابراهیم دستور داد تا آتشی روشن کردند سپس خنجر را برداشته و از گوشت بدن ابن زیاد می‌کند و آن را در آتش نیم پخت نموده و به خورد ابن زیاد می‌داد و در آخر با فریاد: **یا لثارات الحسین!** سر ابن زیاد را از تنش جدا نمود و برای امام سجاد (ع) فرستاد. سپس **شمر** را دستگیر نموده و سرش را از تن جدا نمودند. **آنان که بر بدن حضرت اسب** رانده بودند آوردن و بامیخهای آهنین به زمین دوختند سپس اسب بر بدنشان تاختند تا مردند.

عمرو بن صبیح را که با شمشیر به صورت امام زده بود آورده و بدنش را با نیزه ریز ریز نمودند. **بجدل بن سلیم** که انگشت امام را قطع کرده بود آوردند و دست و پایش را قطع نمودند تا در خون خود دست و پا زد و مرد. **سنان بن انس** را آورده و از گوشت رانهایش می‌بریدند تا مرد. **شبت بن ربعی** را که با شمشیر به صورت امام زده بود از گوشت بدنش بریدند تا مرد. دست و پای **ابحر بن کعب** را بریدند و چشمهایش را بیرون آورده و او را کشتند. گوشت **حصین بن نمیر** را با قیچی بریدند تا مرد. **عمر سعد** را در بسترش سر بریدند و پسرش حفص را هم کشتند. دست و پای **حرملة** را بریده و

میله‌ای را در آتش داغ کرده و بر گردن حمله گذاشتند تا گردنش قطع شد. دستهای **خولی** را بریدند سپس او را کشتند. **زیاد بن رقاء** را که تیر به پسر یکی از بنی‌هاشم زده بود بستند و تیر بر چشمانش زدند تا مرد. **مرّة بن منقذ** را که قاتل علی اکبر بود با آتش کشتند و...

فهرست:

تولد ۱

روایات در شان ۹

برکات حسینی ۱۰

شعرای مرثیه خوان ۱۴

معرفی شخصیت امام توسط زینب (س) ۱۶

اخبار پیامبر از شهادت امام ۱۷

حرم ابوالفضل (ع) ۱۹

مناسک حرم حسینی ۲۱

شخصیت زینب (س) ۲۷

چرا مصیبت امام بزرگترین مصیبت است؟ ۲۸

حرکت بطرف کربلا ۲۹

شهادت مسلم بن عقیل (ع) ۳۱

ورود به کربلا ۳۴

شب عاشورا ۳۵

شهادت علی اکبر (ع) ۴۲

شهادت عباس (ع) ۴۵

شهادت امام ۴۷

اسرا در کوفه ۵۲

شام ۵۵

اربعین ۵۵

مدینه ۵۶

حکومت فاسد یزید ۵۹

عاشورا در روایات ۶۰

زیارت عاشورا ۶۱

عاشورا در کلام شهیدان ۶۳

فهرست ماخذ.

- قرآن مجيد.

- ابصار العين، لمحمد السماوى - مكتبة بصيرتى - قم ، ١٤٠٨ هـ.

- الاحاديث الغيبية، مؤسسة المعارف الاسلامى، قم ١٤١٥ هـ.

- الاخبار الطوال، لابن قتيبة، شريف رضى، قم ١٤٠٩ هـ.

- ادب الطف، لجواد شبر، دار المرتضى، بيروت.

- الاستيعاب فى معرفة الاصحاب، لابن عبدالبر، دار نهضة، مصر.

- اسد الغابة فى معرفة الصحابة، لابن الاثير، مكتبة الاسلامية، طهران.

- الاصابة فى تمييز الصحابة، للعسقلانى، دار احيا التراث العربي.

- اصول الكافى وفروعه، لمحمد بن يعقوب الكلينى، اسلامية، ١٣٨٨.

- اعلام الدين - للديلمى، ال البيت، قم، ١٤٠٨ هـ.

- اعلام النساء، لعمر رضا كحالة، الرسالة، بيروت، ١٤٠٢ هـ.

- امالى ، شيخ صدوق، ترجمه كمرهائى اسلامية، ١٣٦٢ - طهران.

- امالى، للشيخ الطوسى، مؤسسه بعثت، ١٤١٤ هـ.

- الامام الحسين واصحابه، لفضلعلى قزوينى، المتوفى ١٣٦٧ - قم.

- الامامة والسياسة، لابن قتيبة، دار المعرفة، بيروت.

- انساب الاشراف، للبلاذرى، نشر فرانك شتاينر بقيسبادن بيروت.

- الانوار الساطعة فى شرح زيارة الجامعة لجواد بن عباس الكربلائي.

- بحار الانوار، للعلامة المجلسى، مؤسسة الوفا، بيروت.

- البداية والنهاية، لابن كثير، دار الفكر، بيروت.

- البرهان فى تفسير القرآن، السيد هاشم البحرانى - المطبعة العلمية - قم.

- بصائر الدرجات ، لمحمد الصفار القمى، مكتبة اية الله المرعشى.

- بلاغة الحسين، لمصطفى محسن الموسوى الحائري، تهران ١٣٦٩.
- بهج الصباغة، لمحمد تقى التستري، صدر ١٣٩٠.
- بيت الاحزان، للشيخ عباس القمي، عماد زاده - اصفهان ١٤٠٤ هـ.
- پيغمبر وباران - محمد على عالمي، بصيرتي، ١٣٨٦ - قم.
- تاريخ الاسلام، للذهبي، دار الكتاب العربي، بيروت، ١٤١٠ هـ.
- تاريخ الخلفاء، للسيوطي، شريف الرضي، ١٣٧٠، ش.
- تاريخ الطبري، لابي جعفر بن جرير الطبري، دار سويدان - بيروت.
- بن ابي يعقوب، دار صادر ودار بيروت ١٣٧٩، وترجمه محمد ابراهيم آيتي،
- تاريخ اليعقوبي، لاحمد
- انتشارات علمي وفرهنگي - تهران.
- تمة المنتهى - شيخ عباس قمي.
- ترجمة الامام الحسين (ع) لابن عساكر، مجمع احيا القافة الاسلامية، ١٤١٤ هـ.
- تفسير الصافي، لفيض الكاشاني، اسلامية.
- التفسير الكبير، لفخر الرازي، دار الكتب العلمية - طهران.
- تفسير نمونه، جمعي از نويسندگان، دار الكتب الاسلامية، طهران.
- تفسير منهج الصادقين، لمولى فتح الله الكاشاني، علمية اسلاميه.
- التنبيه والاشراف، للمسعودي، مؤسسة منابع الثقافة الاسلامية - قم.
- تنقيح المقال، للعلامة المامقاني، المطبعة الحيدرية ١٣٥٢.
- تهذيب الاحكام، لابي جعفر الطوسي، اسلاميه، طهران.
- تهذيب التهذيب، لابن حجر العسقلاني، بيروت ١٤١٥ هـ.
- الثاقب في المناقب، لابن حمزه، دار الزهراء، بيروت ١٤١١.
- جامع الرواة، للاردبيلي، دار الاضواء، بيروت ١٤٠٣ هـ.
- الجمل - للشيخ المفيد، الداوري، قم ١٣٩٧.
- حياة الحيوان، للدميري، ناصر خسرو، طهران.
- حسين (ع) نفس مطمئنه، محمد على عالمي، هاد - تهران ١٣٧٢.
- الخرائج والجرائح، للراوندي، مؤسسة الامام المهدي (ع) - قم.
- الدمعة الساكبة، للبيههاني، اعلمي، بيروت ١٤٠٩ هـ.
- ديوان السيد حيدر الحلبي، اعلمي - بيروت، ١٤٠٤ هـ.
- رجال كشي، لمحمد بن الحسن الطوسي، دانشگاه مشهد.

- الرد على المتعصب العنيد ، لابن جوزى، ١٤٠٣ هـ.
- روح مجرد، محمد حسين حسيني طهراني - حكمت ١٤١٤ هـ.
- سفينة البحار، للشيخ عباس القمي، سنائي.
- سلوني قبل ان تفقدوني، لمحمد رضا حكيمي، اعلمي.
- سنن ابن ماجه، للقزويني، دار احيا التراث العربي، بيروت ١٣٩٥.
- سنن دارمي، لعبدالله بن بهرام الدارمي، دار الفكر، قاهره ١٣٩٨ هـ.
- سير اعلام النبلا، للذهبي، مؤسسة الرسالة - بيروت، ١٤٠٥ هـ.
- شاگردان مكتب ائمه عليهم السلام، محمد على عالمي، چاپخانه علميه - قم ١٣٧١.
- البلاغه، لابن ابى الحديد، تحقيق محمد ابوالفضل ابراهيم، دار احيا الكتب العربى.
- شرح نهج
- فى شرح زيارة العاشور، ميرزا ابوالفضل طهراني، چاپخانه سيدالشهدا قم ١٤٠٩.
- شفا الصدور
- صحيح البخارى، لمحمد بن اسماعيل البخارى، دار الفكر، ١٤٠١ هـ.
- الطبقات الكبرى، لابن سعد، دار صادر ودار بيروت، بيروت ١٣٧٧.
- العباس، لعبدالرزاق الموسوى المكرم.
- العروة الوثقى، للسيد محمد كاظم الطباطبائي.
- على الاكبر عليه السلام، لعبدالرزاق الموسوى المكرم.
- عمدة الطالب، لابن عنبه انصاريان - قم ١٤١٧ هـ.
- الغدير، للعلامة الاميني، دار الكتب العربى، بيروت، ١٤٠٣ هـ.
- فتح البارى، لابي جعفر العسقلاني، دار احيا التراث العربى.
- فرق الشيعة، للنوبختي، المرتضوية، النجف الاشرف.
- الفوائد الرجالية، للسيد محمد مهدي بحر العلوم، مكتبة الصادق.
- فوائد الرضويه، شيخ عباس قمي.
- قاموس الرجال، لمحمد تقى التستري، نشر الكتاب، طهران.
- قاموس قرآن، سيد على اكبر قرشى، اسلاميه - طهران.
- قواعد الاحكام، للعلامة الحلي، منشورات الرضى قم.
- كامل الزيارات، لابن قولويه مكتبة المرتضوية النجف الاشرف.
- الكامل فى التاريخ، لابن الاثير، دار صادر، دار بيروت، ١٣٨٥ هـ.
- كحل البصر، للشيخ عباس القمي، من منشورات الرسول المصطفى.

- كشف الغمه، لعلى بن عيسى الاربلى - بنى هاشمى، تبريز ١٣٨١ هـ.
- كشكول ابن العلم شيخ على محمد ابن العلم.
- الكنى واللقاب، للشيخ عباس القمى، انتشارات بيدار.
- لغتنامه دهخدا، على اكبر دهخدا، انتشارات دانشگاه تهران، ١٣٧٣.
- لؤلؤ ومرجان، ميرزا حسين نورى، انتشارات نور.
- مجمع البيان فى تفسير القرآن، للطبرسى، دار احيا التراث العربى.
- مجموعه ورام، لورام بن ابى فراس، مكتبة الفقيه، قم.
- مرآة العقول، للعلامة المجلسى، اسلاميه - ١٣٦٣.
- مروج الذهب، للمسعودى، دار الاندلس، بيروت.
- على الصحيحين، لمحمد بن محمد الحاكم النيسابورى، دار المعرفة، بيروت.
- المستدرک
- معالى السبطين، محمد مهدي مازندراني، قرشى، تبريز.
- معانى الاخبار، شيخ صدوق، جامعه مدرسين - قم ١٣٦١.
- معجم رجال الحديث، للسيد ابو القاسم الموسوى الخوئى، مدينة العلم، قم ١٤٠٩.
- معراج المحبة، شيخ على ابن شيخ العراقيين الطهرانى.
- المغازى، محمد بن عمر الواقدى، نشر دانش اسلامى، ١٤٠٥ هـ.
- مقاتل الطالبين، لابی الفرج، منشورات الرضى والزاهدى - قم.
- مقتل الحسين عليه السلام، للخوارزمى، مكتبة المفيد.
- مقتل الحسين عليه السلام، لعبدالرزاق الموسوى المكرم، مكتبة بصيرتى، قم.
- مناقب ال ابى طالب، لابن شهر آشوب، مكتبة العلامة، قم.
- منتخب الاثر، للطف الله الصافى، صدر، طهران.
- منتهى الامال، شيخ عباس قمى، جاويدان.
- موسوعة كلمات الامام الحسين عليه السلام، نشر دار المعروف، قم.
- ناسخ التواريخ، ميرزا محمد تقى سپهر، اسلاميه.
- نفس المهموم، ترجمه شعرانى، علميه اسلاميه ١٣٧٤.
- نقش ائمه در احيا دين، سيد مرتضى عسكرى، بعثت، ١٣٧٠.
- الميزان فى تفسير القرآن - للعلامة الطباطبائى، اعلمى، بيروت ١٣٩٤.
- نهج الحق وكشف الصدق، للعلامة الحلى، دار الهجرة، قم ١٤١٤.
- وسائل الشيعة، لمحمد بن الحسن الحر العاملى، دار احيا التراث العربى، بيروت.

- وفا الوفا، لعلی بن احمد السمهودی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۱۴.
- وفاة الصديقة الزهرا(س)، لعبدالرزاق الموسوی المقرم، بصیرتی، قم.
- وفيات الاعیان، لابن خلکان، دار صادر، بیروت.
- وقعة صفین، لنصر بن مزاحم المنقری، مكتبة اية الله المرعشی، قم.
- یادداشت‌های خطی آیت الله حائری.
- ینابیع المودة، للقندوزی، بصیرتی، قم ۱۳۸۵.

نامه ها و ملاقات‌های امام حسین(ع) - علی نظری منفرد

فرهنگ عاشورا {جواد محدثی}

پایان